



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نشان از بی نشانها

مؤلف علی مقدادی اصفهانی

جلد دوم



اسکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نشان از بی نشانها: شرح حال و کرامات و مقالات و طریقه سیر و سلوک عرفانی... شیخ حسنعلی اصفهانی قدس سره

نویسنده:

علی مقدادی اصفهانی

ناشر چاپی:

جمهوری اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	نشان از بی نشانها: شرح حال و کرامات و مقالات و طریقه سیر و سلوک عرفانی ... شیخ حسنعلی اصفهانی قدس سره جلد ۲
۹	مشخصات کتاب
۹	مقدمه
۲۲	اشاره
۲۶	پیشگفتار
۲۸	فصل اول: شمه ای از شرح حال مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه
۴۲	فصل دوم: کرامات و حکایات
۴۲	حکایت ۱
۴۵	حکایت ۲
۴۸	حکایت ۳
۵۱	حکایت ۴
۵۲	حکایت ۵
۵۴	حکایت ۶
۵۵	حکایت ۷
۵۶	حکایت ۸
۵۷	حکایت ۹
۵۹	حکایت ۱۰
۶۲	حکایت ۱۱
۶۳	حکایت ۱۲
۶۳	حکایت ۱۳
۶۴	حکایت ۱۴
۶۵	حکایت ۱۵
۶۵	حکایت ۱۶

٦٦	حكايت ١٧
٦٧	حكايت ١٨
٦٨	حكايت ١٩
٦٩	حكايت ٢٠
٧٠	حكايت ٢١
٧١	حكايت ٢٢
٧٢	حكايت ٢٣
٧٣	حكايت ٢٤
٧٤	حكايت ٢٥
٧٤	حكايت ٢٦
٧٦	حكايت ٢٧
٧٧	حكايت ٢٨
٧٧	حكايت ٢٩
٧٩	حكايت ٣٠
٧٩	حكايت ٣١
٨١	حكايت ٣٢
٨١	حكايت ٣٣
٨٢	حكايت ٣٤
٨٢	حكايت ٣٥
٨٣	حكايت ٣٦
٨٣	حكايت ٣٧
٨٤	حكايت ٣٨
٨٦	حكايت ٣٩
٩٠	حكايت ٤٠
٩١	حكايت ٤١
٩٧	حكايت ٤٢

۹۸	حکایت ۴۳
۱۰۲	حکایت ۴۴
۱۰۳	حکایت ۴۵
۱۰۶	حکایت ۴۶
۱۰۶	حکایت ۴۷
۱۰۷	حکایت ۴۸
۱۰۷	حکایت ۴۹
۱۰۸	حکایت ۵۰
۱۰۹	حکایت ۵۱
۱۱۰	حکایت ۵۲
۱۱۱	حکایت ۵۳
۱۱۲	حکایت ۵۴
۱۱۲	حکایت ۵۵
۱۱۳	حکایت ۵۶
۱۱۵	فصل سوم: نامه ها و تقریرات
۱۱۵	۱. نامه ها
۱۲۰	۲- تقریرات
۱۲۰	اشاره
۱۳۰	«تقریرات مرحوم حاج شیخ در تأیید اصفهان»
۱۳۳	فصل چهارم: توحید و ولایت
۱۳۳	۱- توحید
۱۸۳	۲ ولایت
۲۵۲	فصل پنجم: آداب نماز و تعقیبات نمازهای پنجگانه
۲۹۱	فصل ششم: آداب سیر و سلوک و نماز شب و اعمال شب جمعه
۲۹۱	۱- آداب سیر و سلوک
۲۹۸	۲- آداب نماز شب و اعمال شب جمعه

۲۹۸ اشاره
۳۰۸ اعمال شبهای جمعه
۳۱۰ فصل هفتم: در جبر و اختیار
۳۱۵ فصل هشتم: شرحی در شریعت . طریقت □ حقیقت
۳۲۳ فصل نهم: متفرقات
۳۲۳ بحثی در مورد علم غیب و علم انبیاء و ائمه طاهرین
۳۲۷ احادیثی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت امیر (علیه السلام)
۳۳۲ اطوار (مراتب) قلب
۳۳۶ تحقیقی درباره شمس تبریزی
۳۴۸ وجه در عبادت
۳۵۳ ثبات در عبادت
۳۷۲ خانمه
۳۷۷ فهرست مندرجات
۳۸۷ فهرست کتابهای منتشره انتشارات جمهوری
۳۸۸ درباره مرکز

نشان از بی نشانها: شرح حال و کرامات و مقالات و طریقه سیر و سلوک عرفانی ... شیخ حسنعلی اصفهانی قدس سره

جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: اصفهانی ، حسنعلی ، ۱۳۲۰ - ۱۲۴۱

عنوان و نام پدیدآور: نشان از بی نشانها شرح حال و کرامات و مقالات و طریقه سیر و سلوک عرفانی عارف ربانی و مقتدای اهل نظر... حسنعلی اصفهانی / مولف [صحیح : گردآورنده] علی مقدادی اصفهانی

مشخصات نشر: [تهران]: جمهوری .

فواد: ۱۳۷۳.

مشخصات ظاهری: ج ۲

شابک: ۵۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ قبلی : زوار، ۱۳۷۱

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: اصفهانی ، حسنعلی ، ۱۳۲۰ - ۱۲۴۱ -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: مقدادی اصفهانی ، علی ، ۱۳۰۳ - ، گردآورنده

رده بندی کنگره: BP۲۸۴/۳/الف ۵ ۳۷۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۳-۹۹۵

ص: ۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خداوند و دود رؤف رحيم را که توفيق نشر جلد دوّم کتاب نشان از بی نشانها را به حقير عنايت فرمود.

هر عنايت که داری ای درویش

هدیۀ حقّ شمر نه کدیۀ خویش

غرض از تألیف و نشر کتاب این بود که مختصری از شرح حال و کلمات و نامه های عارف ربّانی و عالم صمدانی مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه را که حاوی دستورات سلوک الی الله است و همچنین شرحی در معرفت به توحید و ولایت مطلقه الهی که نقطه اصل قبولی همه عبادات در تمام ادیان است به نظر طالبان راه حق و حقیقت برسانم.

در کافی از محمدابن فضیل از ابی الحسن علیه السلام روایت گردیده: قال ولایه علی علیه السلام مکتوبه فی جمیع صحف الأنبياء و لن یبعث الله رسولاً الاّ به نبوت محمد صلّی الله علیه و آله و وصیّه علی علیه السلام.

لذا در هر دو جلد چند ورقی از توحید و ولایت آورده شد. دیگر آنکه

ص: ۱

بدانند آن مرحوم به هر کجا رسیدند از اِتبان واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات بوده و روح این اعمال معرفت به رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اوصیاء معصومین او علیه السلام است. چه خوش فرموده حافظ: تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت

همت در این عمل طلب از میفروش کن

و سعی آن بزرگوار در تمام مدت عمر در حین ریاضت و تدریس و تعلیم و تعلم خدمت به سادات و ذریه حضرت زهرا علیها السلام بود که خودشان می فرمودند من به هر جا رسیدم از خدمت به سادات بوده و خداوند مجید در قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ». یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بپرهیزید از خدا. مراد آن است کاری انجام ندهید که رضای خدا در آن کار نباشد و طلب نمائید تقرب به سوی خدا را به سبب وسیله.

عن تفسیر القمی قال تقرّبوا الیه بالامام علیه السلام و فی العیون عن النبی (صلی الله علیه و آله) الائمة من وُلد الحسین علیهم السلام من أطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله هم العروه الوثقی و الوسیله الی الله. و خداوند در قرآن فرموده است: و من يطع الرسول فقد اطاع الله. و در جای دیگر فرماید: والله الاسماء الحسنی فادعوه بها. قال ابو عبدالله علیه السلام نحن والله الاسماء الحسنی الذی لا یقبل من احد طاعه إلا بمعرفتنا، قال فادعوه بها. والعیاشی عن الرضا (علیه السلام) قال اذا انزلت بکم شدّه فاستعینوا بنا علی الله و هو قول الله و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها.

ترجمه: از تفسیر قمی به نقل از معصوم علیه السلام آمده است که تقرب

بجوئید به سوی خدا به امام علیه السلام و در عیون از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمده که فرمود ائمه از ولد حسین (علیه السلام) کسی که اطاعت کند آنها را اطاعت کرده است خدا را و کسی که عصیان کند آنها را عصیان کرده است خدا را. ائمه هستند عروه الوثقی و وسیله به سوی خدا و خداوند در قرآن فرموده است کسی که اطاعت کند رسول خدا را به تحقیق خدا را اطاعت کرده است و در جائی دیگر می فرماید از برای خدا است اسماء الحسنی بخوانید خدا را به آن اسماء. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مائیم قسم به خدا اسماء الحسنی آن چنانیکه قبول نمی کند خدا از احدی طاعتی را مگر به معرفت ما، بعد فرمودند پس بخوانید خدا را به ما و عیاشی از حضرت رضا (علیه السلام) نقل کرده است هرگاه برسد به شما گرفتاری پس کمک بجوئید به وسیله ما در نزد خداوند و اینست قول خداوند که فرموده لله الاسماء الحسنی فادعوه بها. پس معلوم شد مراد از وسیله در همه حال ائمه علیهم السلام هستند هرکه نزد آنها رود نزد خداوند رفته است. در زیارت جامعه آمده است: من اراد الله بدءاً بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه الیکم، مستشفع إلى الله عزوجل بکم و متقرب بکم الیه و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی و ارادتی فی کل احوالی و اموری. ترجمه: هرکس اراده کند قرب به خدا را اول به شما تقرب می جوید و هرکس عبادت کند خدا را به یگانگی از طریق شما قبول می شود. در زیارت امیر علیه السلام آمده است: السّلام علی عین الله الناظره و اذنه السامعه و یده الباسطه. یعنی سلام ما بر چشم خدای بیننده و گوش خدای شنونده و دست خدای دهنده.

اگر قرار باشد که استمداد و کمک از جمادات مثل گرمی از آتش، برودت از یخ، شفا از ادویه، سیری از گندم و سایر خوردنیها، سیرابی از آب شرک

نباشد پس چگونه حاجت خواستن از ائمه علیه السلام که از اشرف مخلوقات عالمند شرک خواهد بود. آنکه می گوید حاجت خواستن از ائمه شرک است خود گوینده شرک است و نمی فهمد چونکه یک وجود و قدرت مستقل برای امام علیه السلام در مقابل خدا قائل است ولی قدرت امام را مغلوب قدرت خدا می داند.

خداوند ائمه علیهم السلام را گوش و چشم و دست خود در عالم امکان قرار داده است لذا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی.

لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم. در عالم جز حق همه اشیاء نیست هست نما هستند مگر وجه الله که حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند: نحن وجه الله له الحکم در حالیکه حکم از برای اوست و بس.

لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون لا یقولون شیئاً حتی یقول الله کما هو شیمه العیید المؤمنین و هم بامرهم یعملون لا یعملون قطّ مالم یامرهم به. یعنی ائمه علیهم السلام پیشی نمی گیرند به خداوند در گفتار و آنها هر چه انجام می دهند به امر خداوند است. بجا نمی آورند کاری را اصلاً مادامی که امر نشده باشد به آنها به انجام آن عمل. و مرحله دیگر در تقرب به حق محبت به ذریه رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که فرموده: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودّه فی القربى. فی المحاسن عن الباقر (علیه السلام) سئل عن هذه الآیه فقال هی والله فریضه من الله علی العباد لمحمد (صلی الله علیه و آله) فی اهل بینه. این هم از اعمال واجب است و هم همان وسیله است که خداوند فرموده و ابتغوا الله الوسیله. خلاصه مطلب هر که بهر مقام معنوی برسد به وسیله محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) خواهد رسید. یعنی همه ادیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می خوانند و او را نزد حق وسیله قرار می دهند از حق و باطل. چونکه همه موجودات عالم

۱۴ معصوم را خداوند به آنها شناسانده همچنانکه در زیارت جامعه است حتی لا یبقی ملک مقرب و لابنی مرسل و لاصدیق و لاشهید و لاعالم و الاجاهل و لادنی و لافاضل و لامؤمن صالح و لافاجر طالح و لاجبار عنید و لا شیطان مرید و لاخلق فیما بین ذلک شهید الا عرفهم جلاله امر کم و عظم خطر کم. یعنی در عالم هیچ موجودی نیست مگر اینکه خداوند مقام بزرگی خلیفه الله ائمه را به آنها شناسانده است اگر کسی انکار کند یا از جهل است یا عناد.

تو ترازوی احد خو بوده ای

پس زبانه هر ترازو بوده ای

کما قال سبحانه کلاً نُمَدَّ هُوَلاءِ وهُوَلاءِ. سخن اینجاست که هر کس به زبانی و به اسمی او را می خواند.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به نواخوانی و قمری به ترانه

که اگر به غیر از زبان او بگویند انکار می کند. مثلاً اگر به عرب بگویند انگور می خواهی می گوید نه من عنب می خواهم اگر به ترک بگویند می گوید اوزوم می خواهم.

یا مَنْ ینادی مِنْ کلِّ فجٍ عمیق

بالسنه شتی و لغاتٍ مختلفه

ای کسی که خوانده می شوی از هر نقطه دوری به زبانهای متفاوت و لغات مختلف. لذا درباره حضرتش گفته شده یا غیاث المستغیثین. هر که به هر زبان اغاثه کند پناه او حضرت مولا (علیه السلام) خواهد بود.

ص: ۵

دیده ای خواهم که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

در تفسیر کشف و تفسیر فخر رازی در حدیث قدسی آمده است: یا احمد لادخلن الجنة من اطاع علیاً و لو عصانی و لادخلن النار من عصاه و لو اطاعنی

ای بغض تو کفر و مهتر ایمان

پیدا به تو کافر از مسلمان

بر دامن مهر تو زدم دست

تا کفر نگیرم گریبان

مرحوم شیخ رحمه الله علیه به این دو مرحله به منزل رسیدند: انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات و قراردادن ائمه علیه السلام را در همه حالات وسیله اتصال به خداوند و دیگر سعی در انجام حوائج ذریه رسول الله (صلی الله علیه و آله).

این دو بال است از برای سالک الی الله که به وسیله این دو بنده به سرچشمه حیات و سر منزل مقصود می رسد.

این همه گفتیم لیک اندر بسیج

بی عنایات خدا هیچیم هیچ

عنایت خدا آنست که چشم باطن انسان را باز نموده به هر کجا بنگرد وجه الله را بیند. کما قال سبحانه اینما تولوا فتم وجه الله.

چندانکه در آفاق نظر کردم و دیدم

از روی یقین در همه موجود علی بود

*

*

*

بی عنایات حق و خاصان حق

گر ملک باشد سیاهستش ورق

ص: ۶

مقدمه جلد دوم را به این ترجیع بند که متضمن ولایت و ادب است با خلق خدا خاتمه میدهم.

پیوسته دلا مست می لم یزلی باش بیدار علی باش

دیوانه پیمانۀ لام ازلی باش بیدار علی باش

درانجمن عشق به خود آی دل جمع رسان خویش بر شمع

و سوزنده چو پروانه از آن نور جلی باش بیدار علی باش

در خدمت پیران خردمند کمر بند چنان عبد و خداوند

پرگار صفت سر به خط امر ولی باش بیدار علی باش

چون جغد نکویان بنظر باش پریشان چنان جغد به ویران

گه جنگلی و بحری و بزّ و جلی باش بیدار علی باش

از کعبه و از دیر و کلیسا و ز مسجد کن درک عقاید

زوار دل و دور ز دیوار گلی باش بیدار علی باش

صراف سخن باش و سخنگوی و به حجت نه از کین ولجاست

با خلق به هر کار و عمل بی حیلی باش بیدار علی باش

با دشمن و بادوست پسندیده سخنگوی حقگویی و خداجوی

در خلق همه خلق زبان عسلی باش بیدار علی باش

زنهار میازار دل زار خلایق از مؤمن و فاسق

با هر که به قدر خردش قل مقلی باش بیدار علی باش

خاطر مکن از خوبی خلق و بدی خویش ای عارف درویش

با هر که خطا کرد عطا کن بملی باش بیدار علی باش

از غیبت و بخل و حسد و کینه پرهیز با خلق میامیز
دور از بر این مردم جنگ و جدلی باش بیدار علی باش
از درگه کونین اگر ت هست تمنّا ای عارف دانا
نزدیک به حقّ، دور ز نفس دغلی باش بیدار علی باش
از یاهه زبان بند مبر مرگ خود از فکر، کن نام خدا ذکر
دل ذکر خفی، لب متذکر به جلی باش بیدار علی باش

بعضی گویند این سخن زیبا نیست

خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

تلك اثارنا تدلُّ عَلَيْنَا فَأَنْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ

لیله الغدیر ۱۴۱۹هـ علی مقدادی اصفهانی

ص: ۸



تصویر مؤلف کتاب فرزند ذکور منحصر بفرد
حضرت حاج شیخ حسنعلی مقدادی اصفهانی

بهر کسیر ابجهان گر شرفیست	که بان فخر کند چین شرف
بجهانم جز از این نیست نشت	خانه زاد عیلم شاه نجف
خوش آنکه دلش ز ذکر پر نور شود	وار پر تو ذکر نفس مقهور شود
اندیشه کثرت از میان بر خیزد	ذاکر همه ذکر و ذکر مذکور شود
ای نقطه محیط که گاهی بفرق فنا	بنموده بجلی و گاهی به تحت ما
و چه حکوم من ز شربیت شست	بس ملکان اوقاده زاو شست
بر کسی گزشت او مغلوب شد	بلکه هم مغلوب و هم مغلوب شد
گر بودی فاطمه بی زوج بود	بحر وحدت ساکن با موج بود
انبار اعقده با گنوده بود	کو کب ذر الغرم با بی اوج بود

گفتم صنما جان بعد ای قدمت گفتا بجان جان بودت غیر منت
 گفتم نبود لیک اگر بود مرا جانی بجان بدی شادمت
 ولم یکن الذی الشباب من سهر و العین کالسحاب
 محبتا بحیوان و الاحوال واخلق الدنیا و الاموال
 وذاکر اللد غیر حافل مشتغل عن غیر بالنوافل
 نفسیه المحوفی المذکورسی قافا بنذاک المذکورسی

ای حضرت عشق مهره چون شذر شد

لطفی کن و آن زمان مهم سازی کن

این چه شتاد است ازین شتاد داد

خانما نهارا بسی داده بب

اثر طبع گهر بار بر حوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه

نشان از بی نشانها

شرح حال و کرامات و مقالات و طریقه سیر و سلوک عرفانی عارف ربانی و مقتدای اهل نظر... حسنعلی اصفهانی

جلد دوم

مؤلف: علی مقدادی اصفهانی

ص: ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

نشان از بی نشانها شرح حال و کرامات و مقالات و طریقه سیر و سلوک عرفانی عارف ربانی و مقتدای اهل نظر... حسنعلی اصفهانی

مؤلف [صحیح : گردآورنده] علی مقدادی اصفهانی

سرشناسه: اصفهانی ، حسنعلی ، ۱۳۲۰ - ۱۲۴۱

عنوان و نام پدیدآور: نشان از بی نشانها شرح حال و کرامات و مقالات و طریقه سیر و سلوک عرفانی عارف ربانی و مقتدای اهل نظر... حسنعلی اصفهانی / مؤلف [صحیح : گردآورنده] علی مقدادی اصفهانی

مشخصات نشر: [تهران]: جمهوری .

فواد: ۱۳۷۳.

مشخصات ظاهری: ۵۴۲ ص. مصور، نمونه ، عکس

شابک: ۵۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ قبلی : زوار، ۱۳۷۱

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس

موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: اصفهانی ، حسنعلی ، ۱۳۲۰ - ۱۲۴۱ -- سرگذشته نامه

شناسه افزوده: مقدادی اصفهانی ، علی ، ۱۳۰۳ - ، گردآورنده

رده بندی کنگره: BP۲۸۴/۳/الف ن ۵ ۳۷۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۳-۹۹۵

ص: ۳



مرحوم آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ وَ أَرْسَلَ رَسُولَهُ لِيَهْدِيَ الْعِبَادَ إِلَى طَرِيقِ الْكَمَالِ وَ الرَّشَادِ وَ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَيَّ أَشْرَفِ
أَنْبِيَائِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رَسُولِهِ وَ سَيِّفِيهِ وَ عَلَيَّ الْأَيْمَّةِ الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَ خُلَفَائِهِ لِأَسَيِّمًا
صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ الَّذِي لَا يُقْبَلُ عِبَادَةُ أَحَدٍ مِنْ الْخَلَائِقِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَوَامِرِهِ وَ نَوَاهِيهِ وَ الْإِقْرَارِ بِوِلَايَتِهِ وَ فَرْضِ طَاعَتِهِ.

هر عنایت که داری ای درویش

هدیه حق شمر نه کُذیه خویش

سپاس فراوان خداوند را که توفیق نشر کتاب (نشان از بی نشانها) را به این حقیر علی مقدادی اصفهانی عنایت فرمود و چنان
مورد توجه اهل ایمان و وابستگان ارادت حضرت مولی الموحّیدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار گرفت که در مدت
کوتاهی کراراً به چاپ رسید.

لیکن بعضی از دوستان گفتند: آنچه در کتاب یاد شده آمده است، عمده

مکتوبات پدر بزرگوار شما مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه است و چقدر شایسته و سزاوار است که خود شما نیز از مسموعات و ذخایر ذهنی و معنوی خود که از آن مرد بزرگ شنیده و استفاده کرده اید، مطالبی بنویسید و خود اینجانب نیز متذکر بودم که برخی از وقایع و حوادث روزگار حیات پربرکت مرحوم پدرم در کتاب مزبور از قلم افتاده است و نیز

پاره ای مطالب مفید وجود دارد که امید آن دارم با درج آنها فیضی به دوستان و موالیان مولا برسد.

همه از کارکرد الله است

نیک بخت آنکسی که آگاه است

به همین جهات بر آن شدم که جلد دومی برای آن کتاب فراهم کنم و انتشار دهم و نیز به قلبم چنین القاء شد که پس از شرح حال و کرامات و تقریرات مرحوم پدرم فصول نخستین کتاب را به بیان توحید و احدیت حضرت باری تعالی و همچنین به ذکر احادیث و مطالبی که در معرفت ولایت مطلقه الهی که در فصل از اصول دین اسلام است، اختصاص دهم.

فَرَضَ عَلَيَّ الْحَاضِرِ وَالْغَائِبِ

حُبُّ عَلِيِّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ

و از خداوند متعال در اتمام آن توفیق می طلبم الله إِنَّهُ خَيْرٌ مُّوَفِّقٍ وَ مُعِينٍ .

ص: ۶

فصل اوّل: شمه ای از شرح حال مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه

آن عبد برگزیده الهی، آن مظهر حدیث: عِبْدِي اطْعَنِي حَتَّى اجْعَلَكَ مِثْلِي، آن مؤدّب بملّه خلیل اللّهی، آن متشرّع به شریعه محمدی، آن شیعه منّ قال: كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرّاً وَ مَعَ مُحَمَّدٍ جَهْرًا، حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوٰه والسلام، آن کلب کشف آستان قدس ملائکک پاسبان رضوی، وَ كَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ، مرحوم حاج شیخ حسنعلی مقدادی اصفهانی تغمّده الله بغفرانه و رحمته در شب دوشنبه پانزدهم ذی القعدة الحرام سال ۱۲۷۹ قمری مطابق با سیزدهم اردیبهشت ماه سال ۱۲۴۲ شمسی از بطن مادر عارفه و پارسا پای به این عالم خاکی گذارد و در روز یکشنبه هفدهم شعبان سال ۱۳۶۱ قمری مطابق با هفتم شهریور ماه ۱۳۲۱ شمسی به امر پروردگار خود از این عالم خارج و به عالم ملکوتی داخل و به خطاب «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً مشرف شد و به سوی ربّ خود بازگشت.

از اوائل طفولیت به فروع دین مقید و از هفت سالگی صائم بود. در دوازده سالگی سه سال مداوم روزه دار بود و شبها را تا صبح بیدار می ماند و روزها به تحصیل علوم ظاهری می پرداخت. مرحوم آقای اطائی عموزاده آیه الله آقا سید احمد خوانساری رحمه الله علیه می فرمودند: آقای خوانساری فرموده اند در ایام شباب در اصفهان به تحصیل مشغول بودم شبها چیزی را روی درخت می دیدم که در روز نبود. از کسی پرسیدم این چیزی را

که شبها روی درخت می بینم ولی روزها نیست نمی دانم چیست. گفت این شیخ حسنعلی است که شبها برای اینکه خوابش نبرد در روی شاخه درخت می نشیند و به ذکر می پردازد.

در اصفهان در محضر مرحوم جهانگیر خان و آخوند کاشی علوم ظاهری را تحصیل می کردند و در نجف در جلسات درس مرحوم حجه الاسلام آقا سید محمد فشارکی و آقا سید مرتضی کشمیری و اساتید دیگری رحمه الله علیهم حاضر می شدند و در آن زمان شبها را در مسجد سهله به عبادت مشغول بوده اند.

ظاهراً از سنه ۱۳۰۵ الی ۱۳۱۱ در نجف و چند سال بعد در مشهد مقیم می شوند و چند سال بعد مجدداً به نجف مشرف می شوند. در سال ۱۳۱۸ به مدت یک سال در شیراز توقف داشتند و در آنجا نزد مرحوم حاج میرزا جعفر طیب، به آموزش علم طب مشغول بودند و بعد از آن به مکه مشرف می شوند که شرح مسافرت مکه ایشان در جلد اول کتاب مندرج است.

مجدداً به نجف اشرف مشرف می شوند و بعد از چند سال به اصفهان مراجعت می کنند و در آنجا ساکن می شوند. در سال ۱۳۲۷ به مشهد مقدس مهاجرت می کنند و به قصد مجاورت در جوار حضرت رضا علیه آلاف التحیه

و الثَّاء ساکن می شوند و در آن ایام در مدرسه فاضل خان به تدریس فلسفه و عرفان می پردازند ولی بعداً تدریس این دو رشته را به کناری می نهند و سالهای متمادی به تدریس تفسیر و فقه و بعضی اوقات به تدریس ریاضیات و نجوم می پرداختند. شبها اول وقت نماز به جای می آوردند بعد مقداری مطالعه می کردند. سپس به نوشتن پاسخ نامه های مراجعین می پرداختند و پس از نیمه شب به ذکر و تهجد و نماز مشغول بودند تا برآمدن آفتاب.

بسته به وضع حال مزاجیشان در بعضی از ایام سال صبح ها و بعداز ظهر نیم ساعتی استراحت می کردند و در تمام اوقات شبانه روز برای دادن پاسخ به مراجعین آماده بودند. به ایشان عرض کردم برای ملاقات مراجعین ساعتی را معین کنید فرمودند: «لَيْسَ عِنْدَ رَبِّنَا صَبَاحٌ وَ لَأَ مَسَاءٌ».

از اول صبح تا حدود ساعت ۱۰ به مراجعین پاسخ می گفتند و بعد برای تهیه دارو و گاهی هم برای مراجعه به کتابفروشی از منزل خارج می شدند و در موقع ظهر باز می گشتند و عصر مجدداً برای تدریس به مدرسه می رفتند.

بعدها که لباس متحدالشکل رایج شد دیگر در مدارس قدیمه دانشجویی برای تحصیل علوم دینی نمانده بود معذکک ایشان هفته ای یکبار برای جوابگوی مردم به مدرسه می رفتند.

ایشان از اهل علم مراقبت و مواظبت می کردند. قبل از تأهل در مدرسه دو خمره بزرگ تهیه کرده بودند که در آن سرکه می انداختند و بین طلاب تقسیم می کردند و می فرمودند سرکه برای آنان ضروری است ولی در دسترسشان نیست. در آن زمان طلاب علوم دینی دچار ضیق معیشت بودند.

پدرم هر ماه دو گوسفند ذبح و طلاب را اطعام می کردند.

رنگ لباس ایشان سفید بود، در تابستان لباس کرباسی و در زمستان لباس

پشمی که در اصفهان تهیه و برای ایشان فرستاده می شد بر تن داشتند. غالباً لباسشان وصله داشت و در جواب کسانی که از ایشان می پرسیدند چرا لباس وصله دار می پوشید می گفتند این طلاب عموماً لباس وصله دار می پوشند و وقتی می بینند لباس استادشان هم وصله دارد به آنها خیلی سخت نمی گذرد

و جواب دیگر آن بود که حضرت امیر علیه الصلوه و السلام نیز در هنگام تنگ دستی مسلمین لباس مرقع می پوشیدند و می فرمودند: وَاللَّهِ لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ مَن أَحَبَّ قَوْمًا تَشَبَّهَ بِهِمْ.

کفش ایشان در زمستان کفش معمولی بود و در تابستان نعلینی بود که از بیرجند می آوردند.

به خاطر دارم وقتی آقا شیخ محمود کلباسی را به طبق داستان ۹۲ در جلد اول - از چنگ عمال رضاشاه نجات دادند من از ایشان سؤالی کردم در جواب فرمودند من شخص را نجات ندادم بلکه روحانیت را نجات بخشیدم.

در تمام ایام سال به روش جابر بن حیان به تهیه داروهای شیمیائی مشغول بودند. سال آخر عمرشان مشغول تهیه داروئی شدند که تهیه آن دو سال طول می کشید با توجه به اینکه قبلاً فرموده بودند یکسال بیشتر از عمرم باقی نمانده به ایشان عرض کردم معلوم نیست عمر شما برای به ثمر رسیدن

این دارو کفافی دهد، فرمودند انسان تا زنده است باید کار کند. تا زنده هستیم وظیفه خود را انجام می دهیم و هرگاه عمر سرآید دیگر دست ما نیست.

آری اینست طریق بنده بودن. هر بنده ای باید وظایف خود را تا آخرین سر انجام دهد. مثلاً آشپز صبح که از جای برمی خیزد باید مشغول کار و تهیه غذا باشد. و هیچگاه نباید فکر کند که آیا مولایش او را به کار دیگری مأمور خواهد کرد یا به جای دیگری خواهد فرستاد و فکر کند که کارش نیمه تمام

خواهد ماند. شرط بندگی آن است که بنده به وظیفه ای که برای او تعیین شده مشغول باشد و هیچگاه خود را آزاد نبیند و در هر آن منتظر امر الهی باشد مانند غریق که باید نمازش را بجا آورد یعنی تا آخرین نفس مشغول بندگی باشد.

هرکسی در این جهان بهر کاری ساخته شده است. اگر کسی کار و وظیفه خود را به یاد خدا و برای خدمت به خلق انجام دهد این شخص در تمام وقت مشغول بندگی بوده است. اگر کسی غذا بخورد به این نیت که نیرو برای عبادت و خدمت به خلق داشته باشد و اگر لباس بپوشد لباس پوشیدنش لله باشد و به طور کلی هر عملی که انجام می دهد. برای خدا باشد و خدمت به خلق خدا باشد چنین فردی از بندگان خاص خدا خواهد بود و در تمام طبقات مردم وجود دارند. کما قال الله تعالی: «رِجَالٌ لَّا تُلَهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ» یعنی مردانی که آنها را خرید و فروش و سایر امور عالم ماده از یاد خداوند و از بپا داشتن نماز و اداء زکوه باز نمی دارد.

خوشا آنان که دائم در نمازند

بهشت جاودان مأوایشان بی

مرد آن است که در دل مشغول یاد حق باشد و به تن مشغول خدمت به خلق حق باشد. در حدیث است: **الْحَلَقُ عِیَالِی وَ الْأَعْتِبَاءُ وَ کَلَائِبِی.**

بندگان حق رحیم و بردبار

خوی حق دارند در اصلاح کار

مهربان بی رشوتان یاریگران

در مقام سخت و در روز گران

هین بجو این قوم را ای مبتلا

هین غنیمت دارشان پیش از بلا

شرح حال مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی علیه الرحمه به نوشته حجه الاسلام مرحوم حاج سید محمد علی مبارکه از وعظ معروف اصفهان که در حدود هفتاد سال پیش می زیسته است، وی درباره مرحوم حاج شیخ چنین نوشته است: «جناب شیخ حسنعلی اصفهانی در اصفهان چشم به جهان گشود و در آغاز جوانی از محضر درس معقول و منقول استادان زمان مرحوم جهانگیر خان و آخوند ملا محمد کاشی بهره مند شد و در این علوم به حد کمال رسید آنگاه دست ارادت به مرحوم حاج محمد صادق تخت فولادی داده و با ارشاد او به راه سلوک و مجاهدت گام نهاد و ریاضت های شاق متحمل شد و در اسفار تزکیه نفس به مراتبی رسید.

پس از آن با پای پیاده به عزم تشرّف به آستان قدس رضوی، عازم خراسان شد و به قصد آستان بوسی درگاه با کمال ادب این راه را پیمود و به ارادت و صمیم قلب، مجاور خاک پاک سلطان سریر ارتضا گردید و اکنون قریب بیست سال است که در آن آستان ملایک پاسبان رحل اقامت افکنده و گروهی از مردم آن دیار، دست ارادت به او داده اند و از مراتب روحانیتش استمداد کرده و طریق انسانیت می سپرند و عموم مردم را درباره جنابش

اعتقاداتها است که نسبت به دیگری نیست و از آنجا که نفس عقیده و اعتقاد، خود مؤثر است معتقدین جنابش آثار کریم و فرمایشات مؤثر از ایشان دیده و شنیده اند و این نویسنده را نیز با آن بزرگوار مؤلفت و مؤانستی و مصادقتی هست و الحال سه سال می گذرد که در یک فرسنگی شهر مقدس مشهد در ده نخودک از مردم، انزوا گزیده و از معاشرت با انسان صورتان دیو سیرت، خود را آسوده ساخته و به دسترنج خود از زراعت، لقمه نانی در کمال قناعت فراهم نموده و به دوام در مراقبت حالات روحی خود می کوشد و تا

آن زمان که مدرسه فاضل خان در طرح فلکه جنوبی اطراف صحن، ویران نشده بود، در آنجا به تدریس حکمت و کلام و فقه و تفسیر می پرداخت ولی اکنون از درس و بحث مدرسه نیز دل بریده و گلیم خود را از آب بیرون کشیده است.»

خارج شدن مرحوم پدرم رحمت الله علیه از شهر، بعد از قضایای مسجد گوهرشاد به علت بدبین شدن رضاخان به اهل علم و روحانیت و اجرای قانون اتحاد شکل بود که بالطبع روحانیون انگشت شمار و منزوی شدند بعلاوه به سبب احتیاج عامه مردم برای رفع مریضیها و گرفتاریها تمام طبقات مردم به ایشان مراجعه می نمودند و این سبب شد که رضاخان درباره ایشان حساسیت پیدا نماید و مأمورین متعدّد در اطراف منزل به طور ناشناس بگذارد و افراد سرشناس که به ایشان مراجعه می نمودند شناسائی می شدند و احتمال گرفتاری برای آنها بود، لذا مرحوم پدرم فرمودند حال که شاه از بودن ما در شهر رضایت ندارد، ما از شهر خارج می شویم. از شهر مشهد خارج شدند و هر چند گاهی محلّ سکناى خود را عوض می نمودند و چونکه توقف ایشان بیشتر در قریه نخودک بود لذا به نخودکی معروف شدند.

در سال ۱۳۱۸ شمسی چون همه رؤسای ادارات مشهد از لشکری و کشوری به ایشان مراجعه می نمودند و به شاه گزارش داده بودند، رضاخان پدر زن خودش شاهزاده دولتشاهی را با مادر زنش فرستاد مشهد که به عنوان مراجعه کننده از زندگی داخل ایشان اطلاع بیشتری پیدا کند زیرا گزارش داده

بودند استاندار و رئیس ستاد و رئیس شهربانی مراده دارند، آنها که آمدند منزل و اثاث منزل را دیدند حالت تعجب به آنها دست داد چونکه دیدند منزلی است که زمینش خاکی است و سه اطاق بیشتر ندارد نه پرده ای بود و نه

فرش. چند گلیم و یک قطعه زیلو فرش خانه بود در منزل نه خدمتکار و نه نوکری بود. درب منزل به روی همه باز، نه حاجبی و نه دربانی. رفتند و گزارش دادند و شاید علی دیگر نیز برای انتقال ایشان بود. در هر حال ۶ سال آخر عمر را به این نحو زندگانی کردند و وضع زندگی ایشان مفهوم این رباعی بود:

آسمانا آشیان من مزن برهم که من

یک نفس ویران کنم این نه قفس کاشانه را

تو خیال خود کن و این آسمان توتو

ورنه من درویشم و بر دوش دارم خانه را

هفته ای دو روز یکشنبه و چهارشنبه برای انجام امور مردم و حاجات آنها به شهر می آمدند. گاهی در مدرسه خیرات خان و گاهی در منزل بعضی از دوستان با اینکه تمام اوقاتشان را صرف قضای حوائج مردم می نمودند باز هم احساس قصور در انجام قضای حوائج مردم می نمودند و این رباعی را به یکی از مراجعین فرموده بودند:

همچون می ناب ساکن خُم شده ام

چون باده نشأه در قدح گم شده ام

مردم ز من انتظار نیکی دارند

شرمنده انتظار مردم شده ام

چند روز مانده به فوت مرحوم پدرم رحمه الله علیه شبی در عالم رؤیا

دیدم که داخل گنبد سبز شده ام و مرحوم پدرم و مرحوم شیخ محمد مؤمن روبروی یکدیگر نشسته مشغول صحبت بودند. سلام کردم جواب دادند.

بعد مرحوم پدرم به شیخ مؤمن فرمودند علی از همه جهت خوبست ولی در نماز شب کاهل است. شیخ سربلند کرد و به حقیر نگریست و خواست دستوری بدهد که پدرم به شیخ فرمودند یک هفته صبر کنید.

روز بعد خواب را به حضورشان عرض کردم فرمودند معلوم است که من بیش از یک هفته زنده نخواهم بود و بعد فرمودند مقداری انگور به گنبد سبز ببر و درویش مستور را بگو بیاید و مخمس صحبت لاری را نزد من بخواند. به دستور ایشان عمل کردم، درویش آمد و مخمس را حضور ایشان قرائت کرد و نیازی به او دادند و رفت.

بعد از یک هفته ایشان به رحمت الهی واصل شدند.

اینک آن مخمس:

ای به ولای تو تولای من

وز خود و اغیار تبرای من

سود تو سرمایه سودای من

گر بشکافند سراپای من

جز تو نیابند در اعضای من

سربه ته افکنده من از غم خموش

هیکل من بلبله وش پرخروش

نغمه عشق است نه بانک سروش

زمزمه بر زمزمه آید به گوش

کیست در این قالب و اعضای من

نه کره را گرم تک و دو کنی

بر مه و خور حکم روا رو کنی

خسته شیرین دل خسرو کنی

جلوه پی جلوه که نونو کنی

صورت دیگر ز هیولای من

ص: ۱۵

شعشعه روی تو رایت فراشت

خط رقمت بر لب شیرین نگاشت

خال رخت تخم سیه دانه کاشت

نیست به مینای میم چشم داشت

چشم تو بس نشأ صهبای من

دیده نظر باز تو بیجا نشد

دل به غلط واله و شیدا نشد

این غزل از من عبث انشا نشد

تا تو چو گل وانشدی وا نشد

ناطقه بلبل گویای من

صادر بی واسطه عقل نخست

آمد و بیش از همه قرب تو جست

عشق من آن روز ترا شد درست

مست تو و محو تو و مات تو است

عقل من و هوش من و رای من

صورت اشیا بنگاری به خود

سوی وجود از عدم آری به خود

ای که نفس ها بشماری به خود

یک نفسم گر بگذاری به خود

وای من، وای من، وای من

بتكده و دیر و برهمن ز تو
مُزْدَلَف و وادی ایمن ز تو
لعبت چین و بت ار من ز تو
گر تو توئی من کیم؟ ای من ز تو
من شده تو آمده بر جای من
کون و مکان آینه ذات تو
سینه افروخته مشکوه تو
زاری من صیقل مرآت تو
تا نشد از نفی من اثبات تو
و سر نزد از لای من الای من
ای تو بزرگ و همه عالم حقیر
ورد زبان چیست مرا؟ یا مجیر
چون تو مجیری و منم مستجیر
پنجه بیر آمد و چنگال شیر
پیشکش آهوی صحرای من

من به زمین ناله من عرش گیر
سِدره بَدَم در کشم از یک صغیر
آوخ از آن دم که بر آرم نمیر
شهر جبریل نشاند عبیر
و از دم روح القدس آسای من
سایه عشق ار به کلیسا فتد
زلزله بر طاق سُکو بافند
بس نه ترا رعشه بر اعضا فتد
غلغله در مسجد اقصی فتد
بر سر منبر رسد ار پای من
طینت صحبت ز چه می شد عجین
از می رضوان و بهشت برین
چند در این غمکده باشم مکین
«صحبت» از این حجره بر آی و بین
عرش برین منظر اعلای من

همانطوریکه در جلد اول (صفحه ۳۲) متذکر شده ام مرحوم پدرم اغلب اوقات بند اول این مخمس را به صورت زیر ترنم می فرمودند:

ای به ولای تو تولّای من
از خود و اغیار تبریّای من
سود تو سرمایه سودای من

گر بشکافند سراپای من

جز تو نجویند در اعضای من

ناد علیاً علیاً یا علی

بخصوص در هفته آخر عمر آنرا تکرار می فرمودند.

ص: ۱۷

حکایت ۱

مرحوم پدرم رحمه الله علیه نقل می فرمودند که در شهر حِلّه (در عراق) شخصی بود از الواط که صاحب مکتبی فراوان و در شرارت نیز معروف بود.

یکی از علمای نجف (که مرجع وقت خود بود و پدرم نام او را ذکر

نکردند ولی از علمای اهل الله بوده) شبی در خواب می بیند که لوطی مذکور در بهشت همسایه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. آن عالم چون به صحت خواب خود اعتقاد داشت از نجف به قصد حِلّه حرکت کرده و به منزل آن شخص شرور می رود و او را می طلبد. چون ورود عالم را به صاحب خانه خبر می دهند بسیار ناراحت می شود و فکر می کند که مشارالیه حتماً

برای نهی از منکر آمده است ولی بهر حال به در منزل می رود و ایشان را به داخل دعوت می کند و برای ایشان چای و قهوه می آورد. وقتی می بیند که عالم مزبور چای و قهوه صرف نمی کند یقین می کند که وی نه از روی دوستی بلکه از راه مخاصمه و دشمنی وارد شده است زیرا در عرب رسم است که اگر

کسی به منزل شخصی برود ولی چیزی نخورد این خود دلیل دشمنی است.

لذا عرض می کند آقا تا این زمان از جانب من به شما اسائه ادبی نشده است.

پس دلیل دشمنی شما چیست؟ عالم مزبور جواب می دهد که من با شما خصومتی ندارم بلکه سؤالی دارم که اگر جواب بدهید جای و قهوه شما را می خورم. عرض می کند سؤال خود را بفرمائید. ایشان خواب خود را نقل و تأکید می کند که من یقین دارم خواب من صحیح است. تو با این سابقه و شهرت بدی که داری چه کرده ای که با امیرالمؤمنین علیه السلام در بهشت

همسایه شده ای؟ عرض می کند این سرّی بود بین من و حضرتش، معلوم بود حضرت اراده فرموده اند این سرّ فاش شود. سپس دختر بچه ۹ ساله اش را نشان می دهد و می گوید: مادر این کودک دختر شیخ حله بود و من عاشق او شدم ولی چون بدنام بودم می دانستم که شیخ دختر خود را به من نخواهد

داد. در عین حال از من واهمه داشتند. به خواستگاری رفتم. پدرش گفت این دختر نامزد پسر عمویش می باشد اگر تو بتوانی پسر عمویش را راضی کنی من مخالفتی ندارم. نزد پسر عمویش رفتم و علاقه خود را به دختر ابراز کردم.

گفت اگر تو مادیان خود را به من ببخشی من به این ازدواج رضایت می دهم (باید دانست که در عرب مادیان حکم زن را دارد و معمولاً کسی آن را به دیگری نمی بخشد) ولی چون من عاشق بودم مادیان را به او بخشیدم و از او رضایت گرفتم و نزد پدر دختر رفتم و جریان را گفتم. گفت برادر دختر را نیز باید راضی کنی. نزد برادر دختر رفتم و مطلب را گفتم. در آن زمان باغی زیبا و مصفا در خارج شهر داشتم. برادرش گفت: اگر آن باغ خارج شهر را به من ببخشی من رضایت می دهم. باغ را هم به او بخشیدم و پیش پدر دختر رفتم.

این بار گفت باید مادر دختر را هم راضی کنی و علت این همه اشکال تراشی

آن بود که نمی خواستند دخترشان را به من تزویج کنند و در ضمن از من هم می ترسیدند. لذا نزد مادر دختر رفتم و او برای موافقت خود خانه خوبی را که در حله داشتم از من مطالبه کرد. دادم و موافقت او را نیز گرفتم و باز پیش پدر دختر رفتم. این بار نوبت راضی کردن پدر بود که رضایت او هم با بخشیدن یک پارچه ملک آباد تحصیل شد. دیگر بهانه ای نداشتند. معذک با اکراه

دختر را عقد کردند و به زنی به من دادند. شب عروسی، هنگامیکه به حجله رفتیم عروس به من گفت این بار این منم که از تو چیزی می خواهم. گفتم من هر چه داشتم در راه تو دادم و اکنون هم هر چه از ثروت من باقی مانده است از آن تو باشد. گفت من حاجت دیگری دارم. گفتم هر حاجتی داری بخواه.

گفت حاجت من بسیار مهم است و قبل از آنکه حاجت خود را بگویم شفיעی دارم که باید او را به تو معرفی کنم: شفیع من فرق شکافته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. اما حاجت من اینست که من با پسرعمویم قبل از عقد به موجب صیغه محرم و هم بستر شده ام و از او بار دارم و هیچ کس از این موضوع آگاه نیست. اگر این راز فاش شود برای قبیله ما ننگی بزرگ است و تو به خاطر حضرت مرا امشب خفه کن و بگو مرده است و این ننگ را از خانواده ما بردار زیرا تا وضع حمل نکنم بر تو حرامم و بعد نیز صدمه زیادی به ما می خورد. گفتم آن شفיעی را که تو آورده ای بزرگتر از آن است که من مرتکب چنین جنایتی شوم. از اکنون تو به منزله خواهر من هستی و از حجله بیرون آمدم. تا امروز کسی از این راز ما اطلاع نداشت و معلوم می شود حضرت می خواستند شما مطلع شوید. این دختر بچه نه ساله همان طفل است که در رحم او بود. همه بستگان این بچه را از آن من می دانند و این زن هم تا امروز حکم خواهر مرا داشته است.

مرحوم پدرم رحمه الله عليه نقل می فرمودند: درویشی می گفت من کوچک ابدال درویشی بودم و به جز من چند درویش دیگر در تحت تربیت او بودند. هر روز یک نفر از ما برای پرسه زدن به بازار می رفت و به محض آنکه به قدر خرج خانقاه تحصیل می شد باز می گشت. بیشتر اوقات مدح حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام را می خواندیم تا

اینکه دسته جمعی به عراق مسافرتی کردیم و وارد بغداد شدیم. آنروز نوبت پرسه زدن با من بود که از همه هم جوانتر بودم. مرشد مرا خواست گفت پسر اینجا بغداد است و همه مردم آن اهل تسنن می باشند. حال که باید بروی مواظب باش که مدح علی علیه السلام را نخوانی. چون ممکنست خوش آیند

بعضی از عوام اهل سنت نباشد. در عوض غزل از سعدی و حافظ بخوان.

گفتم اطاعت می کنم و رفتم. ولی وقتی وارد بازار بغداد شدم هر چه به حافظه ام فشار آوردم جز مدح مولا (علیه السلام) همه اشعار از خاطرم محو شده بود و چون می بایستی پرسه بزنم و خرج خانقاه را تأمین کنم اضطرار شروع کردم به خواندن مدح حضرت مولا- (علیه السلام). بازار بغداد طویل است. پس از چند قدم شخصی درشت اندام که از ظاهرش پیدا بود فرد با شخصیتی است از روی مسندی که نشسته بود برخاست و نزد من آمد و پولی در کشکول من انداخت. کسبه بازار هم ظاهراً به تبعیت او از دکانهای خود بیرون آمدند و نیازی به کشکول انداختند. آن شخص دستور داد گماشتگان او، چهار پایه ای را که رویش نشسته بود دورتر از محل اول (سر راه من) گذاشتند. مجدداً که به او رسیدم از جای برخاست و سکه ای در کشکول من انداخت. کسبه این

منطقه نیز به پیروی از وی نیازی به کشکول انداختند. این عمل مکرراً انجام شد تا آنکه بازار بغداد را طی کردم در حالی که کشکول من از سکه پر شده

بود. همینکه بازار بغداد به انتها رسید شخص مزبور نزد من آمد و دست مرا گرفت و به طرف پشت بازار کشید و به گماشتگان خود امر کرد که نزدیک نشوند. یقین کردم که می خواهد پولها را از من بگیرد و شاید خود مرا هم در شط بیندازد. قدرت دفاع نداشتم، لذا تسلیم شدم و دنبالش رفتم. قدری که دور شدیم در خلوت از من پرسید: پسر می دانی اینجا کجاست؟ گفتم اینجا

بغداد است. گفتم می دانی که دوستداران علی در اینجا بسیار کمند؟ گفتم بلی می دانم. گفتم پس چرا مدح علی را می خواندی؟ گفتم مرشدم نیز به من توصیه کرده بود که فقط غزل حافظ و سعدی را بخوانم ولی به بازار که رسیدم هر چه غزل به یاد داشتم از خاطر محو شد. اجباراً مدّاحی شاه مردان را

شروع کردم. گفتم پس بدان که من نیز سنّی هستم ولی سال گذشته قضیه ای برای من اتفاق افتاد. مادیانی دارم که بسیار مورد علاقه من است و هر روز صبح خودم به لب شط می آورم و آبش می دهم. روزی در ایام عید مادیان را به لب شط آوردم. داخل شط شد قدری که جلو رفت ناگاه موجی آمد و مادیان را ربود و به داخل شط برد به طوری که از چشم من پنهان شد. من از شدت علاقه به مادیان با جریان آب به طول شط می دویدم و خلیفه اول را صدا می کردم و از او استعانت می طلبیدم، نتیجه نگرفتم. به دومی متوسل شدم باز نتیجه نگرفتم. به سومی متوسل شدم این بار هم نتیجه نگرفتم.

اضطراباً فریاد کردم یا امام علی یا امام علی ... چند مرتبه که تکرار کردم ناگاه از دور دیدم شخصی از میان آب سر بیرون آورد و در حالی که افسار مادیان در دست او بود. از شط خارج شد و به سوی من آمد. پیش خود گفتم او یا ملک است یا جن و الا اگر بشر باشد وسط شط و زیر آب چه می کند؟ تا اینکه بهم رسیدیم گفت مادیان خود را بگیر. عرض کردم شما ملک هستید یا جن؟

فرمود: ای کور باطن که را صدا می کردی؟ گفتم امام علی علیه السلام را.

فرمود من امام علی هستم. بعد فرمود تو به ما ایمان نمی آوری ولی هر جا دوستان مرا دیدی به آنها محبت کن. آنگاه آن شخص پس از نقل سرگذشت دست در جیب کرد و چند سکه طلا به من داد و گفت این برای اطاعت از امر حضرت امام علی علیه السلام است ولی از حالا به بعد در بغداد مدح مخوان که ممکن است برای تو اسباب زحمت شود.

بله حضرت به آن شخص فرمودند ای کور باطن تو به ما ایمان نخواهی آورد. اشاره به آن است که ولایت حضرت اکتسابی نیست، بلکه اعطائی است همانند بینائی چشم؛ اگر کسی کور به دنیا آمد نباید او را سرزنش کرد.

فی کتاب بشاره المصطفی عن عَقَبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَقُولُ لِعَلِيِّ (عليه السلام) لَا تَلَوْ مَنْ النَّاسِ عَلَى حُبِّكَ فَإِنَّ حُبَّكَ مَخْرُونٌ تَحْتَ الْعَرْشِ لَا يَنَالُ حُبَّكَ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ بِقَدَرٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. یعنی در کتاب بشاره المصطفی از عَقَبَةُ بْنُ عَامِرٍ نقل شده که گفت: از رسول خدا (صلى الله عليه و آله) شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: هیچکس را در مورد

محبت خودت نباید ملامت کنی زیرا محبت تو مخزون تحت عرش است.

چنین نیست که هرکس بخواهد بتواند به آن دست یابد. این محبت، از آسمان و به اندازه نازل می گردد و در حقیقت، فضل خداوند است که بهره که خواهد، مرحمت کند.

عَنْ أَبِي نَاجِيَةَ مَوْلَى أُمِّ هَانِي قَالَ كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَاهُ رَجُلٌ عَلَيْهِ مِنَ السَّيْفِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) إِنِّي أَتَيْتُكَ مِنْ بَلَدٍ مَا رَأَيْتُ لَكَ فِيهَا مُجِبًا. قَالَ: مَنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ قَالَ: الْبَصِيرَةَ قَالَ (عليه السلام): أَمَا إِنَّهُمْ لَوْ يَشَاءُ تَطِيعُونَ أَنْ يُحِبُّونِي لِأَحِبُّونِي إِنِّي وَ شِيعَتِي فِي مِيثَاقِ اللَّهِ لَا يُزَادُ فِيْنَا رَجُلٌ وَلَا يُنْقَضُ

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. یعنی: «از این ناجیه، آزاد شده ام هانی نقل است که گفت: نزد علی علیه السلام بودم ناگهان مردی از سفر به خدمتش آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من از شهری نزد تو آمده ام که در آن هیچ دوستداری از تو دیده نمی شد. حضرت فرمود: از کجا آمده ای؟ گفت: از بصره. امام فرمود: آنها هم

اگر می توانستند، دوست داشتند که دوستدار من باشند. اما من و شیعیان من تا روز قیامت در میثاق خدائیم، نه یک نفر به ما افزوده می شود و نه یک نفر کم خواهد شد.»

حکایت ۳

پدرم رحمه الله علیه نقل می فرمودند: در ایام گذشته، در یکی از مدارس طلباب اهل علم، در اصفهان، عالمی از اساتید معروف تدریس می کرد. مدت زمانی اتفاق افتاد که درویشی هر روز می آمد و در کنشکن اطاق می نشست و به درس گوش می داد و بعد کفش های طلاب را جنت می کرد و می رفت. تا آنکه روزی در ضمن درس ایرادی به استاد می گیرد که استاد به جواب آن قادر نبود ولی پیش خود فکر می کند که شاید ایراد درویش اتفاقی بوده و رَمِيًّا مِنْ غَيْرِ رَامِ تیری به تاریکی انداخته که به نشانه خورده است ولی این امر چندین مرتبه تکرار می شود و استاد متوجه می شود که خیالیت او صحیح نبوده است. لذا روزی درویش را به اطاقی خلوت دعوت می کند و با درویش صحبت می کند و متوجه می شود که او دریائی از علم است. صد هزاران خرمن اندر خفته ای.

لذا از درویش استدعا می کند که درسی را که باید به طلاب بدهد از درویش تعلیم بگیرد و درویش مطالب را به او تقریر کند. درویش به شرطی

قبول می کند که استاد در روش خود تغییر ندهد و درویش هم مانند همیشه در کفشکن بنشیند منتهی بعداً در خلوت درس را برای استاد تقریر کند.

استاد مزبور در علوم غریبه نیز دستی داشته است. روزی یکی از دوستانش که در منزلش سرقتی اتفاق افتاده بود به استاد متوسل می شود که از مجرای علم رمل دزد را پیدا کند. استاد بعد از استخراج مطلب از رمل از منزل خارج می شود که نام دزد را به صاحب مال بگوید. در راه درویش به او بر می خورد و به او می گوید شما را به این کارها چه کار است. خداوند ستار است لازم نیست خبر دهید. استاد تا چند ماه دیگر در این اعمال دخالت نمی کند تا اینکه منزل یکی دیگر از بستگان او مورد سرقت قرار می گیرد و شخص دزد زده به استاد متوسل می شود. این بار استاد به خاطر قرابت از همان طریق، علم رمل، دزد را معین می کند ولی مجدداً در وسط راه درویش به او می رسد و او را از ابراز نام دزد منع می کند. بعد از آن درویش از استاد

تقاضا می کند که در مدرسه اطاقی به او بدهند. در مدرسه اطاق کوچکی در بالای پله ها قرار داشت که به خاطر نداشتن نور کسی از آن استفاده نمی کرد و فقط کبوترهای وحشی در آن لانه داشتند. استاد دستور می دهد آن اطاق را تمیز کنند و به طلبه ها می گوید درویش از من اطاقی خواسته است و من هم

آن اطاقی را که مورد علاقه دیگری نیست به او می دهم. طلبه ها هم موافقت می کنند. از آن به بعد درویش در آن اطاق سکونت می کند. پس از چند شب طلاب مدرسه به استاد می گویند سحرگاه هنگامی که این درویش در اطاق خود تنفس می کند از نفس او مدرسه همچون آفتاب روشن می شود و صحن

مدرسه با نفس زدن درویش روشن و تاریک می شود. استاد شبی را در مدرسه بیتوته می کند و می بیند سحرگاه که درویش به ذکر مشغول می شود نفس او

مدرسه را روشن می کند. استاد بعداً از درویش طلب ارشاد و هدایت می کند و از او ذکری می خواهد. درویش شرط ذکر را لباس و غذای حلال می داند و از استاد غذا و لباس حلال مطالبه می کند. استاد حیوانات متعددی ارائه می کند تا آنکه یکی مورد قبول درویش قرار می گیرد و همچنین از طاقه های متعدد کرباس یکی را اختیار می کند و می گوید این نخود غذا و این طاقه لباس شما باشد و دستور ذکری در سحر به او می دهد و می گوید که به هیچ وجه غذای دیگر نخورد و می گوید برای شمارش نیازی به تسبیح نداری زیرا ذکر که به عدد خود رسید زبانت بند می آید. از روزه گرفتن و اشتغال به ذکر حالت انزوا به استاد دست می دهد، به حدی که طلاب ناراحت می شوند و نزد مادر استاد می روند و شکایت می کنند که درویشی آمده و استاد را از راه بدر برده است. مادرش استاد را می خواهد و می گوید حتماً امشب باید منزل ما میهمان باشی. شب را پلوماشی با خرما تهیه می کند استاد می خورد و می خوابد سحر که موقع ذکر بیدار می شود می بیند که به حمام احتیاج دارد.

به حمام می رود چون حمام بسته بوده منتظر می نشیند تا نزدیک صبح که حمامی می آید و در حمام را باز می کند. استاد می رود و غسل می کند. از حمام که خارج می شود می بیند درویش در پلکان حمام است و می گوید غذای شب گذشته شما برنجش مال یتیم و خرمایش مال وقف بود در نتیجه شما به غسل احتیاج پیدا کردید. می بایست تیمم می کردید و ذکر خود را می گفتید. معلوم می شود شما قابلیت این راه را ندارید.

بعد از آن استاد استدعا می کند که پس مرا چیزی تعلیم کنید. درویش علم جفر را به ایشان تعلیم می نماید. چون اسم درویش حسنعلی صدیق بود این قاعده جفری معروف می شود به جفر صدیقی. پس از آن درویش مدت‌ها

غایب می شود. بعد از چند سال استاد از طریق جفر سؤال می کند که حسنعلی صدیقی کجاست؟ جواب می آید: در دکن هند است. مجدداً استاد بعد از سالی از طریق جفر سؤال می کند که درویش کجاست؟ جواب می آید:

در جزیره خضراء در حضور حضرت حجه الله ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرف است.

حکایت ۴

مرحوم پدرم نقل فرمودند: روزی میرداماد رحمه الله علیه در مدرسه درس می داد، ناگهان روی منبر حالت اغما به ایشان دست داد و بیهوش شد. او را به منزل بردند یک هفته گذشت. همه اطباء شهر به عیادتش آمدند ولی او به هوش نیامد. به شاه عباس رحمه الله علیه خبر دادند. شاه عباس رحمه الله علیه مرحوم شیخ بهائی رحمه الله علیه را خواست و استدعا کرد بروید و از ایشان عیادت کنید. مرحوم شیخ بهائی به عیادت

میرداماد آمدند و نبض ایشان را گرفتند. سپس نزد شاه عباس برگشتند و فرمودند ایشان مزاجاً سالم می باشند، ولی شخص بزرگی در ایشان تصرف کرده و ایشان را به این حال در آورده است. شاه عباس حل مشکل را از شیخ بهائی درخواست می کند که آن شخص بزرگ را پیدا کند. مرحوم شیخ بر می گردد و از خادم مدرسه از واردین روز شنبه استفسار می کند. وی شرح

می دهد که چند نفر آمدند. یکی از آنها سیدی بود که قدری ژولیده بود. ایشان آمدند و مدتی ایستادند و صحبت های میر را گوش کردند و از مدرسه که خارج شدند میر به این حال درآمد. مرحوم شیخ بهاء نشانیهای بیشتری از خادم گرفته و رفتند و در تخت پولاد مشغول جستجو شدند و به میرفندرسک

رحمه الله عليه برخوردند و دیدند نشانها بر ایشان تطبیق می کند. بعد از سلام و عرض ارادت عرض کردند این سید چه تقصیر داشته که شما او را ادب نموده اید. فرمودند من مدتی حرفهای او را گوش کردم. او بالتّمام از عذاب و قهاریت خدا سخن می گفت و این سبب می شد که مردم از خدا ناامید و دور شوند و حال آنکه همه انبیاء آمده اند که مردم را به خدا نزدیک کنند. در قرآن هر آیه عذاب که آمده یک آیه رحمت بعد از آن نازل شده است. «تَبَّئِ عِبَادِیَ أَنِّیْ أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیْمُ». (سوره حجر آیه ۴۹ قرآن مجید) یعنی: «به بندگانم اطلاع بده که من، خداوندی بسیار آمرزنده و مهربانم.»

بعد مرحوم شیخ بهائی فرمودند اهل بیت سید که تقصیر ندارند و خیلی در ناراحتی بسر می برند. میرفندرسک فرمود بروید خوب شد. مرحوم شیخ بهاء که برگشتند دیدند میرداماد به حال آمده و نشسته است. در این زمینه گویند: از شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله علیه پرسیدند خداوند چرا خلق را آفرید؟ شیخ فرمود: نعمتش زیاد بود نعمت خوار می خواست. رحمتش زیاد بود گنه کار می خواست. قدرتش زیاد بود نظاره می خواست.

حکایت ۵

در جهان هر چه سوزی و سازی است

مر خداوند را در آن رازی است

حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عرض کرد: خداوندا می خواهم عدل تو را در لباس ظلم ببینم. خطاب شد. فردا می روی فلان محل چشمه آبی است. در آنجا مخفی شو که عدل ما را در لباس ظلم خواهی دید. بامداد

ص: ۲۸

حضرت موسی علیه السلام به محل مذکور رفت و در پشت تپه ای مخفی شد.

ساعتی نگذشته بود که سواری آمد و لباسهایش را بیرون آورد و به درخت آویخت و داخل چشمه شد و خود را شست و از آب خارج شده لباس پوشید ولی کیسه کمری خود را که پولهایش در آن بود فراموش کرد و از درخت برنداشت، سوار شد و رفت. بعد از زمانی چوپانی با گله خود رسید. گله را آب داد همیانی به درخت آویخته دید، آن را برداشت و به کمر خود بست و رفت. مدتی نگذشته بود که کوری با کمک عصا آمد و لب چشمه نشست و دست و روی خود را شست و رفت زیر سایه درخت آرمید. لحظه ای بعد سوار اولی از گرد راه رسید. کور را زیر درخت نشسته دید به او گفت من ساعتی قبل در این چشمه شست و شو کردم، ولی کیسه کمری خود را بر آن درخت جا گذاشته ام. اکنون کیسه مرا بده. کور گفت من نابینا هستم از کجا می توانستم بینم که تو کیسه کمری خود را از درخت آویخته ای که بردارم.

جواب داد کورها تیزهوش هستند ولی خوش ذات نیستند. تو به یقین با عصای خود به درخت زده ای وقتی به کیسه خورد کیسه را برداشتی کور گفت اگر من کیسه را یافته ام آن را چه کرده ام؟ گفت چون یقین داشتی که صاحبش برای بردن آن برمی گردد آن را جایی پنهان کرده ای. هر چه کور استدلال می کرد و ناینایی خود را دلیل بی گناهی خود می آورد مورد قبول سوار قرار نمی گرفت و سرانجام گفت یا کیسه مرا بده یا گردنت را با شمشیر

می زنم. کور که کیسه را برداشته بود هر چه تضرع کرد سودمند نیفتاد. سوار هم که فکر نمی کرد ممکنست شخصی دیگر از راه رسیده و کیسه را برداشته باشد، با شمشیر گردن مرد نابینا را زد و سوار شد و رفت. شب که حضرت موسی علیه السلام برای مناجات به کوه طور رفت عرض کرد خداوندا صحنه

را دیدم شرح آن را به من تعلیم فرما. خطاب شد یا موسی پدر آن سوار صد تومان از پدر آن چوپان برده بود در آن کیسه هم صد تومان بود چوپان به حق خود رسید. پدر کور هم پدر سوار را کشته بود سوار قصاص خون پدر خود را کرد و او را کشت.

حکایت ۶

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».

ذکر مبارک صلوات ذکری بسیار بزرگ است و تنها ذکری است که وقتی انسان به آن متذکر است خداوند و ملائکه هم با او همراهی می کنند ولی از شدت ظهور قرب، بزرگی صلوات بر ما مخفی است و آن را اندک می نگریم زیرا در همه جا و بی توجه به وسیله مردم گفته می شود. مرحوم پدرم رحمه الله علیه می فرمودند: سید هندی بزرگواری از شاگردان حاج ملا هادی سزواری که خود نیز مرتاض بود به مشهد آمد و در مدرسه ای سکنی گزید و سید صحافی نیز خدمت ایشان را می کرد. (مرحوم پدرم شخصاً سید صحاف را دیده بودند). سید صحافی نقل کرد که از آقا ذکری خواستم فرمود اول لباس و خوراک خود را از حلال تهیه کن. طاقه های کرباس متعددی را بردم نگاه می فرمود و می گفت مال بچه یتیم است با غضب است یا وقف است. تا اینکه کرباسی را آوردم فرمود این حلال است. بعد حبوبات متعددی آوردم تا اینکه نخودی را دید فرمود حلال است بعد فرمود این لباس را بپوش و از این نخود هم بخور و صائم باش و هر شب چهارده هزار مرتبه صلوات بفرست. به دستور سید مشغول شدم شب جمعاً دوم نگاه دیدم سقف اطاق حجاب

نیست و آسمان و ستاره ها را می بینم. بعد افراد نورانی آمدند که از دیدن آنها بیهوش شدم و تا صبح بیهوش بودم برای نماز به هوش آمدم. صبح خدمت سید عرض کردم فرمودند تو ظرفیت نداری. بعد سید صحاف آنقدر اصرار می کند تا سید در منتریات (۱) یعنی گرفتن مار و عقرب و شفای گزیدگان آنها دستوراتی به او می دهند. می فرمودند سید صحاف به قدری در این کار قوی بود که از هند چند جوکی آمدند و خواستند با او مقابله کنند ولی مغلوب شدند.

حکایت ۷

صبح زمستان یکی از روزهای سرد سنه ۱۳۵۷ هجری قمری که برف زیادی تقریباً هشتاد سانتیمتر بر بالای بامها نشسته بود مرحوم پدرم رحمت الله علیه فرمودند: علی برو تحقیق کن که امروز از اهل ده کسی به شهر می رود یا نه. تحقیق کردم گفتند برف زیادی آمده و در راه گرگ است و کسی به شهر نمی رود. آمدم به ایشان عرض کردم. فرمودند من هم حال رفتن ندارم. عرض کردم نروید. فرمودند ولی باید رفت. بعد فرمودند تو به تنهایی برو. عرض کردم از رفتن به تنهایی خوف دارم. فرمودند باید بروی. مرکوبی تهیه کن تا بگویم چه کنی. رفتم و مرکوبی تهیه کردم و عرض کردم حاضرم.

فرمودند: این مبلغ را بگیر و ببر شهر در محله نوقان منزل آقا سید ناصر مکی که از شاگردان ایشان بود. نصفش را به ایشان بده زیرا سید چهار روز است چیزی نخورده است و فرمودند زن بیوه سیده ای هست نصف دیگر آن را به

ص: ۳۱

۱- مراد از منتر دعاهاییست که مرتاضین هند از خود تألیف نموده اند برای دفع زهر گزندگان و دردهای دیگر مثل سر درد، دل درد، و پادر د.

آن زن بده که سه روز است چیزی نخورده است. وجه را گرفتم و حرکت کردم و به شهر آمدم. اولاً در راه به هیچ موجودی
برنخوردم و ثانیاً حقیقت همان بود که ایشان فرموده بودند. هر دو نفرشان گفتند که چهار روز و سه روز است که غذائی
نخورده اند و گفتند در این فکر بودیم که در این روز برفی چه کنیم.

در اثر فقر و کمبود غذا حال حرکت در آنها نمانده بود. وجه را گرفتند و شکر الهی را بجای آوردند.

بندگان حق رحیم و بردبار

خوی حق دارند در اصلاح کار

مهربان بی رشوتان یاری کنان

در مقام سخت و در روز گران

هین بجو این قوم را ای مبتلا

هین غنیمت دارشان پیش از بلا

حکایت ۸

مرحوم امام جمعه گلپایگان آقا سید حسن رحمه الله علیه

کسی بود که به کمال رسید و یک ماه قبل از فوت پدرم در گذشت. سید لاریجانی می گفت وقتی حاج شیخ فرمودند برو
خدمت امام جمعه عرض کردم چرا سال قبل نفرمودید؟ گفتند: امام تا شش ماه قبل فیض بگیر بود ولی فیض بنده نبرد. شش
ماه است که فیاض شده است. یعنی به مقام کمال رسیده

است و مکمل است. مرحوم شهیدی مازندرانی نقل نمود از امام جمعه سؤاں کردم چگونه شد که شما به این مقام رسیدید
فرمودند در اصفهان در خدمت مرحوم حاج سید محمد صادق خاتون آبادی مشغول تحصیل و در ضمن هم متوسل بودم به
شخص بزرگی برسم. شب خواب دیدم به حرم حضرت رضا (علیه السلام) در مشهد مشرف شده ام. حضرت از ضریح خارج
شده به

شخصی که مشغول نماز بود اشاره فرمودند و به من فرمودند سفارش تو را به او کرده ام برو نزد او. از خواب بیدار شدم و قصد کردم به آستان قدس مشرف شوم. بعد از چند روز حرکت کردم و به سوی خراسان به راه افتادم. به شش فرسخی مشهد که رسیدیم اُتراق کردیم و بنا بود روز بعد به مشهد برسیم.

شب مجدداً همان خواب را دیدم. فردا صبح غسل کرده به حرم مطهر مشرف و مشغول زیارت شدم. مشغول بودم که حضرت ظاهر شدند و فرمودند سفارش تو را به آن شخص که مشغول نماز است کرده ام دیدم همان کسی است که در خواب دیده ام. از حال مکاشفه به خود آمدم و به خدمت آن شخص رفتم. وقتی از نماز فارغ شدند به من فرمودند حضرت سفارش شما را به من کرده اند شما بروید زیارت را تمام کنید بعد بیائید. من رفتم نماز زیارت را بجا آوردم و به خدمت ایشان برگشتم و به اتفاق به مسجد گوهرشاد رفتیم و مرا هدایت نمودند. ولی امام جمعه گلپایگان اسم آن شخص را به آقای شهیدی فرمودند. حقیر از شخصی شنیدم که امام جمعه گلپایگان در تحت تربیت مرحوم پدرم رحمه الله علیه بوده اند و دلیل دیگر این بود که پدرم

فرموده بودند ایشان تا شش ماه قبل فیض بگیر بوده ولی حالا شش ماه است فیض بده شده است و ظاهر امر اینطور نشان می دهد که از اشخاصی که تحت تربیت ایشان بوده اند تنها امام جمعه به کمال رسیده اند.

حکایت ۹

مرحوم سرتیپ شوکت برای حقیر نقل کرد در زمان رضاشاه، به دستور او مأمور شدم از طرف وزارت کشور به اتفاق لاهوتی نامی از وزارت عدلیه تحت ریاست صدراالاشراف به گلپایگان برویم و از وضع

امام جمعه تحقیق کنیم. با اتومبیل دربار که نمره نداشت حرکت کردیم. به گلپایگان که نزدیک شدیم مرحوم صدرالاشراف مشورت می کرد که آیا مستقیم خدمت امام برسیم یا اینکه نخست به فرمانداری برویم و به امام اطلاع دهیم و بعد خدمت ایشان برسیم. آقای لاهوتی که سابقه ارادت داشت گفت که لازم نیست اطلاع بدهیم. مستقیم می رویم. امام شخصی است که شبها تا صبح سر قبر مرحوم پدرش در قبرستان مشغول عبادت است و روزها در منزل است و هر روز مقداری گوشت می پزند که اگر میهمانی رسید آماده پذیرائی باشند و مثل امام مثل حصیر است که در اطاق افتاده نفعش به مردم می رسد و ضرری به کسی ندارد. صدرالاشراف هم قبول کرد و مستقیماً به طرف منزل امام رفتیم. نزدیک غروب بود که وارد منزل امام شدیم و ایشان برای نماز به اندرونی رفته بود. نشستیم تا ایشان آمدند. در ضمن صحبت، امام خطاب به صدرالاشراف گفتند: آقای صدرالاشراف بعضی از حال من جستجو می کنند در جواب می شنوند امام شبها تا صبح در قبرستان مشغول عبادت است و در منزل مثل حصیر اطاق است نفعش می رسد ولی ضرری به

کسی ندارد و همان صحبتهایی را که ما کردیم ایشان تکرار فرمودند.

صدرالاشراف هم تصدیق کرد. مدتی خدمت ایشان بودیم تا مرخص شدیم و برگشتیم و صدرالاشراف در بازگشت گزارش خود را به شاه داد.

این چند بیت از مرحوم امام است:

در دیست در این دل که به درمان نتوان داد

عشقیست در این جان که به صد جان نتوان داد

جام می ما آب حیات است در این دور

این آب حیات است به حیوان نتوان داد

مستانه در این کوی خرابات فتادیم
این گوشه به صد روضه رضوان نتوان داد
گنجیست درین مخزن اسرار دل ما
دشوار بدست آمده آسان نتوان داد
ما را بر آستان تو گر زانکه راه نیست
تقصیر طالع است و کسی را گناه نیست
نبود عجب که راه ندادی به خود مرا
درویش محرم حرم پادشاه نیست
صوفی صفاطلب کن و در قصر می نشین
در کیش عشق شرط صفا خانقاه نیست
ما شاه ملک و معنی و اقلیم حکمتیم
مارا چه غم که افسر و گنج و سپاه نیست

حکایت ۱۰

مرحوم پدرم رحمه الله علیه با علماء زمان خود ملاقات می نمودند و با آنها صحبت می داشتند و اگر در آنها معنویتی درک می فرمودند به عنوان استاد و شاگردی یا به عنوان بحث علمی با عالم مزبور مجالست کرده و او را به سوی معنویت سوق می دادند و به سلوک راه ولایت ارشاد می نمودند. یکی از آنها حاج محمد علی فاضل سودخروی (معروف به حاجی فاضل) است که از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی بود. پدرم فرمود

با ایشان ملاقات کردم و درباره سوره هَلْ أَتَىٰ بِاِیْشَانِ صَحْبَتِ نَمُودِم و ایشان را اهل معنی دیدم لذا مدتی به عنوان تعلّم پای درس ایشان می رفتم. از سابقه جوانی ایشان سؤال نمودم حاجی فاضل گفته بودند: پدرم روضه خوان بود و میل وافری داشت که من عالم بشوم لذا از طفولیت مرا به مکتب فرستاد ولی بسیار کند ذهن و کم حافظه بودم. بعد از مدتی معلم من نزد پدرم آمد و گفت این طفل به درد درس خواندن نمی خورد او را بگذارید که کاسب شود. پدرم بسیار متأثر شد و مرا سرزنش می کرد. مرا نزد حلبی سازی گذاشت ولی مکرر می گفت من می خواستم تو عالم شوی نه حلبی ساز. بسیار متأثر بودم و با

حزن و تأثر به حرم حضرت ثامن الائمه (علیه السلام) مشرف شدم و در مسجد بالای سر حضرت نماز حضرت زهرا علیها السلام را خواندم و به حضرتش متوسل شدم و سر به سجاده گذاشتم و گریه فراوانی کردم در آن حال خوابم برد. در عالم رؤیا دیدم حضرتش تشریف آوردند و فرمودند چرا اینقدر گریه می کنی؟

عرض کردم چون نمی توانم درس بخوانم پدرم مرا بسیار سرزنش و اذیت می کند و حضرت با شست پای مبارک به چانه من زدند و فرمودند بلند شو و فرمودند اَكْرَمَ یَكْرَمُ اِكْرَامًا از خواب بیدار شدم و در خود احساس روشنی کردم. نزد پدرم رفتم و التماس کردم اجازه دهد نصف روز کار کنم و نصف روز مجدداً به مکتب بروم. پدرم با اکراه قبول کرد. مجدداً به مکتب رفتم ولی من دیگر طفل سابق نبودم. بعد از چند روز استاد نزد پدرم آمد و گفت این پسر تو عوض شده و این چیز دیگری است. ایشان در مشهد فقه، اصول، حکمت و تفسیر تدریس می کردند. در قضیه مشروطه ایشان مخالف مشروطه بودند.

سحرگاهی که برای وضو سر حوض آمده بودند از بالای بام تبری به سوی ایشان شلیک شده ولی به پایشان اصابت کرد و شما یافتند. بعد ایشان را به

در گز تبعید کردند. بستگان به ایشان نامه نوشته بودند و از دوری زاید و توقف اجباری ایشان در در گز اظهار دلتنگی نموده بودند این رباعی را در جواب نوشته بودند:

با یاد خدا در گز و طوس یکیست

آه دل زاهد و دف و کوس یکیست

چون نیست زمام امر در قبضه ما

پس شادی و انبساط و افسوس یکیست

مرحوم عمادالاسلام تبریزی که از شاگردان حاجی فاضل بود نقل

می کرد که حاجی فاضل صبح که برای درس می آمد روی کرسیچه ای می نشست. حاج شیخ می آمدند دو زانو مقابل او زانو به زانوی او می نشستند در حال خلسه هم بودند. حاجی فاضل هم تا حاج شیخ نمی آمدند درس را شروع نمی کردند. قریب پانصد نفر طلبه در مجلس درس حاجی فاضل جمع بودند یک روز طلبه ها ایراد کردند که شما مدتها منتظر می شوید که حاج شیخ اصفهانی بیاید و درس را شروع نمی کنید و حال آنکه ایشان همیشه در حال چرت زدن هستند. حاجی فاضل متغیر شد و فرمود شماها نمی فهمید. ملا می فرماید:

علم انوار است در جان رجال

نی ز راه دفتر و نی قیل و قال

دانش آنرا ستاند جان ز جان

نی ز راه دفتر و نی از بیان

بیت زیر اثر مرحوم حاجی فاضل است:

من شجر خرم زیتونه ام

بی شرر نار برافروختم

وزرو وبال است نه فضل و کمال

آنچه به جز عشق من آموختم

مرحوم دکتر شیخ حسن خان عاملی رحمه الله علیه نقل کرد که: به اتفاق حاجی فاضل به منزل آقا میرزا محمد آقازاده فرزند مرحوم آخوند صاحب کنایه رفتیم. حاجی فاضل به آقازاده فرمود: پس از مدتی، در ایران قضیه کشف حجاب زنان روی خواهد داد و شما مراقب باشید که در این کار مداخله ننمایید و نشانه صدق گفتار من این است که من به سفر عتبات مشرف خواهم شد و پس از مراجعت، بیش از شش ماه زنده نخواهم ماند. اگر این قضیه درست بود، نصیحت مرا بپذیرید و الا فلا. مرحوم دکتر شیخ

حسن خان گفت: مراقب بودم، درست شش ماه پس از مراجعت از عتبات حاجی فاضل به رحمت ایزدی پیوست و چیزی نگذشت که ماجرای کشف حجاب پیش آمد ولی آقازاده در آن مداخله می کرد. نزد او رفتم و گذشته را به او یادآور شدم و او ضمن تأیید مداخله خود گفت: مجبورم و نمی توانم مداخله نداشته باشم.

حکایت ۱۱

مرحوم آقا ابوالقاسم تَوَلَّائی نقل نمود: در ایام جوانی که در مدرسه نَوَّاب مشغول تحصیل بودم شیخی از اهالی مِیامی (۱) با من دوست بود. بعدها ترک تحصیل کردم و حدود چهل سال بود که از او خبری نداشتم.

روزی از مِیامی می گذشتم مصمم شدم بروم و از حال او جويا شوم. رفتم و او را دیدم. ضمن صحبت گفت: آن زمان که در مشهد مقیم مدرسه بودم به تب شدیدی مبتلا شدم. مرحوم حاج شیخ رحمه الله علیه در آن زمان به در اطاق

ص: ۳۸

۱- محلی است در نزدیکی دامغان.

من آمدند و مرا در آن حال دیدند. فرمودند تو را چه شده است؟ عرض کردم به تب شدیدی مبتلا شده ام. فرمودند تب تو زائل شد و دیگر تا زنده هستی تب نخواهی کرد و اگر تب کردی من می دانم و تب. فی الفور تب من قطع شد و تاکنون متجاوز از چهل است که دیگر تب نکرده ام.

حکایت ۱۲

آقای حاج سید مرتضی جزایری حفظه الله تعالی از قول آقای عبدالحمید مولوی نقل نمود که ایشان گفت زمانی قرار بود رضاشاه برای بازدید مریضخانه شاهرضا به مشهد بیاید ولی در همان زمان موریانه فراوانی به ساختمان حمله آورده بود به طوری که موجب وحشت مأمورین آستانه شده بود و گفتند برای چاره خدمت حاج شیخ باید رفت. مرا مأمور کردند که خدمت ایشان رسیدم و جریان را عرض کردم. ایشان روی کاغذی نوشتند: موریانه ها از این محل بروید. فردا صبح که عازم اداره بودم دیدم جلوی مریضخانه مردم بسیاری جمع شده اند، متحیر شدم که چه واقعه ای رخ داده است. نزدیکتر که رفتم دیدم دو صف موریانه به عرض نیم متر به سرعت دارند از مریضخانه دور می شوند و مقداری که از مریضخانه دور می شدند به داخل زمین فرو می رفتند. تا ظهر آن روز دیگر اثری از موریانه ها

برجای نمانده بود.

حکایت ۱۳

آقای چراغچی باشی آستان قدس رضوی که از مُعَمَّرین

ص: ۳۹

است نقل نمود که پدرم در گذشته بود و من طفل و در تحت سرپرستی عمویم بودم. پس از ازدواج، همسرم دچار سرطان پستان شد به طیب مراجعه کردم گفتند باید قطع شود. وی شبها از درد خوابش نمی برد. نزد عمویم رفتم و از او کمک خواستم. عمویم گفت چرا نزد حاج شیخ حسنعلی نمی روی؟ عصر به مدرسه ای که حاج شیخ در آن تدریس می فرمودند آمدم و وارد اطاق ایشان شدم. فرمودند ناراحت نباش از این انجیرها هر روز صبح یک دانه بدهید بخورد. روز اول خورد درد ساکت شد روز دوم بهتر شد و روز سوم اثر از آن نماند و به کلی خوب شد.

حکایت ۱۴

آقای سید محمود سیستانی که از شاگردان پدرم بودند گفتند حاج شیخ کتابی خطی برای استنساخ به من دادند و فرمودند امانت است مواظب باش گم نشود.

کتاب را در بغلم گذاشتم. وقتی به خانه آمدم دیدم کتاب نیست. معلوم شد شان کرم سست شده و کتاب افتاده بود. فردا صبح خدمت حاج شیخ رسیدم و عرض کردم کتاب مفقود شده است. ایشان تأملی فرمودند و گفتند برو به فلان محل و فلان کوچه منزلی است که پله می خورد و وارد کزیاس می شود در آنجا چند خانه است در دست راست را بزن شخصی می آید درب را باز می کند سلام کن و بگو کتابی را که شما دیروز پیدا کردید مال منست بدهید. به همان نشانی رفتم و مطابق دستور عمل کردم و کتاب را گرفتم.

حکایت ۱۵

میرزا ابوالقاسم خان خواهرزاده جان محمد خان علاءالدوله که از نیکان بود به مشهد آمده و در کاروانسرای محمدیه اطاقی گرفته و در جوار حضرت پناهنده شده بود. مرحوم پدرم خیلی به ایشان

می رسیدند. وی نقل نمود وقتی روسها وارد مشهد شدند نان کمیاب شد و برای من تهیه نان محال بود. به حرم خدمت حضرت مشرف شدم و عرض کردم آقا من از تهیه نان عاجزم. خود می دانید که چگونه مهم مرا کفایت فرمائید. به کاروانسرا برگشتم. ساعتی نگذشته بود که مرحوم حاج شیخ آمدند و فرمودند شما خیالتان از حیث نان راحت باشد من نان شما را می رسانم.

حکایت ۱۶

آقا سید احمد زنجانی رحمه الله علیه نقل نمودند دوستی داشتم از اهالی زنجان و در آن زمان رئیس حسابداری اداره دارائی مشهد بود (در زمان ریاست دارائی آقای کوثر همدانی). وی گفت شبی مرحوم کوثر به من گفت امشب به منزل من بیایید با شما کاری دارم. شب به منزل ایشان رفتم. مجمعه ای به من دادند که در آن برنج پخته، خورش، و چیزهای دیگری بود منجمله دوازده عدد تخم مرغ پخته. مرحوم کوثر گفت این مجمعه را روی سر خود بگذارید و بروید به منزل آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی و آنرا تحویل بدهید. سید احمد زنجانی می فرمود رفیق من گفت این کار برای من بسیار گران می آمد چونکه قدری موهن بود ولی مأخوذ به حیا شدم و قبول کردم. در آن زمان حاج شیخ نزدیک مسجد گوهرشاد منزل داشتند. به خانه ایشان رسیدم در زدم. شخص حاج شیخ در را

باز کردند. مجمعه را به ایشان عرضه کردم. یک دانه از تخم مرغها را برداشتند و فرمودند این را ببر اول دروازه نوغان روی سکوی دروازه پیری نشسته است که جلوی او پیه سوزی می سوزد. مجمعه را به او بدهید. خیلی ناراحت شدم.

چون آن زمان کوچه ها سنگ فرش و تاریک بود. با ناراحتی باز مجمعه را به سر گذاشتم و رفتم تا به پیر موردنظر رسیدم و مجمعه را در خدمت او نهادم. او هم دست برد و یکدانه دیگر از تخم مرغها را برداشت و گفت این مجمعه را برگردانید بروید در فلان محله شهر، فلان کوچه دالان باریکی است آخر دالان

درب خانه ایست در بزنید و آنجا تحویل بدهید. باز با ناراحتی مجمعه را روی سر گذاشتم و رفتم تا به نشانی مزبور رسیدم در تاریکی در زدم. پیرزنی پشت در آمد و بی مقدمه گفت مجمعه را بگذار و برو. گفتم ظروف آن را می خواهم.

گفت به شما مربوط نیست. بسیار تعجب کردم که این پیرزن، ندیده، از کجا دانست که من حامل مجمعه غذا هستم. قدری ایستادم که در را باز کند شاید او را ببینم در را باز نکرد و از پشت در گفت مگر نگفتم شما بروید چرا ایستاده اید؟ لذا دیگر تأمل نکرده، خسته و وامانده به منزل باز گشتم. صبح جریان ماقوع را به آقای کوثری عرض کردم سکوت نمود.

حکایت ۱۷

پسر عمه ام مرحوم عبدالعلی نقل نمود: در سنه ۱۳۱۰ شمسی که مرحوم حاج شیخ به اصفهان تشریف آورده بودند شخصی نزد ایشان آمد و عرض کرد اسبی بوده که زندگی چند بچه یتیم از کار او اداره می شد. اکنون دزدی اسب را برده است. ایشان تأملی نمودند و فرمودند اسب را به فلان ده در اطراف اصفهان برده اند. به فلان باغ بروید اسب را

سرآخور بسته اند. ولی رنگ اسب را عوض کرده اند. متوجه باشید. آن شخص می گفت به همان نشانی رفته و اسب را دیده بود در حالیکه رنگش را عوض کرده بودند.

حکایت ۱۸

آقای دکتر شاه طهماسبی برای حقیر نوشته اند: در حدود سال ۱۳۱۸ شمسی و ایام زمستان بود و برف می بارید. همسر برادرم می خواست اولین فرزندش را به دنیا بیاورد. سه روز بود که در حال درد بود و آقای دکتر سالاری روزی یکی دو مرتبه می آمد و آمپولی می زد و می رفت ولی بچه به دنیا نمی آمد و کار به جایی رسید که جان مادر و بچه در خطر حتمی بود. دکتر سالاری هم گفت دیگر کاری از من ساخته نیست. زانو در حال

بیهوشی بود و اطرافیان گریه می کردند. مرحوم برادرم با مرحوم حاجی مجیری و خزچی که همسایه ایشان بودند حدود ساعت هشت شب درشکه ای کرایه کردند و به عزم رسیدن خدمت حاج شیخ به نخودک حرکت کردند تا استدعای عنایتی نمایند. ساعتی نگذشت که فریاد برآمد: محمود اذان بگو. اذان گفتم. بچه به دنیا آمد و مادر نجات یافت و بچه هم سالم بود.

من هم خوشحال بودم. درب حیاط ایستادم و منتظر برادرم و همسایگانشان که به خدمت حاج شیخ تشریف یافته بودند ایستادم. تا رسیدند جلو رفتم و گفتم خبر خوشی دارم. گفتند ما خودمان خبر داریم که بچه به دنیا آمده است و دختر هم هست. سپس گفتند: چون به ده نخودک رسیدیم و درب منزل حاج شیخ را به صدا درآوردیم ما را به درون منزل هدایت کردند. وارد اطاق

شدیم. حاج شیخ نشسته بودند و منقل آتشی جلو ایشان بود. جریان را عرض کردم.

کردیم همانطوریکه گوش می کردند به ظاهر با انبر آتش را بهم می زدند. بعد از یک دقیقه سکوت سرشان را بلند کرده فرمودند مژده می دهم خداوند به شما دختری عنایت کرد. اکنون حال مادر و فرزند هر دو خوب است. مرحوم برادرم که جوانتر و از این عوالم بیخبر بود کمی تردید کرده عرض می کند: ما در این هوای برفی از شهر این همه راه آمده ایم ما را ناامید نفرمائید و دعائی یا انجیری عنایت فرمائید. ایشان می گویند شما اطمینان داشته باشید و الساعه که به منزل برسید می بینید مطلب همان است که گفته ام معهدا این انجیر را بگیریید و نصف کنید نصف را خودتان بخورید و نصف دیگر را همسران و نمازها را اول وقت بخوانید. فی الحال آن دختر دارای همسر و چند فرزند است.

حکایت ۱۹

آقای گلیدی از قول آقا سید حسین موسویان فرزند مرحوم حاج سید رحیم اصفهانی ساکن خیابان مسجد سید اصفهان می گفت: آقا سید حسین برای من نقل کردند که به واسطه آقای حاج سید حسین موسوی امام جماعت مسجد سید اصفهان به مرحوم حاج شیخ حسنعلی معرفی شدم. ایشان مرا به گرمی پذیرفتند و در هر سفر که به مشهد مشرف می شدم خدمت ایشان می رسیدم. در سفر دوم یا سوم بود که روزی در مدرسه خیرات خان واقع در بست پائین خیابان مشهد در طبقه فوقانی

مدرسه در حجره ایشان بودم که از طبقه همکف سر و صدائی بلند شد.

مرحوم حاج شیخ فرمودند چه خبر است. گفتند طلبه ای را مار زده است.

فرمودند او را بیاورید بالا. گفتند نمی تواند بیاید. فرمودند خودم می آیم.

بلند شدند و به راه افتادند. من هم به دنبال ایشان از پله ها پائین آمدم و به اتفاق حاج شیخ وارد اطاق طلبه شدیم دیدیم که طلبه دارد روی زمین می غلطد. آقا پرسیدند کجا را زده است؟ شست پای خود را نشان داد.

مرحوم حاج شیخ انگشت مبارک را با آب دهان تر کرده به محل گزیدگی مالیدند فی الفور درد ساکت شد. بعد فرمودند مار کجاست؟ مار در گوشه حجره بود نشان دادند. مرحوم حاج شیخ رو به مار کرده فرمودند می خواهی ترا تنبیه کنم؟ چرا اذیت کردی؟ سپس رو کردند به شخصی که قیافه و کسوت رعایا و کشاورزان را داشت و جوالی همراهش بود که به پشت می بست. فرمودند جوال را بیاور. آورد. به مار فرمودند برو توی آن تو بره. مار حرکت کرد و وارد آن جوال شد. بعد به مار فرمودند دیگر کسی را اذیت نکن و الا ترا تنبیه خواهم کرد. و به آن مرد فرمودند آنرا بردار و بیرون دروازه رهایش کن و در راه هم آن را آزار منما.

حکایت ۲۰

آقای موسویان حجازی مطلب دیگری گفتند که عیناً نقل می شود: ایشان گفتند در آخرین سفری که به مشهد مشرف شدم به اتفاق چند تن از علماء روحانیون از قبیل آقای حاج سید محمد حسین ملاذ و مرحوم آقا سید محمد علی ملاذ امام جماعت مسجد سید و مرحوم حاج آقا جمال خوانساری امام جماعت مسجد میرزا باقر و مرحوم ملاعلی مارینی و مرحوم ملاحسین دهجی و مرحوم ملاحسین کروندی پدر حجه الاسلام حاج آقا مهدی واعظ (که شرح دعای ابوحمزه ایشان مشهور است) در

نخودک خدمت مرحوم حاج شیخ حسنعلی رحمه الله علیه رسیدیم. در این

موقع عده زیادی در خانه مرحوم حاج شیخ جهت گرفتن دعا و دوا جمع بودند. پیرمردی که خدمتگزار حاج شیخ بود مرتب به در خانه می رفت و چیزهایی از قبیل نبات و غیره که مردم برای تبرک آورده بودند می گرفت و خدمت حاج شیخ تقدیم می کرد و آن مرحوم دعائی به آنها می خواندند و ردّ می کردند. در این موقع مرحوم حاج ملاعلی مارینی به حاج شیخ عرض کردند آقا آیا ممکنست دعائیکه به اینها می خوانید به ما هم تعلیم فرمائید؟ حاج شیخ فرمودند چیز فوق العاده و تازه ای نیست. فقط یک حمد می خوانم.

حکایت ۲۱

سید ابوالحسین میرسعیدی گوید: حدود بیست سال قبل در همسایگی شیخ محمد علی فانی بودم و ایشان حکایاتی مخصوصاً از مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی که دائی ایشان بود برایم نقل می کردند.

از جمله می گفتند حدود دو سال در خدمت حاج شیخ حسنعلی در مشهد مقدس بودم. گاهی ایشان با حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ علی اکبر نهاوندی روزهای تعطیل به خارج شهر می رفتند. من هم در خدمت ایشان بودم و از صحبتهای شیرین ایشان لذت می بردم. از جمله ایشان می گفتند حاج شیخ حسنعلی حدود هشت بار به مشهد مقدس مشرف شده بودند و مخارج مسافرت را از راه معالجه و حکاکای تأمین می کردند. نامبرده می گفت ایشان در نهایت بی آلایشی زندگی می کردند. لباس بسیار ساده ای از کرباس داشتند و خوراکشان محدود بود و دقت فراوان داشتند که از خوراکیهای شبهه ناک نخورند. از جمله می گفت روزی یک مجمه غذای لذیذی آوردند.

آنها گرفتیم. فرمودند بگو فردا قبل از ظهر بیایند و ظروف آن را بگیرند. چون مجمعه را داخل منزل آوردم به من دستور دادند غذاها را ببرم درب منزل فلان شخص در فلان کوچه و فردا صبح اول وقت بروم و ظروف آنها بگیرم.

چون مدتی بود غذای لذیذ نخورده بودم این کار برایم گران بود. بالاخره بعد از چند روز گله کردم که چرا غذاها را در منزل مصرف نکردید فرمودند این غذاها از حقوق شخصی بود که در اداره دارایی کار می کرد و خوردن آن برای ما صحیح نبود ولی آنها به کسی دادم که برای او حکم خوردن میته را داشته که برای بعضی میته حلال می شود. مرحوم حاج شیخ تقوی و پرهیزگاری و هشپاری عجیبی داشتند. ریاضات شرعی و توشلات به ائمه اطهار علیهم السلام و پرهیز از لقمه حرام و شبهه ناک موجب این همه عظمت شده بود. شیخ فانی می گفت بعضی گمان می کنند با یک چله نشستن یا با اذکار و اوراد می توانند مثل مرحوم حاج شیخ بشوند و حال آنکه کسی تحمل زحمات و سختیهای طاقت فرسای آن مرد بزرگ را ندارد.

حکایت ۲۲

سالی که روسها به مشهد حمله کردند و شهر مشهد در

محاصره بود، قبل از آن عده ای از تجار تهران برای زیارت آمده بودند. سابقاً هر وقت که به مشهد می آمدند خدمت حاج شیخ می رسیدند ایشان سؤال می کردند چند روز است که آمده اید؟ و کی برمی گردید؟ اگر شب جمعه در پیش بود می فرمودند شب جمعه را بمانید و همیشه برای اقامت بیشتر زوار توصیه می کردند. اما این بار که حدود ده نفر از تجار خدمت حاج شیخ

رسیدند ایشان با اضطرابی محسوس پرسیدند کی آمده اید؟ گفتند دیروز.

پرسیدند تاکی می مانید؟ گفتند تا ده روز. ولی مرحوم حاج شیخ تأکید فراوان کردند که همین امشب قبل از غروب آفتاب برگردید. آنها سؤال کردند چرا؟

فرمودند ماندنتان صلاح نیست. وقتی مسافران اصرار و تقاضا می کنند که بیشتر بمانند می فرمایند تا صبح فردا بمانید و از مشهد بروید. برخی از آنان می گویند ما تا ده روز اقامت نکنیم نمی رویم. ولی چند نفری که اعتقاد بیشتری به مرحوم حاج شیخ داشتند روز بعد صبح از مشهد خارج می شوند و خودشان می گویند ما مسافران آخرین ماشین بودیم که از مشهد خارج شد و

از آن پس رفت و آمد از طرف روسها ممنوع شد. آن چند نفر به سلامت به تهران بر می گردند ولی عده دیگری که ماندند یکماه سرگردان و ناراحت بودند. بالاخره خدمت حاج شیخ می رسند و از عدم اطاعت ایشان اظهار ندامت می کنند. شیخ می فرماید مگر نگفتم بروید؟ عرض می کنند ماندیم و خرجی مان تمام شد و به دشواری افتاده ایم. می فرمایند فردا صبح بیایید.

وقتی که صبح روز بعد خدمت حاج شیخ می رسند ایشان می گویند: من دیشب با حضرت رضا علیه السلام تماس گرفتم. تا چند روز دیگر این مشکل برطرف می شود. بعد از چند روز اجازه حرکت از طرف روسها داده شد.

حکایت ۲۳

حجه الاسلام حاج شیخ محمد حسین منصورزاده واعظ

نوشته اند در سنه ۳۴ شمسی در دانشگاه تهران از استاد مرحوم سبزواری شنیدم که گفت حضور مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی بودم که شخصی از یکی از شهرهای دور برای استشفای بیمارش که در وطن بود خدمت حاج شیخ رسیده بود و تقاضای دعا یا دوائی کرد. مرحوم حاج شیخ

ص: ۴۸

یک انجیر به او مرحمت فرمودند و گفتند به مریض بدهید شفا می یابد.

عرض کرد اینجا نیست. فرمودند خودت بخور او شفا خواهد یافت.

حکایت ۲۴

در سنه ۱۳۱۸ شخصی معروف به راجی از تجار تهران که اصلاً یزدی بود به توسط محمد علی لوائی یزدی در نخودک خدمت پدرم رحمه الله علیه آمد و عرض کرد با شما عرض خصوصی دارم و از آقای لوائی خواست که دور شود. بعد عرض کرد: حاج شیخ شما می دانید که در این ایام وضع مردم خیلی بد شده است. مجالس روضه را رضا شاه ممنوع کرده است و اتحاد شکل نموده و دیگر آخوندی نیست که مردم را راهنمایی کند، حجاب هم نیست، صحبتی هم از دین نمی شود بلکه بالعکس به بیدینی تظاهر می شود و از این قبیل سخنان بسی گفت. پدرم می فرمودند:

می دانم. عرض کرد شما نمی توانید کاری کنید که این مرد از سلطنت بیفتد و اوضاع عوض شود؟ فرمودند می توانم. عرض کرد برای شما زحمت دارد؟

فرمودند ۲۴ ساعت کار دارد. گفت پس چرا کاری نمی کنید؟ فرمودند حال صلاح نیست، اگر رضا شاه از بین برود فساد آن بیشتر از صلاح آن است.

عرض کرد پس چه باید کرد؟ فرمودند تا سنه بیست صبر باید کرد. گفت بعد چه می شود؟ فرمودند روس و انگلیس و آمریکا وارد ایران می شوند و شاه سقوط می کند. عرض کرد آنوقت چه می شود؟ فرمودند در کشور کمی هرج و مرج خواهد شد. عرض کرد در آنزمان کجا امن تر است؟ فرمودند: یزد و اصفهان.

حکایت ۲۵

آقای محمد تقی حاتمی که از ارادتمندان مرحوم حاج شیخ بود هر وقت به مشهد مشرف می شد غالباً در خدمت ایشان بود. در سفری که سه سال قبل از جنگ دوم جهانی به مشهد مشرف شده بود روزی به او فرمودند این رباعی را بنویس:

وه چه گویم من ز شر بیست و شصت

بس نهنگان اوفتاده زوبشست

هرکسی از شر او مغلوب شد

بلکه هم مقلوب و هم منکوب شد

آقای حاتمی نقل می کردند: مرحوم حاج شیخ در سال ۱۳۱۶ شمسی که به تهران آمدند در منزل پسر حاج میرزا عبدالله چهل ستونی - محمد آل آقا - تشریف داشتند. روزی خدمت ایشان بودم. پسر آل آقا را زنبور زد فریادش بلند شد و به گریه و ناله درآمد. حاج شیخ فرمودند صدا از چیست؟ عرض کردیم بچه را زنبور زده. فرمودند او را بیاورید. بچه را آوردند. حاج شیخ نگاهی به او کردند بچه فی الفور ساکت شد. پدرش به بچه تغییر کرد که تو دروغ می گفتی اگر ترا زنبور زده چطور آن ساکت شدی؟ من به حاج شیخ عرض کردم چطور شد این بچه به یک نگاه شما خوب شد؟ فرمودند همانطور که یک چشم بد انسان را به گور می فرستد یک نگاه خوب هم انسان را از گورستان برمی گرداند.

حکایت ۲۶

همچنین آقای حاتمی که در سفر از تهران به مشهد در خدمت پدرم مرحوم حاج شیخ بود، نقل می کرد: سوار ماشینی شدیم که سه نفر عالم سید و مسن از علمای دزفول با ما همسفر بودند. مسافتی که راه

آمدیم راننده ماشین جعبه گرامافون را باز کرد و زنی بی حجاب هم پهلوی او نشسته بود. یکی از آن سه اهل علم به راننده گفت جعبه را خاموش کنید و این خانم پارچه ای روی سرش بیندازد. راننده نگاهی به او افکند و سخنان شتی به او گفت. سید مزبور بسیار متأثر و در مقابل مسافری شرمند شد و

به حال گریه درآمد. بین مسافری نجوی[□] شروع شد. مرحوم حاج شیخ سر خود را بلند نموده و به من فرمودند محمدتقی چه شده؟ آنچه واقع شده بود عرض کردم. بعد فرمودند به راننده بگو این شیخ می گوید جعبه را خاموش کن و سر این زن را بپوشان. من هم بلند گفتم آقای راننده این آقای شیخ می گوید این صدا را خاموش کنید و سر این زن را هم بپوشانید. راننده برگشت و نگاهی به مرحوم حاج شیخ کرد. فوراً صدا را خاموش کرد پارچه ای هم از جعبه درآورد و روی سر زن انداخت. ساعتی بعد به

مهماندوست رسیدیم. حاج شیخ فرمود این راننده به خاطر بی احترامی که به سادات نموده هم اکنون به نوعی ناراحتی مبتلا خواهد شد. مسافری برای نماز و استراحت پیاده شدند و دیری نگذشت که راننده به دل درد مبتلا شد.

کم کم درد او شدید و شدیدتر شد به طوری که از حال رفت. آن زن به نزد سادات دزفولی رفت و التماس می کرد که شما از او راضی شوید ولی آنها قسم می خوردند که ما نفرینی نکرده ایم. مسافری همه به دور راننده جمع شده بودند و او هم در حال اغما بود. آنگاه حاج شیخ فرمودند محمدتقی استکانی از آب جوی بیاور.

رفتم و آوردم. نفسی به آب دمیدند و فرمودند آن را در دهان راننده بریز.

رفتم و ریختم. چند ثانیه نگذشت که راننده خوب شد و نشست و همه اطرافیان فهمیدند که بر اثر این آب دعا خوب شده است. بعداً سادات مزبور

از من پرسیدند: این شیخ کیست؟ گفتم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی. گفتند ما بعد از زیارت حضرت رضا (علیه السلام) قصدمان زیارت ایشان بود و حالیکه اکنون خدمت ایشان هستیم و غافل بودیم. پس آمدند و خدمت حاج شیخ عرض ارادت نمودند. آقای حاتمی می گفت راننده آنچنان منقلب شده بود که به تپه سلام که رسیدیم زوار را جمع کرد و زیارتی خواند که همه به گریه افتادند. پس از آن مرحوم حاج شیخ چیزی به او مرحمت کرده و سخنی هم به او گفتند که ما متوجه نشدیم.

حکایت ۲۷

یکی از دوستان از مرحوم آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی که یکی از علمای بزرگ بروجرد بود نقل کرد که ایشان می گفتند در ایام تحصیل در نجف اشرف به مرض سل مبتلا شدم و به دستور اطباء برای معالجه مصمم به مراجعت به ایران شدم. برای خداحافظی خدمت حاج شیخ علی زاهد قمی رحمه الله علیه مشرف شدم. ایشان به من توصیه کردند وقتی به مشهد مشرف شدی حتماً خدمت حاج شیخ حسنعلی اصفهانی برسید و سلام مرا به ایشان برسانید و از نفس ایشان استمداد کنید. من به

ایران مراجعت کردم و بعد از دو ماهی به قصد عتبه بوسی حضرت رضا علیه السلام به مشهد مشرف شدم و نشانی حاج شیخ را پرسیدم. گفتند عصرها سر مقبره شیخ بهائی درس می دهند. عصر خدمت ایشان رسیدم و سلام آقای زاهد قمی را ابلاغ کردم و در ضمن کسالت خودم را به ایشان عرض کردم. ایشان سه دانه خرما دادند که هر روز صبح یکدانه از آنها را

ناشتا بخورم. روز اول یک ثلث مرض رفت، روز دوم دو ثلث و روز سوم

حکایت ۲۸

آقای حاج سید محمد حائری قاننی از قول یکی از دوستان خود نقل نمودند که شخصی آمد و خدمت حاج شیخ عرض کرد دعا برای اولاد می خواهم. ایشان فرمودند صلاح تو نیست اولاددار شوی.

زیاد اصرار کرد. پرسیدند آیا حاضری اولاددار شوی و کور شوی و پسر تو دست ترا بگیرد و عصاکش تو شود و تو سائل به کف شوی؟ عرض کرد بلی حاضرم. ایشان دعائی دادند و شخص مزبور صاحب پسری شد و گفت خودم دیدم آن شخص را که کور شده و پسرش دست او را می گرفت و در بازار می گرداند و گدائی می کرد.

حکایت ۲۹

بعد از آمدن متفقین به ایران اداره ای به نام شرکت روستائی تأسیس شد که یکی از وظایف آن تقسیم قند و شکر مردم به وسیله قنادها بود. رئیس شرکت روستائی شخصی بود به نام آقای عبدالحسین معاون و معاون ایشان مردی به نام شاهزاده آذرخشی بود. مرحوم پدرم به نامبرده سفارش کرده بودند که سهمیه قند و شکر مردی به نام آقا سید کاظم موسوی را اندکی بیشتر منظور نماید ولی آقای آذرخشی به سفارش ایشان ترتیب اثر نمی داد. رئیس شرکت روستائی در مقابل معاون خود قدرتی

نداشت چون آقای آذرخشی روسی می دانست و واسطه در میان دولت و

روسها بود. و در واقع، دولت در مشهد هیچگونه قدرتی نداشت و مشهد در دست روسها بود و به همین جهت، آذرخشی قدرت هر کار داشت. یک روز که سید موسوی برای پیگیری از کار خود به شرکت رفته بود شخصی در آنجا به آذرخشی گفته بود که این سید مرید کسی است که اگر ریش خود را بجناباند شما را نابود خواهد کرد. آذرخشی هم چون به روسها اتکاء داشت و قدرت هم در دست آنها بود گفته بود من ترسی ندارم بگو هر قدر می خواهد ریشش را بجناباند. آقای موسوی روز دوشنبه خدمت پدرم رسید و شرح ماجرا را گفت. سحرگاه جمعه یک ساعت به صبح مانده پدرم مرا صدا زدند.

خدمتشان رفتم دیدم روی سجاده ایستاده اند. فرمودند: الساعه خدمت حضرت علیه السلام مشرف بودم. شرح حال سید را عرض کردم. حضرت فرمودند شر او را از سر سید رفع کردیم. صبح شد. نیم ساعت قبل از آفتاب، درب را زدند. درب را باز نمودم. شاهزاده بدیعی کارمند پست و تلگراف بود که می گفت با حضرت شیخ کاری فوری دارم. خدمت ایشان عرض کردم

فرمودند سؤال کن چکار دارد؟ سؤال کردم. گفت یک ساعت قبل. اول اذان صبح. از طرف شهربانی شاهزاده آذرخشی را به دستور روسها توقیف کرده اند به جرم اینکه جاسوس آلمانها بوده و اخبار جنگ را به آنها می رسانده. چون آذرخشی همسایه من است و با هم بستگی داریم به من پیغام داد و گفت حاج شیخ مرا زده است. الساعه برو و دست به دامن ایشان شود. از این رو آمدم و عرض کردم. فرمودند بگو تیری را که ما زدیم بر نمی گردد. التماس نمود مجدداً آمدم عرض کردم فکری فرمودند گفتند

جانش به سلامت می ماند ولی باید در حبس باشد. یک ماه تمام بستگان او در تهران فعالیت کردند تا اینکه روسها حاضر شدند تا زمانی که از ایران خارج

نشده اند در یزد تحت نظر باشد و از شهر خارج نشود همان طور هم شد. تا ۵ سان در یزد بود تا اینکه روسها رفتند و او آزادی یافت.

حکایت ۳۰

امام جمعه خلخال نقل کردند: در مشهد بودم و در مدرسه فاضل خان خدمت حاج شیخ تلمیذ می نمودم. یک روز که از مدرسه

خارج می شدم دیدم مرحوم حاج شیخ خیلی مؤدب حضور سیدی بسیار بزرگوار و با هیبت ایستاده اند و صحبت می کنند. خواستم نزدیک شوم نتوانستم. مدتی صحبت کردند. آقا رفتند حاج شیخ هم رفتند. بعد از چند روز مرحوم شیخ داخل مدرسه می شدند من هم می خواستم خارج شوم به همان نقطه که آن سید بزرگوار در آن روز ایستاده بودند رسیدیم به زمین افتادم و زمین را بوسیدم. مرحوم حاج شیخ از من پرسیدند این چه کاری بود که کردی؟ آنچه دیده بودم نقل کردم و عرض کردم من یقین دارم ایشان حضرت حجه عجل الله تعالی فرجه الشریف بردند. لذا محل پای ایشان را بوسیدم.

فرمودند اگر تا من زنده هستم این واقعه را نقل کنی کور خواهی شد و دیگر سخنی نگفتند.

حکایت ۳۱

در قریه سمرقند که بودیم در ایام عید نوروز مسافرین زیادی آمده بودند و مراجعین به مرحوم پدرم هم زیاد شده بود. یک روز صبح قریب نود نفر مراجعه کرده بودند. پدرم اظهار خستگی کردند و

ص: ۵۵

فرمودند نیم ساعتی استراحت کنیم تا وقت نماز ظهر و دیگر به کسی جواب ندهید. چند دقیقه از استراحت ایشان نگذشته بود که سیدی فقیر که شغل او طبق فروشی بود در زد. در را باز کردم و پرسیدم چه حاجت داری؟ گفت عیالم پس از وضع حمل پستانش غده کرده درد بسیار دارد و به بچه ام نمی تواند شیر بدهد. گفتم ایشان دیگر جواب نمی دهند و استراحت کرده اند.

در را بستم و آمدم در اطاق خواب ایشان ایستادم. ولی سید شروع کرد به فحاشی و ناسزاگویی و با لگد به درب منزل می کوبید. پدرم متوجه صدا شدند و از داخل اطاق فرمودند چه خبر است؟ عرض کردم این سر و صدا از سیدی است که آمده و حاجتی دارد و اظهارات او را بازگو کردم. خود ایشان از جای برخاستند و به طرف در منزل رفتند و سخنان نامربوط او را شنیدند.

در را باز کردند و فرمودند چکار داری؟ عرض حال کرد، فرمودند صبر کنید.

بعد به من دستور دادند تا مرهمی برای غده پستان عیال سید درست کردم که سر باز کند و مشمعی نیز برای التیام زخم آن. خودشان تشریف بردند درب منزل و به سید فرمودند از این مرهم دو مرتبه روی غده پستان بگذار سر باز می کند بعد از این مشمع بگذار چرک او را کشیده خوب می شود. چند انجیر هم به او دادند مبلغی هم پول به او دادند. سید هم دعا کرد و رفت. به پدرم

عرض کردم: چونکه سید بود با وجود سخنانی که گفته بود حاجت او را برآوردید دیگر چرا به او پول دادید؟ این مرد سخنان بسیار زشتی گفت.

فرمودند: بابا اگر سید مستأصل نبود چنین عملی را مرتکب نمی شد. تقصیر از من بود که گفتم هر که آمد او را رد کنی و بگوئی جواب نمی دهند.

حکایت ۳۲

جلال فانی خلف باقی یزدی نقل کرد: سیدی است در نوقان به نام سید حسین جان کابلی پوستین دوز. این سید نقل کرد که پسر مرا مار گزید و در حال مرگ بود. پابرهنه به سوی نخودک دویدم و خدمت حضرت شیخ رسیدم و عرض حاجت کردم. ایشان به داخل منزل تشریف بردند و کاسه ای آب آوردند و به من دادند و فرمودند بخور. نگاه کردم دیدم مار کوچکی در کاسه آب حلقه زده، وحشت کردم فرمودند بخور تشنه هستی. من با اکراه آب را خوردم. فرمودند بچه ات خوب شد. با عجله برگشتم دیدم پسر من نشسته است حرف می زند و می خندد.

حکایت ۳۳

شخصی در حرم مطهر امام هشتم (علیه السلام) گفت اسم من اسمعیل و اسم برادرم ابراهیم است. پدرم نقل کرد هر دوی شما در طفولیت به آبله مبتلا شدید و ما از معالجه مأیوس شدیم و شما در حال مرگ بودید.

حضور حضرت شیخ رفتم و عرض حاجت کردم. دو عدد انجیر دادند و فرمودند بده بخورند عرض کردم در نزع هستند چگونه بخورد آنها بدهم.

فرمودند در استکان بینداز آب بریز و دست بمال و از آن آب با قاشق در دهان آنها بریز. آمدم مطابق دستور عمل کردم و آب انجیر را با قاشق در دهان شما ریختم. فی الفور آثار بهبودی حاصل شد و به خواست الهی شفا یافتید و من شما را از حاج شیخ دارم.

ص: ۵۷

حکایت ۳۴

آقای جهانبگلو نقل نمود که من طفلی نابالغ بودم. با پدرم

رفتیم نخودک به خدمت مرحوم شیخ. زمانی رسیدیم که مرحوم شیخ از منزل بیرون آمده بودند و کنار کوچه دم منزل روی زمین نشسته بودند و جمعیتی هم از صاحبان حاجت دور ایشان جمع بودند و یکایک عرض حاجت می نمودند و مرحوم حاج شیخ جواب آنها را می دادند. نوبت به پدرم که رسید سلام کرد و از اینکه می دید مردم ایشان را خسته می کنند اظهار تأسف و نگرانی کرد. ایشان در جواب این رباعی را خواندند:

همچون می ناب ساکن خُم شده ام

چون نشأه باده در قدح گم شده ام

مردم ز من انتظار نیکی دارند

شرمنده انتظار مردم شده ام

بعد پدرم عرض کرد این فرزندم مبتلا به ناراحتی تراخم چشم

می باشد و هر چه معالجه نموده ایم مؤثر نشده. حضرت شیخ نگاهی به من نموده فرمودند کاری به او نداشته باشید بالغ می شود خوب می شود. و همانطور هم شد.

حکایت ۳۵

مرحوم سید ناصر مکی نقل نمود با حاج شیخ از تهران می آمدیم، در گاری بودیم که در راه به ترکمن ها برخوردیم که به قصد آزار ما می آمدند. مرحوم شیخ از گاری پیاده شد. مشتی خاک برداشت دعائی خواند و به طرف آنها پاشید و سوار شد. بعد از آن ترکمن ها از دور ما را می دیدند ولی نزدیک که می آمدند ما را نمی دیدند مدتی آمدند و لابد با خود می گفتند چرا از دور می بینیم و نزدیک که می شویم گاری و افراد آن را

ص: ۵۸

نمی بینیم؟ شاید اجنه باشند. بالاخره مقداری که به دنبال ما آمدند مایوس شدند و برگشتند.

حکایت ۳۶

آقا محمد لوائی رحمه الله علیه نقل کرد: سنه ۱۳۶۳ که مرحوم حاج آقا حسین قمی رحمه الله علیه به مشهد مشرف شدند در محضر ایشان صحبت از کرامت های مرحوم حاج شیخ بود. مرحوم آقای قمی فرمودند من کرامتی از حاج شیخ می دانم که از همه این کرامتها بزرگتر است.

اهل مجلس عرض کردند بفرمائید که ما مستفیض شویم. ایشان فرمودند:

بزرگترین کرامت مرحوم حاج شیخ این بود که اگر ایشان ادعای پیغمبری می نمود مورد قبول عامه واقع می شد و چنین ادعائی را نکرد.

حکایت ۳۷

آقای محمد تقی حاتمی نقل نمود که عادت من این بود که هر شب سحر یک ساعت به صبح برای نماز شب بیدار می شدم ولی چهل روز موفق نشدم. به حاج شیخ نامه نوشتم. در جواب دعای کوچکی فرستادند که صبح ناشتا بخورم و نوشته بودند: چهل روز قبل فلان روز که از مجلس شورا با فلان شخص خارج شدی ظهر گذشته بود و رفیقان شما را به ناهار دعوت کرد رفتید در چلو کبابی غذا خوردید. این اثر آن غذاست و همانطور بود که حاج شیخ نوشته بودند. دعا را خورده و مجدداً موفق به نماز

شب شدم.

ص: ۵۹

خداوند فرماید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا»، یعنی: «ای پیامبران، غذای پاک و طیب بخورید و عمل صالح انجام دهید.» مثل اینکه غذای پاک با عمل صالح ملازمه دارد.

حکایت ۳۸

جناب آقای محب الاسلام نوشته اند: حکایت ذیل را بنده از زبان کسی شنیده ام که خود مستقیماً و بدون واسطه با مرحوم شیخ روبرو بوده است: به سال ۱۳۵۵ شمسی در دفتر کتابخانه اداره فرهنگ خراسان بودم. در آن زمان، سرپرست فعلی کتابخانه مبارک آستان قدس رضوی آقای رمضانعلی شاکری رئیس کتابخانه فرهنگ بود و حقیر برای تحقیق و پی جوئی دو کتاب خطی به دیدار وی رفته بودم. در دفتر کتابخانه غیر از بنده و ایشان آقای بازرگانی دبیر دبیرستانها و یکی از کشاورزان خراسان به نام آقای کدیور نیز حضور داشتند. پس از صرف چای و چند لحظه صحبت صدای اذان ظهر به گوش رسید. ناگاه آقای کدیور از جای برخاست و گفت می خواهم نماز بخوانم. با توجه به وضع و جو آن زمان و به تعبیر رایج در مشهد یکی به کدیور گفت شیخ بازی می کنی؟ گفت نه. من سالهاست که نماز را اول وقت می خوانم. پرسیدم چرا؟ گفت من در جوانی در صف غافلان بودم. وقتی که داماد شدم نسبت به خویشان همسرم فقیر بودم و می خواستم زندگی مستقلی تشکیل دهم. ملکی از آستان قدس رضوی در نیشابور اجاره کردم. سال اول نفعی نبردم سال دوم هم زیان دیدم سال سوم چیزی در بساط نداشتم. همسرم پنهان از کسان خود زیورآلات زنانه خود را به من داد تا بفروشم و ملکی دیگر اجاره کنم. شاید خداوند

متعال عنایتی کند و زیانهای گذشته جبران شود. با این پول قرضی از همسرملکی بزرگتر از آستان قدس اجاره کردم و مشغول کار شدم. زراعت خوب و حاصل امیدوارکننده بود. نزدیک فصل بهره برداری خبر رسید چند جبهه عظیم ملخ از سمت سمنان و دامغان به سوی خراسان در حرکتند که روز روشن را تاریک کرده اند. دسته اول ملخ بر شاخ و برگ درختان می نشیند و برگها را می خورند. دسته دوم ساقه ها را و دسته سوم شاخه ها را و پس از پرواز دسته چهارم از درختان به جز تنه چیزی باقی نمی ماند. به خود گفتم پس چه بر سر زراعت من خواهد آمد؟ دوستان که بی تابی مرا دیدند و قصه مرا شنیدند گفتند هر چه زودتر خود را به آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی برسان. اگر ایشان دعائی بدهد حتماً زراعت تو سالم می ماند. ناچار با هزاران فکر و خیال و دلهره به درب منزل ایشان رفتم و در زدم. خود ایشان آمدند و در را باز کردند. من ماجرا را گفتم. ایشان فرمودند تو که نماز نمی خوانی. فوراً گفتم نماز خواهم خواند. از من قول گرفتند که نمازهای یومیه را در اول وقت بخوانم. سپس همچنانکه ایستاده بودند بر روی قطعه کاغذ کوچکی فقط یک بسم الله الرحمن الرحیم نوشتند و فرمودند این نوشته را ببر بر سر زمین آن طرفی که ملخ خواهد آمد، چوبی را بر زمین استوار کن و این کاغذ را با نخ بر آن چوب ببند که باد به حرکتش درآورد. من نیز چنین کردم.

بعداً دسته های ملخ آمدند زراعتها و سبزی ها را خوردند به جز زراعت من که سبز و خرم در وسط جلگه نیشابور سالم باقی ماند. از آن زمان دانستم که غیر از این عالم ظاهر، عالم دیگری هم هست و از آن تاریخ نمازهای واجبم را اول وقت می خوانم.

به خاطر دارم در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی، روسها به خراسان وارد شدند و آن استان را تحت سیطره و اشغال خود در آوردند و نیروهای مسلح دولتی را خلع سلاح نمودند. پس از چند ماه از آن زمان، صولت السلطنه رئیس ایل هزاره به اغوای روسها علیه دولت قیام کرده و ادعای استقلال استان خراسان را نمود مانند استان آذربایجان که جعفر پیشه وری در آنجا قیام کرده بود. صولت، از مرز افغانستان و شهر مرزی تایباد که مرکز وی و محل قدرت ایل او بود، به خلع سلاح باقیمانده قوای مسلح کشور و نیروهای امنیتی و ژاندارمری پرداخت و اگر ژاندارمری در برابر وی

مقاومت می کرد، تیرباران می گردید. صولت، به این ترتیب وارد شهر مقدس مشهد شد و در خیابان طهران در باغ خونی سکنی گزید و طی اعلامیه ای به مردم اطلاع داد که تا چند روز دیگر شهر مشهد هم مانند سایر شهرها سقوط کرده و از تحت سلطه نیروهای مرکزی خارج خواهد شد و ما تا آخرین قطره

خون خود برای تصرف مشهد با قوای دولتی مقابله خواهیم کرد.

در همین زمان بود که صولت، به وسیله شخصی به نام حاج عبدالرسول حقیر به پدرم پیام داد که دعائی برای موفقیت او در این کار بدهند. مرحوم پدرم به آن واسطه فرمودند فردا به ایشان مراجعه کند تا نظر نهایی خود را در این مورد بدهند. پس از رفتن وی، پدرم از من پرسیدند. به عقیده تو به صولت دعا بدهم یا نه؟ عرض کردم: شما خود از جمیع جهات به راز و رمز مسائل واقفید و خود بهتر می دانید که مصلحت در چیست. فرمودند: آری من خود به آنچه باید و شاید، آگاهم اما می خواستم نظر تو را در این باره جویا شوم.

عرض کردم به نظر من، دعائی برای موفقیت صولت مرحمت نکنید و جهاتی را برای گفته خود اظهار کردم. روز بعد، حاجی حقیر برای خواسته خود

مراجعه کرد و پدرم فرمودند: من به این مرد دعا نخواهم داد. حاجی، پاسخ پدرم را به صولت رسانید. اما نامبرده وی را تهدید کرده بود که دو پسر او را به نامهای حسن و مهدی که در نزدش هستند، خواهد کشت و همچنین گفته بود به حاج شیخ هم بگو: ما قطعاً در کار خود موفق خواهیم شد و آنگاه برای شما مزاحمت فراهم خواهیم نمود. حاجی حقیر از تهدید صولت، سخت پریشان و نگران گردیده و ما وقع را به حضور مرحوم پدرم عرض کرد. ایشان فرمودند:

نگران مباش. من ضامنم که یک سر مو از سر پسران تو کم نشود و به صولت هم خبر دهید که: اگر در کارت موفق شدی ما نیز آماده قبول انتقام تو خواهیم بود. چند روزی از این واقعه گذشت. روزی پدرم فرمودند: علی به داخل ده برو و بین آنها که از شهر آمده اند چه خبری دارند. بر حسب دستور به داخل

ده رفتم. گروهی در کنار جوی میان ده اجتماع کرده بودند. از آنهایی که از شهر برگشته بودند از اوضاع پرسش کردم. گفتند: به در و دیوار، اعلامیه هایی از طرف صولت زده بودند که تا چند روز دیگر شهر به تصرف آنها در خواهد آمد.

موضوع را خدمت ایشان عرض کردم. در آن زمان نود نفر پاسبان مسلح و سی و پنج نفر ژاندارم و یک قبضه توپ جهت حفاظت از شهر وجود داشت.

در آن زمان رئیس ژاندارمری وقت مردی به نام سرهنگ خدیوی بود که نامبرده به اتفاق آقا میرزا علی محمد شهیدی به حضور پدرم آمد و در خصوص تسلیم به قوای صولت، کسب تکلیف کرد. پدرم او را از این کار منع کرده و به مقاومت توصیه فرمودند. در همین زمان بود که من در هر بامداد نزد پدرم کتاب شرایع الاسلام می خواندم و شبها بعد از نماز، تفسیر صافی برایم

تدریس می کردند و سپس، یکی دو صفحه از مثنوی در حضورشان

می خواندم. یک شب، پس از درس تفسیر، فرمودند: علی آن کتاب مثنوی را بده تا در مورد عاقبت کار صولت، تفألی بزنم. اشعاری که به تفأل آمده بود

برای ایشان قرائت کردم. محتوای آن اشعار، داستان خورندگان حریص بچه فیل بود که نصیحت مشفق را نپذیرفته بودند. مولانا در جلد سوم مثنوی در ضمن این حکایت گوید:

اولیاء اطفال حَقَّند ای پسر

در حضور و غیب آگه باخبر

غائبی مندیش از نقصانشان

کوکشد کین از برای جانشان

گفت اطفال منند این اولیا

در غریبی فرد از کار و کیا

از برای امتحان خوار و یتیم

لیک اندر سرّ منم یار و ندیم

پشت دار جمله عصمت های من

گویا هستند خود اجزای من

هان و هان این دلق پوشان منند

صد هزار اندر هزار و یک تنند

ور نه کی کردی به یک چوبی هنر

موسئی فرعون را زیر و زبر ...

پس از شنیدن اشعار سر را بلند نموده فرمودند: علی، دوازده روز

دیگر لشکری مجهز از تهران به مشهد خواهد آمد و صولت به وسیله آن لشکر قلع و قمع خواهد گردید. پس از آن هر کس از من، نظر مرحوم پدرم را در این جریان می پرسید می گفتم تا فلان روز لشکر مجهز مرکز به مشهد خواهد آمد و این گفته

برای ایشان باورکردنی نبود زیرا روسها از محل حاجی آباد تهران همه را بازرسی بدنی می کردند و اجازه نمی دادند که کسی حتی چاقوی ضامن داری با خود به طرف مشهد حمل کند تا چه رسد به آنکه لشکری با تجهیزات بتواند از آن سدّ خطرناک عبور کند. اما مذاکراتی میان دو دولت انگلیس و روسیه به عمل آمد و توافق کردند که روسها دیگر از صولت

پشتیبانی نکنند و یک لشکر از نیروهای ایران مجهز به سلاح هایی که متفقین به روسها می دادند، به مشهد وارد شده و به غائله صولت خاتمه دهند و پس از آن تجهیزات را به روسها تحویل دهند. القصة درست دوازدهمین روز از آن تاریخ که پدرم فرموده بودند گذشت که لشکر مسلح مرکز به جلو آستانه مقدس حضرت ثامن الحجج علیه السلام رسید و چون محلی برای اسکان آنها نبود، گاراژها را تخلیه کرده و افراد سپاه را در آنها جای دادند و فردای آن روز تنها ظرف دو ساعت، کار صولت خاتمه یافت و نامبرده به کلات نادری گریخت. مادر صولت که همشیره ابوالفتح خان جلایری بود به حضور پدرم آمد و برای نجات جان فرزندش از ایشان استمداد کرد. پدرم به او فرمود: پسر تو به انتقام خون بی گناهان باید کشته شود و آن زن خدا را گواه می گرفت که فرزندش هیچکس را نکشته و هیچ خونی را نریخته است. پدرم فرمودند: پس این غائله را چه کسی به راه انداخت؟! زن گفت: پسر فریب روسها را خورد و به این گرفتاری افتاد. ایشان فرمود: چون مسبب اصلی این حوادث پسر تو بوده طبعاً خون هر بی گناه که ریخته شده به گردن اوست هر چند که شخصاً خونی نریخته باشد و بالاخره گر چه صولت در ابتدا مورد عفو شاه قرار گرفت مشروط بر آنکه از تهران خارج نشود. لیکن در سفری که شاه به مشهد مشرف شد، صولت بدون اجازه به مشهد آمده و به محل خود تایباد رفت و متهم گردید که در این کار نظر سوئی داشته است. به همین جهت شاه افسری را

برای دستگیری او به تایباد اعزام کرد و هر دو در آنجا کشته شدند.

حکایت ۴۰

حاجی حسین حسین زاده از اهالی قریه گراخک از حوالی

ص: ۶۵

مشهد نقل کرد: نوجوانی دوازده ساله بودم که مرحوم حاج شیخ حسنعلی جهت ریاضت به گراخک تشریف آورده بودند. روزی اول آفتاب تصمیم به مراجعت گرفته بودند. مرکبی برای بازگشتن ایشان به مشهد آماده شده بود.

اما ایشان نپذیرفته و فرمودند نیازی به مرکب نیست و به سوی شهر حرکت کردند. بعد از ظهر آن روز بعضی از اهالی قریه که از شهر بازگشته بودند گفتند که حاج شیخ را در اول آفتاب همان روز در شهر دیدیم.

و نیز می گفتند: دختری چهارده ساله داشتیم که به بیماری سخت و طولانی مبتلا شده بود. شبی حالش وخیم و در شرف مرگ قرار گرفت. ناچار او را رو به قبله کرده و دست و پای او را طبق رسوم محل حنا گذاشتند و در انتظار فوت او بودند. پدرم که از همه جا نا امید بود به وسیله اسبی به اتفاق من به طرف شهر حرکت کردیم و اوایل آفتاب بود که به در خانه حضرت شیخ

رحمه الله علیه رسیدیم، دق الباب کردیم. حضرتش شخصاً در را گشود. شرح گرفتاری خود را پدرم به حضورش عرض کرد و گفتیم که برای من معلوم نیست که هم اکنون او زنده مانده باشد. ایشان سر مبارک را به سوی آسمان کرد و فرمود: مریض شما زنده است و حالش خوب می شود. پس از آن خرمایی مرحمت کرده و فرمودند آن را بخورید و هر چه زودتر به قریه بازگردید.

اطاعت کردیم و چون به منزل خود رسیدیم، مریض را دیدیم که شفا یافته و راه می رود. اهل منزل گفتند همان اوایل آفتاب بود که حال بیمار خوب شد و از بستر خود برخاست.

حکایت ۴۱

یکی از مریدان مرحوم پادرم آخوند ملا حسین اشگذری

ص: ۶۶

رحمه الله عليه نقل می کرد که من هر سفر که به مشهد مشرف می شدم مرحوم حاج شیخ یک ساعت بعد از ورود من به منزل به دیدن من می آمدند و لو اینکه بعد از نیمه شب بود و این قضیه طوری منظم بود که من منتظر بودم و ایشان سر ساعت تشریف می آوردند.

مرحوم آخوند از جوانی رسم داشت چون برادرش در مشهد ساکن بود و دخترش هم عروس برادرش بود هر سال پیاده از یزد به مشهد می آمد و از ده روز تا دو ماه در مشهد می ماند تا اینکه چند سال بعد از فوت مرحوم پدرم سر مقبره ایشان نشسته بودم دیدم آخوند از درب صحن مطهر وارد شد و مستقیم

به طرف مقبره آمد ابتدا فاتحه خواند و سپس گفت:

رَحِمَ اللهُ مَعْشَرَ الْمَاضِينَ

راحت جان بندگان خدا

که به مردی قدم نهادندی

راحت جان خود شمردندی

بعد پهلوی من نشست و احوالپرسی کرد. گفتم چه مدتی اقامت دارید.

فرمود آمدم که دیگر نروم. ولی باید شما را در خلوت بینم و حتماً بیایید.

بعد از چند روز به اتفاق یکی از دوستان به دیدن ایشان رفتم. مرحوم آخوند گفت چرا تنها نیامدی؟ من که گفتم شما را باید در خلوت ملاقات نمایم.

عرض کردم خواهم آمد. چون ایام تابستان بود و از شهرستانها مسافر می آمد و مراجعه می نمودند موفق به دیدار ایشان نشدم. بعد از یکماه یک روز عشر ایشان با داشتن تنگ تنفس به زحمت پیاده به دیدنم آمدند. گفتند فلانی چرا نیامدید وقت می گذرد. گفتم خواهم آمد. تأکید نمود که حتماً بیایید. دو هفته

از این موضوع گذشت و من متأسفانه موفق به ملاقات ایشان نشدم که ناگاه خبر فوت ایشان را شنیدم. آنگاه متوجه شدم که مراد آخوند که گفت این دفعه

آمده ام که نروم چه بوده است. رحمه الله علیه.

هم ایشان نقل نمودند در اوائل جوانی زمانیکه مرحوم حاج میر سید علی حائری یزدی قُدس سرّه در مشهد بودند من هم مشرف شدم رفتم خدمت ایشان و عرض کردم آمده ام برای تحصیل در اینجا بمانم. آقا با تشدد فرمودند لازم نیست در مشهد بمانی نصیب شما در اصفهان است باید به آنجا بروی. من خیلی ناراحت شدم که چرا با توقف من در مشهد مخالف می باشند. بلند شدم که از خدمت ایشان بروم. دم در هنگام پوشیدن کفش

بلند گفتم مشهدی ها چقدر احمق می باشند که چنین شخصی را به ریاست و آقائی قبول کرده اند و رفتم. بعد از چند روز یکی از اهالی یزد که با من سابقه آشنائی داشت مرا دید و گفت که آقای حائری تو را خواسته اند روز بعد خدمت ایشان مشرف شدم آقا مبلغ چهار تومان به من دادند و فرمودند این وجه را بگیر و به اصفهان برو. به آنجا که رسیدی یک قران برای تو می ماند.

بعد از سه روز شخصی به تو بر می خورد و مخارج تو را در ایام تحصیل علم در اصفهان تقبل می نماید. بعد فرمودند بلند شو برو، من دیگر نتوانستم سخنی بگویم حرکت کردم دم در که خواستم بروم آقا فرمودند: مشهدی ها هم احمق نیستند. فهمیدم آقا سخن آن روز مرا شنیده بودند. چند روز بعد به قصد اصفهان حرکت کردم. به اصفهان که وارد شدم همان یک قران که ایشان فرموده بودند برایم باقی مانده بود. سه روز با آن یک قران گذرانیدم.

روز چهارم در حالیکه در یکی از ایوانهای مدرسه پشت مسجد شاه نشسته بودم کسی هم در مدرسه نبود و رفت و آمد هم در این محل کمتر می شد ناگاه دیدم شخصی وارد شد نگاهی به اطراف انداخت. سپس مستقیم آمد و پهلوی من نشست و گفت مثل اینکه شما غریب و تازه وارد هستید، پول هم

ندارید. نداشتن پول را انکار کردم گفت انکار نکنید. سپس دست کرد و سه تومان به من داد و گفت تا زمانیکه در اصفهان مشغول تحصیل هستید هر ماه بیائید به حجره من در فلان کاروانسرا و این مبلغ را بگیریید.

هم ایشان نقل کرد که درویشی به یزد آمد و در بستر رودخانه ای که همه سال در اول بهار، سیلهای عظیمی در آن جاری می شد، اطاقی برای خود ساخت. در زمستان، به درویش تذکر داده شد که این رودخانه اکنون بی آب است اما در بهار ناگهان طغیان می کند و هر چیز و هر کس را با خود می برد.

پس لازم است که در فکر محلّ دیگر باشید مبادا که در خواب، سیل شما را فرا گیرد. درویش به این سخن اعتنائی نکرد. تا اینکه بهار رسید. یک روز خبردار شدیم که دیشب سیل بزرگی در رودخانه جاری شده و مردم به تماشای آن می رفتند. اما با کمال تعجب دیده شد که سیل، پیش از آنکه به خانه درویش رسد، دو شاخه شده و خانه او را دور زده و پس از مسافتی مجدداً دو

شاخه به هم پیوسته است و درویش را دیدند که بر بام خانه رفته و کلاه خود را بر عصا کرده و از سلامت خود، مردم را با خبر می ساخت و بالاخره همانجا بود تا آب فرو نشست اما هیچ آسیبی از آن سیل به خانه درویش نرسید.

آری این چنین است آب، در پندار مردم، چیزی است بی شعور اما در حقیقت، باشعور و منتظر فرمان حق تعالی است و خداوند می فرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ..(۱)»

یعنی: آیا ندیده اید که ما آب را به زمینهای بی گیاه میرانیم ...

ملا می فرماید:

آب را آبی است کو میراندش

جان را جانست و می خواندش

ص: ۶۹

که نه تنها آب، بلکه همه پدیده های هستی ذی شعور و منتظر فرمان خالق خویشند.. در قرآن کریم آمده است که: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...» (۱) یعنی: هیچ چیزی نیست مگر آنکه در ستایش خداوند، تسبیح و تقدیس او می کند اما شما را درک و فهم تسبیح آنها نیست ...

جمله ذرات زمین و آسمان

با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله مان از باد باشد دم بدم

حمله مان از باد و ناپیداست باد

جان فدای آنکه ناپیداست باد

و همین است معنی جمله «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

در زمین و آسمانها ذره ای

پرنجباند نگردد پره ای

جز به فرمان قدیم نافذش

شرح نتوان کرد و جلدی نیست خوش

هیچ برگگی می نریزد از درخت

جز به حکم و امر آن سلطان بخت

«سُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...» (۲)

یعنی: پاک و بی نقص است آنکس که قدرت و هستی همه چیز در دست اوست ...

و نیز خداوند فرمود: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (۳)

١- سورة اسراء، آية ٤٤.

٢- سورة ياسين، آية ٨٣.

٣- سورة زمر، آية ٦٢.

یعنی: «خداوند آفریننده هر چیزی است و بر هر چیز هم نگهبان است» و آدمی باید که در آغاز هر چیز، خالق و مظهر را ببیند به همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَ مَعَهُ]

یعنی: هرگز چیزی را ندیدم مگر آنکه پیش از آن، و بعد از آن و با آن خدای را دیدم.

و این از کوری ماست که خلق و مظهر را می بینیم اما خالق و مظهر را نمی بینیم که هر چیز در پرتو نور دیده می شود اما در اول مرحله، خود نور به چشم می خورد سپس آن چیز.

و امام حسین علیه السلام، در مناجات، عرضه می داشت: مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ ...

یعنی: خداوندا، چه زمان، غایب بوده ای تا لازم شود دلیلی به سوی تو راهنما شود؟

شگفتا که خدا در غایت ظهور است و ممکنات، غایب و در حجابند.

اما انسان، به عکس، مخلوقات را پیدا و خالق را غائب و در پرده می پندارد.

حکایت ۴۲

آقای حمید طلایی می گفت: «در مدرسه ، کیف همسریکی از دوستانم را ربوده بودند که وجه نقد در آن بود. خانم بر سر مزار مرحوم حاج شیخ رفته و پس از فاتحه به ایشان خطاب می کند: اگر آن کرامات که برای شما نوشته و گفته اند، حقیقت دارد، کیف مرا به شکلی به من بازگردانید و سپس به منزل مراجعت می کند. ساعتی بعد دو نفر که بر اتومبیل رنو سوار بودند به خانه او مراجعه کرده کیف را به خانم تسلیم کرده و باز می گردند.

ص: ۷۱

مرحوم آقای علی احمدی کرمانی پدر آقای مهندس ابراهیم احمدی در یادداشتهای خاطرات زندگی شان ملاقات خود را با مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی قُدس سرّه شرح داده اند که عیناً درج می گردد.

«دیدار از عالم عامل و عارف کامل و زاهد و عابد زمانه حاج شیخ

حسنعلی اصفهانی قُدس سرّه» بین سالهای ۱۳۱۵ شمسی به بعد با قاضی عسکر کرمان که مردی متدین و پاکدل و بی ریا بود در محافل خصوصی معاشرت و مؤانستی داشتم. از مسافرتی که برای زیارت به مشهد مقدس کرده بود و خدمت حاج شیخ حسنعلی رسیده و از اوصاف صورت و سیرت آن مرد بزرگوار و کرامتهائی که از ایشان دیده یا از اشخاص معتمد دیگر شنیده

بود شرحی بیان می داشت و به علاوه از دیگران هم که زیارت این مرد نصیبشان شده بود صحبتتهائی می شنیدم که مرا علاقه مند به زیارت ایشان می کرد. همچنین از طهران و سبزوار نیز از بعضی مردمان تعریفهای زیادی از آن مرد خدا به گوشم می رسید فوق العاده مشتاق درك محضر آن عارف ربانی شده بودم. تا اینکه در عید نوروز سال ۱۳۲۰ شمسی به قصد زیارت حضرت

ثامن الائمة علیه السلام به اتفاق خانمم و یکی از فرزندانم به نام محمد ابراهیم راهی مشهد شدیم و در هتلی وارد و از آنجا به وسیله تلفن به آقای حاج حسن غفارزاده پسر عموی پدرم ورود خود را اطلاع دادم. ایشان خودشان به هتل آمدند و از اینکه به منزل ایشان وارد نشده ام گله کردند و همان ساعت ما را به منزل خود بردند. روزی ضمن صحبت با ایشان گفتم شنیده ام ملائی در مشهد هست به نام حاج شیخ حسنعلی. آیا شما ایشان را می شناسید و از حالات ایشان اطلاعی دارید. دیدم از سؤال من در چهره

ایشان بشاشتی نمودار شد. گفتند نفرمائید ملا بلکه بگوئید آیا تو در زمره ارادتمندان آن یکتا مرد خدا بلکه آن بنده کم نظیر باری تعالی قرار داری یا خیر؟ بلی من یکی از حقیرترین معتقدان آن بزرگوار بشمار می روم. گفتم پس باید به شما عرض کنم که:

من غائبانه عاشق آنروی مهوشم

بی منت نظر به خیالی از آن خوشم

من چندین سال است که آرزوی زیارت این بزرگوار را دارم حال که

زیارت حضرت رضا علیه السلام نصیب من شده مشتاقانه مایلم ایشانرا زیارت کنم. گفتند جناب حاج شیخ به علت مراجعاتی که به ایشان می شود و مزاحمتهای ارباب رجوع و ملتمسین دعا که وقت و بیوقت به مُعَظَّم لَه وارد می شدند ترک مشهد را فرموده و به آبادی نخودک که در یک فرسخ و نیمی شهر مشهد قرار دارد پناه برده و گوشه نشینی اختیار فرموده اند مع الوصف باز

هم مردم از هر صنف به آنجا می روند و از ایشان حاجت می خواهند. گفتم آیا برای من مقدور هست به زیارت ایشان نائل گردم. گفتند ترتیب آن را می دهم.

فردای آنروز به وسیله اتومبیل و به معیت شاگرد اطاق تجارت ایشان عازم نخودک شدیم. روز سوم فروردین ۱۳۲۰ شمسی بود. روزی بی نهایت سرد بود. همینکه به در منزل ایشان رسیدیم دو اتومبیل در کلبه دهاتی ایشان پارک کرده بود. شاگرد اطاق حاجی که اسم او را فراموش کرده ام حلقه به در زد. پسر حاج شیخ به نام آقای شیخ علی در را گشودند. شاگرد اطاق، من را به اعتبار حاجی غفارزاده معرفی کرد و قصدم را بیان داشت. فرزند شیخ که آن زمان شاید حدود بیست سالگی سن را می داشت اظهار داشت عده ای زن و مرد خدمت پدرم مستند اگر که ممکن است وقت دیگر مراجعه نمائید و یا تأمل

کنید تا پدرم وقت پذیرائی شما را داشته باشند. گفتم صبر می کنم. ساعت ۹ صبح بود هوا هم فوق العاده سرد. از سردی هوا گاه به اطاق ماشین پناه می بردیم، گاه قدم می زدیم تا ساعت به دوازده رسید. در این هنگام مؤذن ده اذان ظهر را اعلام داشت که مراجعین از منزل خارج شدند. به محض خروج حضرات که چند مرد و زن بودند در حیاط بسته شد. همراه من حلقه در را به

صدا درآورد. در گشوده شد آقازاده بود. به ایشان گفت آقای احمدی ۳ ساعت است که منتظر ملاقات است. لطف کنید اجازه ورود و شرفیابی را حاصل کنید. ایشان در جواب گفتند پدرم نماز را مقید هستند اول وقت بخوانند. الساعه ظهر است باید فریضه را بجا آورند. در همین گفتگو بودیم که من دیدم پیر مردی با لباس روحانیت آستینهای قبای خود را بالا میزند و به قصد تجدید وضو به سمت عقب حیاط می رود. در دل خود گفتم پروردگارا من از این شخص جز نصیحت و شرفیابی حضورش چیز دیگری نمی خواهم.

آیا باید از زیارت و دستبوس ایشان محروم گردم که دیدم صدای جناب شیخ از داخل حیاط بلند شد علی بگو باشند. پس از دو سه دقیقه مردی با قدی متوسط و گندمگون و صورتی نورانی و چشمانی نافذ که تا اعماق قلب انسان نفوذ می کرد در حالیکه آستین لباس خود را بعد از تجدید وضو پائین می آورد از در خانه بیرون آمد و به سمت درخت توتی که در خارج حیاط قرار داشت

روانه شد. به آنجا که رسید پشت به درخت داده و سرپا نشست. من جلو رفتم دست مبارکش را بوسیدم و روی زمین دو زانو نشستم. اول رو کرد به فرزند خود فرمود بروید فرش بیاورید در زیر پای مهمان بیندازید. من عرض کردم ترجیح می دهم که در محضر جنابعالی بر خاک زانو بزنم. جوابی ندادند رو به من کردند فرمودند من نصیحتی به شما می کنم که خداوند به موسی

علیه السلام کرد. خداوند به حضرت موسی فرمود: موسی تو چرا وقتیکه برای قضای حاجت می روی ذکر خود را فراموش می کنی. موسی (علیه السلام) در جواب عرض کرد پروردگارا من در آن موقع و در آن مکان به خیال خود جائز نمی دانستم که نام مقدس تو را بر زبان جاری کنم. خطاب رسید نه موسی من اگر در هر حال نظر از تو بگیرم تو چگونه می توانی به حیات خود ادامه بدهی.

عرض کرد یا مربی الأرباب از تو غفلت کردم پوزش می طلبم و به تو پناه می برم. دیگر اینکه خطاب رسید موسی چرا اینقدر عصبانی هستی و بر تندی خود غلبه نمی کنی. می بینم همینکه یکی از بندگان من به تو مراجعه می کند و در امری اصرار می ورزد یا غفلتی ندانسته از او صادر می گردد به جای اینکه بر اعصاب خود مسلط شوی پرخاش می کنی در صورتیکه اگر من

عقل و فهم او را به اندازه تو به او داده بودم محتاج به رسالت تو نبود. پس از گفتن این خبر روی مبارکش را به من کرد و در چشم من خیره شد و به من فرمود اولاً در هر حال از ذکر خود و بردن نام خدا در هر نفس غافل مباش.

دوم اینکه حال که رئیس هستی یا بعداً رئیس مسئول می شوی (در آن زمان من رئیس اعتبارات شعبه سبزوار و ارزیاب بانک بودم بعداً رئیس مستقل شدم) کوشش کنی با ارباب رجوع با زبان لین و با مهربانی رفتار کنی. ممکن است این شخص یک نفر دهاتی بیسواد باشد و خود نمی داند از شما چه می خواهد. شما کلید فهم و زبان او بشوید و او را به خواسته اش هدایت کنید و کارش را هر چه سریعتر انجام دهید. سخنش را به اینجا ختم فرمود و بعد رو کرد به فرزندش فرمود چیزی بیاور ایشان رفت و در یک ظرف شیشه ای که به ته یک بطری شکسته شباهت داشت قدری انجیر خشک با خود آورد و روی آن فرش مندرسی که قبلاً آورده و زیر پای من انداخته بود در جلوی ایشان

گذاشت. ایشان ظرف را برداشته و یک دانه انجیر از داخل ظرف با دو انگشت خود برداشته و به کف دست دیگر خود گذاشت و به نقطه نامعلومی چشم خود را متوجه کرد و فرمود این یک دانه، دیگری را برداشته به همان ترتیب فرمود این دو تا، به چهار رسید کمی صبر کرد، بعد دانه دیگری را گرفت فرمود این پنج، بعد پنج دانه انجیر را به من مرحمت کرد و فرمود اینها مال عیال و اولاد شما. من در آن سال چهار نفر اولاد داشتم که با عیالم پنج نفر

مجموعاً می شدند. بعد بقیه انجیر را که چند دانه می شد جداگانه به من مرحمت نموده و فرمودند این ها مال خود شما (که من بعداً انجیرهای مرحمتی را آنچه سهم فرزندان و عیالم بود به خود آنها رسانیدم). بعداً به ایشان عرض کردم قربانت بروم من از دو چیز رنج می برم یکی اینکه هر چه مطالعه می کنم در حافظه ام باقی نمی ماند. دوم درد شکم دارم که قریب سه

سال است مرا ناراحت دارد. تبسمی فرموده و فرمود حافظه من هم ضعیف است. برای تقویت حافظه در هر هفته دو نوبت ناشتا در حدود یک دانه لویا کندر در آب گرم ریخته میل کنید (که من در عرض این ۳۷ سال یک مرتبه فقط توانستم این دستور را عمل نمایم آنهم به علت ضعف حافظه ام است) دوم راجع به سوء هاضمه دستور خوردن مصطکی یا روزه گرفتن دادند. من سالها

مبتلا به کشیدن تریاک بودم و از انجام روزه خود را محروم می دیدم تا از سال ۱۳۲۲ شمسی بحمد الله توفیق ترک آن اعتیاد خانه برانداز را پیدا کردم و روزه گرفتم و رفع آن مرض به خودی خود گردید.

حکایت ۴۴

برادر مرحوم آقای مطهری نقل نمودند یکی از اهل بیت

ص: ۷۶

مبتلا به وسواس شدیدی بود که از دو ساعت به غروب مانده مشغول نماز می شد. آفتاب غروب می کرد و از نماز فارغ نشده بود. او را آوردیم خدمت حاج شیخ ایشان با حالت تغیر فرمودند این کارهای غیر مشروع جنون آمیز را چرا انجام می دهی. وسواس یعنی چه. بلند شو برو و دیگر انجام ندهی. از خدمت ایشان مرخص شدیم در حالیکه اثری از وسواس دیگر در ایشان ظاهر نشد.

دیگر نقل نمودند دختری از اهل منزل مبتلا شد به قرحه ای در کمر که چرک می داد. شش ماه در مشهد معالجه کردیم سودی نبخشید. مراجعت کردیم به فریمان چند ماهی آنجا معالجه کردیم. مجدداً آمدیم مشهد. یکی از آشنایان گفت چرا خدمت حاج شیخ نمی روید. به اتفاق والده او را خدمت حاج شیخ بردیم و شرح حال مریض را گفتیم. ایشان دعا دادند که بشوید و بخورد و دعائی دیگر که روی زخم گذارد. بعد فرمودند روی زخم را

باز گذارید. والده عرض کردند اگر روی زخم را باز گذاریم چرک خون جریان پیدا می کند. با تغیر فرمودند خیر بلند شوید روی زخم را باز نمائید. مادر بلند شد و روی زخم را باز نمود. دیدیم زخم خشک شده. وقتی به فریمان رسیدیم زخم به کلی خوب شد.

حکایت ۴۵

آقای حاج شیخ مهدی متقین از شخصی به نام حشمت که منشی مرحوم آقای میلانی بود صحبت می داشت و می گفت وی مردی بود فاضل و دانشمند به فارسی و عربی شعر می گفت. خطی زیبا و به امور حسابداری احاطه کامل داشت و مدتها امور مربوط به منشیگری مرحوم

میلانی را اداره می کرد. آقای حشمت با آنکه اهل کرمان بود ولی قبلاً سالها در قفقاز در تجارتخانه سمت منشیگری داشت. وی روزی به حاجی متقین رازی را می سپارد و می گوید جائی گفته نشود. مرحوم متقین بعد از درگذشت حشمت برای من تعریف کرد. حشمت گفت در قفقاز منشی تاجری بودم و به

کار اشتغال داشتم روزی که در تجارتخانه تنها بودم صدائی شنیدم که به من گفت تا چند لحظه دیگر فلان شخص وارد می شود. حاجتی دارد کارش را انجام بده. زمانی نگذشت که شخص مزبور وارد شد و حاجتش را گفت، انجام دادم و رفت. روزی دیگر که شخصی در تجارتخانه بود و با من صحبت می کرد دوباره همان صدا را شنیدم و در ضمن فهمیدم که فقط من هستم که

صدا را می شنوم و کسان دیگر نمی شنوند. صاحب صدا که پیدا نبود دوباره شخص دیگری را توصیه کرد. اکنون وارد می شود و حاجتی دارد حاجت او را برآور. باز شخص گفته شده آمد و حاجتش را گفت کارش را انجام دادم و رفت ولی آن صدا مرتباً با من بود. روز و شب مطالبی را می گفت و پیشگوئیهای می کرد و چون من ازدواج نکرده بودم و تنها بودم علی الخصوص شبها بیشتر می ترسیدم. روزی صدا به من گفت فلان دختر زیبا که به تو مراجعه می کند اهل گرجستان است و شایسته همسری تست. از او خواستگاری کن. روز بعد دختر به تجارتخانه آمد ولی من از او خواستگاری نکردم هر چند او زیبا بود ولی دست من از مال دنیا تهی بود و معلوم است کسی همسر مرد بی پول نمی شود. پس از رفتن دختر گرجی دوباره صدا به گوش من رسید که چرا از این دختر خواستگاری نکردی. گفتم باید به پدر و مادرم نامه بنویسم و اجازه بخواهم، وانگهی دستم از مال دنیا تهی است.

صدا گفت بی پولی مسئله نیست. او راضی است با تو ازدواج کند. ولی من

دنبال این توصیه نرفتم و صدای مزبور در مورد کارهای دیگر دست از سر من بر نمی داشت. روزی صدا به من گفت امروز نزد فلان کمونیست برو و او را به راه خدا دعوت کن. اینجا دیدم که کار دارد به جاهای باریک می کشد این بود که به مدیر تجارتخانه گفتم چون من عازم مشهد هستم خواهشمندم حساب مرا تصفیه نمائید بروم. مدیر تجارتخانه حساب مرا تصفیه نمود و من با گاری

به مشهد روانه شدم. در طول راه هم صدا دست بردار نبود و از حوادث نیامده خبر می داد تا رسیدم به مشهد. بلافاصله به زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام شتافتم و شرح ماقع را با گریه و زاری به حضرت عرض نمودم و طلب مدد نمودم. پس از خاتمه زیارت در کفش کن بالا با آقای حاج علی اکبر نوغانی مواجه شدم و چون آشنائی داشتم گرفتاری خود را برای ایشان بیان کردم. فرمود مشکل تو به دست آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی باز می شود و نشانی منزل ایشان را داد و گفت درب منزل ایشان به روی همه باز است. به منزل حاج شیخ شتافتم همانطور که شنیده بودم دیدم در باز است.

به درون رفتم دیدم شیخی نشسته است و اطراف او نیز چند نفر نشسته بودند سلام کردم و مشکل خود را به عرض ایشان رساندم. عادت حضرت شیخ این بود که گاه دست به محاسن خود می کشید و سر به جیب تفکر فرو می برد گوئی در عالم خلسه است همین حالت پیش آمد ولی پس از زمانی سر

برداشتند و فرمودند مشکل تو رفع شد. عرض کردم این صدا از که بود فرمودند از شیطان، ولی من بعد دیگر مزاحم تو نخواهد شد. برو از حضرت ثامن الائمه تشکر کن. دوباره به حرم مشرف شدم و شکر احسان بجا آوردم و دیگر صدائی نشنیدم.

آقا شیخ مهدی متقین به من گفت کودک بودم که به اسهال

خونی مبتلا شدم و در آن زمان تنها و بهترین علاج اسهال خونی شربت لودانم بود که جزئی از اجزای آن تریاک است و نحوه استعمال آن این طور بود که چند قطره روی حبه قند می ریختند و به بیمار می خوراندند. بعد از خوردن اولین حبه قند لودانم دار بر اثر تأثیر تریاک خواب خوشی به من دست داد و این مسأله مادرم را تشجیع کرد که تمام شیشه را به من بخوراند و خورانید ولی نتیجه آن شد که بر اثر زیاده تریاک دچار مسمومیت و اغماء شدم. با پریشانی به دکتری که لودانم را تجویز کرده بود مراجعه کردند. جواب داده بود این بیمار مردنی است و از من کاری ساخته نیست. پدرم پریشان احوال بدون کفش و عبا و عمامه به خدمت حاج شیخ حسنعلی می شتابد و شرح ماوقع را بیان می کند. پس از لحظه ای تأمل ایشان انجیری به او می دهند و می فرمایند بخور فرزندت خوب می شود. پدرم انجیر را خورده و به منزل مراجعت کرد.

مادرم می گفت در میان بیهوشی و اغماء ناگهان از جا برخاستی و نشستی و حالت خوب شد.

ایضاً شیخ مهدی متقین میگفت برادری داشتم به نام علی که ۹ سال از من بزرگتر بود و او را به سربازی برده بودند ولی در سربازخانه مبتلا به شکستگی استخوان پا شد و برای این موضوع دو سال در بیمارستان بستری بود و ظاهراً به سل استخوانی دچار شده بود. پدرم مکرر به مرحوم حاج شیخ حسنعلی مراجعه نمود ولی حضرت شیخ جوابی نمی دادند. روزی پدرم با اصرار و الحاح به حاج شیخ عرض می کند چرا

کمکی به این جوان نمی کنید. مرحوم حاج شیخ تأملی می فرمایند و می گویند روز دوشنبه مراجعه نمائید. پدرم خوشحال بود که روز دوشنبه حتماً شفای برادرم را خواهد گرفت. ولی دوشنبه از بیمارستان اطلاع دادند که علی به رحمت حق پیوسته است.

حکایت ۴۸

آقای مهندس عبدالرضا مولوی نقل کردند بعد از فوت مرحوم حاج نجم التولیه به جهت احتیاج به پول بعضی کتابهای ایشان را

فروختیم از آن جمله لیلی و مجنونی بود مصور با خط عالی. مردی یهودی ما را اغفال نمود و به مبلغ بیست تومان خرید. بعد متوجه شدیم که کلاه سر ما رفته و قیمت بیش از این است. به شخص خریدار مراجعه نموده و گفتیم ما مغبون شده ایم پول کتاب را بگیر با مبلغی و کتاب را پس ده. حاضر نشد.

خدمت حاج شیخ حسنعلی رحمه الله علیه مراجعه نموده و مایه را عرض کردیم. فرمودند چند روزی صبر نمائید. بعد از دو روز فرمودند بروید در منزل خریدار که یهودی بود و بگوئید کتاب را رد کن والا هر شب مثل این چند شب برای شما خواهد بود. رفتیم و گفتیم فوراً آورد داد. سؤال کردیم در این چند شب چه بود گفت هر شب منزل ما سنگباران می شد، ولی به کسی آسیبی نمی رسید و بی خطر بود.

حکایت ۴۹

آقای جلیل حقیر در نامه ای که فرستاده اند نوشته اند شبی

ص: ۸۱

در منزل یکی از دوستان بودیم به مناسبتی در کرامات و اوصاف حاج شیخ سخن می رفت. آقای مهندس کاملیان از قول پدرشان مرحوم حاج نصر الله خان کاملیان می گفتند در سال ۱۳۱۷ خورشیدی که از طرف دولت رفتن مکه و زیارت خانه خدا ممنوع بود، مرحوم امین التجار که تاجر پوست قره کل بود و خودش نیز در سرخس گوسفند قره کل داشت از طریق هندوستان با چند

نفر مشهدی به زیارت مکه مکرمه می روند. در بازگشت از زیارت طبق معمول داستان سفر را تعریف می کنند از جمله همسفرها را نام می برد و می گوید خوشبختانه در مکه مکرمه حضرت آقای حاج شیخ حسنعلی را دیدیم و اشکالات و سؤالات را ایشان رفع می فرمودند از جمله قرائت نماز را و حمد سوره را نزد ایشان کامل کردیم. شخصی در آن محفل می گوید حضرت حاج شیخ در موسم حج مشهد بودند و به سفر نرفته بودند. یکی از همسفران می گوید من خودم ایشان را دیدم عمامه شان را شسته بودند و با آفتاب خشک می کردند. کار بالا می گیرد می روند نخودک خدمت ایشان موضوع را مطرح می کنند. ایشان طفره می روند. از کدخدای نخودک که آشنائی با ایشان داشته می پرسند. کدخدا می گوید چند روزی ما ایشان را کمتر می دیدیم ولی به مسافرت نرفته بودند و همین جا بودند البته بعد مسافت برای مردان خدا معنی ندارد.

حکایت ۵۰

آقای سید محمود معدل نقل کرد: شروع کردم به مطالعه

شرح حال حاج شیخ. ناگاه دیدم حاج شیخ ظاهر شدند و فرمودند کسی که شرح حال مرا می خواند نباید در منزل او شراب باشد و من چند بطر شراب

ص: ۸۲

خارجی در منزل داشتم و آنها را در محلی مخفی کرده بودم که کسی از جای آنها اطلاع نداشت. بلافاصله بلند شدم و رفتم آنها را از محل اختفا درآورده شیشه ها را خالی کردم و بطرهای خالی را در سطل خاکروبه انداختم. آمدم و نشستم و مشغول مطالعه شدم مجدداً ایشان را دیدم فرمودند حال آزادی که مطالعه کنی.

حکایت ۵۱

مرحوم آقا سید ذبیح الله امیر شهیدی نقل کردند که در زمان نخست وزیری قوام السلطنه مدتی بود که منتظر خدمت و از نظر معیشت در مضیقه بودم. یک شب بارانی که تب هم داشتم خوابیدم. در خواب مرحوم حاج شیخ را دیدم، فرمودند چرا ناراحتی؟ عرض کردم تب دارم و از حیث معاش در عسرتم. فرمودند ناراحت مباش تب شما الساعه قطع شد. به احمد قوام هم سفارش کردم کار تو را درست کند. از خواب بیدار شدم. درجه گذاشتم تب قطع شده بود. صبح ساعت ۹ آقای ملک الشعراى بهار که وزیر فرهنگ قوام السلطنه و از دوستان من بود تلفن کرد تشریف بیاورید وزارت فرهنگ با شما کاری دارم. گفتم چند روز بود که تب داشتم ولی دیشب قطع شد. اکنون حالت ضعیف دارم و نمی توانم بیایم. اصرار کرد که حتماً هر طور هست تشریف بیاورید. هوا بارانی بود. چترم را برداشتم و با اکراه از منزل خارج شده به وزارت فرهنگ رفتم. بعد از سلام و احوالپرسی ملک الشعرا گفت امروز صبح شرح حال شما را به آقای قوام دادم و گفتم که بیکارید و خوبست که از وجود ایشان استفاده کنید. قوام گفت هر کار که صلاح می دانید به ایشان پیشنهاد کنید. عرض کردم ایشان برای مقام

دادستانی محکمه قضائی وزارت فرهنگ بسیار خوب است. قوام گفت الساعه حکم ایشان را بنویس. فوراً نوشتم قوام هم امضاء کرد. بنابراین به اطاق مجاور تشریف ببرید، میز شما آنجاست مشغول شوید. آقای امیرشهدی چندین سال در آن دادگاه به خدمت اشتغال داشتند. ضمناً گفتند در عالم خواب به حاج شیخ عرض کردم فلانی فرزند شما هم از حیث معیشت در زحمت است. فرمودند هنوز وقت آن کار نرسیده است. آقای امیرشهدی گفتند که در زمان دادستانی ایشان سرهنگی آمد و گفت عیال من مشغول خدمت در وزارت فرهنگ است و من از کار کردن او راضی نیستم باید او را اخراج کنید. به او گفتم مطلب بماند تا من رسیدگی کنم. بعد از دو روز نامه ای از شما رسید که نوشته بودید در این پرونده بیشتر تحقیق کنید لذا تحقیق بیشتر به عمل آوردم معلوم شد غرض شوهر خانم این بوده که ایشان از کار برکنار شود و بعداً هم او را طلاق دهد، لذا درخواست او رد شد. ولی حقیر اصولاً چنین نامه ای را به آقای امیرشهدی ننوشته بودم.

حکایت ۵۲

خانم خسروی شیرازی نقل نمود: هر سال مشهد مشرف

می شدم و از سر مقبره حاج شیخ چند دانه گندم از گندم کبوتران حضرت که مردم ریخته بودند برای تبرک بر می داشتم. دو سال قبل که به مشهد مشرف شدم موفق نشدم حسب المعمول گندم بردارم. شبی که می بایست فردای آن روز حرکت کنم نیمه شب سر مقبره آمدم و چون صحن را جارو کرده بودند

گندمی برجا نمانده بود. به حاج شیخ عرض کردم من امسال موفق نشدم گندم بردارم. ناگاه دیدم دختر بچه نابالغی دست به شانه من زد و گفت این

چند دانه گندم را بگیر. من دستم را پیش بردم تعدادی گندم کف دست من ریخت. لحظه ای به فکر فرو رفتم که این دختر بیچه که بود و از کجا می دانست که من گندم می خواهم ولی هر چه نگاه کردم کسی را در صحن ندیدم.

حکایت ۵۳

شخصی از اهالی یزد نقل نمود: چندی قبل یکی از دوستان مبتلا به سرطان غده گردن شد و دکترها گفتند باید عمل کند. این شخص تصمیم گرفت اول مشهد مشرف شود بعد برای عمل آماده گردد.

وقتی مشرف می شود در صحن مطهر افراد زیادی را می بیند که پشت پنجره فولاد برای رفع بیماری ها به حضرت متوسل شده اند و دخیل بسته اند.

حضور حضرت عرض می کند: آقا من آمده ام از شما شفای بیماری خود را بگیرم ولی در حال حاضر مرا شفا ندهید و در عوض این بیماران را شفا عنایت فرمایید. « وَ يُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ » (آیه ۹ سوره حشر) بعد سر مقبره حاج شیخ می رود و فاتحه می خواند و عرض می کند من از حضرت استدعا نمودم مرا شفا ندهید در عوض این بیماران را شفا دهید.

حال آمده ام و شفای خود را از شما می خواهم و دست روی قبر مالیده و از خاک روی سنگ به گردن خود به روی غده ها می مالدم. بعد از یکی دو روز غده ها به کلی از بین می رود. وقتی که به طهران نزد طبیب خود می رود مقایسه عکس ها سبب تعجب پزشک می شود و می پرسد چه کردی که خوب شدی؟ غده ها چه شد؟ به شوخی می گوید فورتشان دادم.

آقای سید ابوالقاسم شهیدی نقل کرد: در مشهد به اتفاق

برادرم مرحوم امیر شهیدی منزل فرخ بودیم و جمعیتی بودند. برادرم از مرحوم حاج شیخ تعریف می کرد. مرحوم دکتر فیاض حالت انکار داشت و سخنی گفت که من خیلی ناراحت شدم. به برادرم گفتم چرا از مرحوم حاج شیخ در اینجا صحبت به میان آوردی که دکتر فیاض انکار کند و خیلی ناراحت بودم. شب حضرت شیخ را در خواب دیدم فرمودند ناراحت نباش دکتر فیاض با من عداوتی نداشت دلش از برادر تو بر سر فلان قضیه پر بود. مرا

بهانه قرار داد که به برادرت توهین کند. از خواب بیدار شدم رفتم نزد برادرم و خواب را گفتم. قضیه مرموزی بود که هیچ کس جز برادرم و دکتر فیاض اطلاع نداشت و سبب تعجب من و برادرم شد ولی جای تعجب نیست. خداوند در قرآن می فرماید: «سَيَّرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (سوره توبه آیه ۱۰۶) یعنی: «خداوند متعال و پیامبر و اهل ایمان، عمل شما را خواهند

دید.» اگر کسی در ایمان کامل شود عمل همه مردم را به او عرضه می کنند.

در کتاب معراج الاولیاء در صفحه ۷۲ نقل شده است: در صحن مطهر حضرت امام رضا (علیه السلام) بنائی می کردند. اتفاقاً آن عمله ای که مشغول کندن زمین بود ندانسته کلنگش را به قبر مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه که در صحن مطهر دفن است زد که ناگهان نهیبی از قبر بر آمد که مگر نمی بینی من اینجا خوابیده ام. عمله از ترس بیهوش شد و همه متوجه شدند که صدا صدای مرحوم حاج شیخ حسنعلی رحمه الله علیه است.

آقای سید عبد الله سیار در کتاب قوای فحقیه در صفحه ۲۳۷ نوشته اند: عصر چهارشنبه ششم مرداد ۱۳۵۵ که بر حسب معمول به منزل آقای (آقای سید حسن) نبوی رفته بودم و چند نفر دیگر از دوستان جلسه حاضر بودند (آقای دکتر احمد نبوی پسر عموی آقای نبوی - آقای سید احمد خراسانی به آقای محسن حدّاد و ...) صحبت از کرامات و اثر نفس بعضی از اشخاص در زمان گذشته و حاضر می شد. صحبت مرحوم حاج

شیخ حسنعلی اصفهانی به میان آمد و آنچه هریک از کراماتی که برای او نقل کرده و شنیده بودند می گفتند و اصولاً اشخاص آن مجلس مخالف و منکر این موضوع هستند (آقای شمس کاظمینی و آقای فخرائی و آقای سرهنگ اعتمادزاده و آقای وزیری در این جلسه نبودند) آقای نبوی می گفتند غیر از شنیده ها آنچه خود من از اثر نفس و دعای مرحوم شیخ دیده ام اینست که وقتی در مشهد رئیس شهربانی سرهنگ وقار بود و رئیس آگاهی سروان مژده و افسر دیگری رئیس زندان بود (که اسم او را به خاطر ندارم) اتفاقاً هر سه این اشخاص سخت مریض و بستری بودند و معالجات اطبا نتیجه ای نبخشیده بود. یک روز که به دیدار و عیادت سرهنگ وقار رفته بودم و روابط من و آقای

شیخ محسن گنابادی را با آقای شیخ می دانست خواهش کرد که از شیخ دعائی برای بهبودی آنها بخواهم. به خواهش آنها من و آقای گنابادی با درشکه به نخودک خدمت شیخ رفتیم و تقاضای سرهنگ وقار و سروان مژده را گفتیم. پس از پذیرائی و چای دادن به ما آقای شیخ به اطاق دیگر رفت و چند دانه خرما را دعا خوانده آورده و چند عدد برای سرهنگ وقار و چند عدد برای سروان مژده داد و گفت از قول من به آنها سفارش کنید که

نمازهایشان را مرتب بخوانند. اما برای افسر رئیس زندان چیزی نداد. یکی دو مرتبه تقاضا و یادآوری کردیم جوابی نداد. خرمای دعاخوانده آن دو نفر را

رساندیم و سفارش شیخ را ابلاغ کردیم. دو سه روز نگذشت که بهبودی کامل یافتند اما سومی که رئیس زندن بود شفا نیافت و از همان مرض فوت شد و معلوم بود که شیخ می دانسته که او شفا پذیر نیست و دعا دادن فایده ای ندارد و اما خود من که در سنوات ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ شمسی در مشهد با آقای شیخ محسن گنابادی دوست و مانوس بودم از او شنیدم که می گفت من و آقای شیخ حسنعلی در مدرسه فاضل خان هریک حجره ای داشتیم و شاهد ریاضات و عبادات او بودم کراماتی از او دیده بودم از جمله آنکه یکروز میهمانی از خویشان برای من آمده و مریض شده بود، در ایوان حجره خوابیده و تب سختی داشت. آقای شیخ آمدند احوال پرسیدند و دستی به پیشانی او گذاشته و دعا خواندند. پس از اندک زمانی تبش قطع شد و به حال سلامت طبیعی برگشت.

ایضاً در صفحه ۲۳۸ آمده است: معالجه زن غشی (حمله ای) به دعای شیخ: میرزا محمود پرورش (مستوفی اف) یکی از تجار و ملاکین مشهد بود که در روسیه بزرگ شده و هیچ عقیده و ایمانی نداشت و در آخر عمرش عقیده و ایمان محکمی پیدا کرد و مرد نیک و خیری شد. علت این تغییر حال او این بود که عیالش سالها به مرض حمله دچار بود و به هر جا رجوع کرده بود اطباء

از معالجه او عاجز مانده بودند. یکی از دوستان قدیمش او را به مراجعه به آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی راهنمایی و سفارش کرد. حاج شیخ انجیر دعاخوانده ای به او داد که به عیالش بدهد و به دستور و ترتیب خاصی بخورد و عیالش به برکت دعای شیخ بهبودی کامل یافت و همین موضوع سبب

تغییر حال و ایمان و عقیده مستوفی اف گردید. مستوفی اف در زمان ایالت جم در ترشیز ملکی به نام کندر داشت. آخر عمر به آنجا منتقل شد و در همان جا فوت کرد و مدفون گردید.

۱. نامه ها

نامه ۱- ذیلًا محتوای نامه ای که مرحوم پدرم به یکی از دوستانشان مرحوم سرهنگ نادری مرقوم فرمودند:

نازم به میکشان محبت که بهردوست

در بزم عشق کاسه سر را کدو کنند

از حضرت ربّ العزه عزّ و علا- شبانه روز خواستارم که دوستان حضرت مولی الموالی را در کنف خود محفوظ و به عین عنایت خود، ملحوظ و به انواع تلطّفات، ملحوظ دارد به حق الحق و الولی المطلق.

در حرم به یاد شما افتادم، سلامی به نیابت شما کردم و به خاطر آمد زمانی که در ارض اقدس بودید، بعضی ایام طرف شام که از مدرسه می آمدم، تلاقی می شد. دیروز که به شهر آمدم، به اطاق حسینیان رفتم دیدم سه پاکت آوردند. همین قدر است که در این ایام از اشخاصی که ارتباطی به مولا دارند، هر وقت خطّی می رسد از خطّشان، بوی خوشی استشمام می کنم. نقل است که مجنون، سگ لیلی را می بوسید و می بوید. به او گفتند سگ را مبوس.

گفت:

چون بود در کوی لیلاش گذار

خاک پایش به ز شیران شکار

هر کس از حضرت حق، عطیه و فیضی از جهتی دارد. یکی از مال و یکی از منال. یکی حظی دارد از ملک و یکی از انعام حضرت حق، حظی که به من داده از دوستان است. وقتی یکی از دوستان به من گفت: دوستان تو به قدری خوبند که از خودت بهترند. گفتم: شکر می کنم زیرا حضرت امیر از خداوند خواهش می کند که: وَالْحَظَنِي بِلِحَظِهِ مِنْ لِحَظَاتِكَ تُنَوِّرُ بِهَا قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ وَمَعْرِفَهُ أَوْلِيَائِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اینهم لطفی است از حق که دوستانم غالباً دوستان حضرت مولا هستند.

واقعاً می بینم محبتی به مولا دارند و همانطور که از بعضی نقل شده که لخت و عریان در هوای سرد هر جا در میان برف می نشستند، برفها از گرمی ایشان در اطرافشان آب می شد. بعینه امروز که سردی هوا عالم را فرا گرفته هر که این ها را می بیند، اثر گرمی اینها در او اثر می کند. فَشُكْرًا لِلَّهِ ثُمَّ شُكْرًا لِلَّهِ که در این دوره هنوز از این ها آثار دیانت ظاهر است.

نامه ۲- «و اینک نامه دیگری از آن مرد بزرگ»

جناب آقای غفاری غفر الله لك في الدارين. دستخط شما رسید و به مطالب آن وقوف حاصل شد.

باری، اشخاصی را دیده ام که گوهر وقت را از دست می دهند و به بهانه اشتغال به امور دیگر از انجام آنچه که باید انجام دهند شانه خالی نموده و آن را به وقت دیگر موکول کرده اند ولی دیگر به انجام آن توفیق نیافته اند.

ای نور چشم، در هر حال، کوشش نما که کارت از دست نرود که اگر در

ص: ۹۰

کار، جد و جهاد نشان داده بودی، اکنون به پایان و به نتیجه رسیده بود. به تو سفارش می کنم که در تهران توقف نکنی و استخاره نیز مساعد با ماندن شما در آن شهر نبود. لذا چشم از تهران بپوشید و امر خود را به خداوند واگذارید.

كُنْ عَنْ أُمُورِكَ مُعْرِضًا

وَ كِلِ الْأُمُورِ إِلَى الْقَضَا

فَلَرُبَّمَا اتَّسَعَ الْمَضِيقُ

وَ لَرُبَّمَا ضَاقَ الْقَضَا

وَ لَرُبَّ أَمْرٍ صَعْبٍ لَكَ

فِي عَوَاقِبِهِ الرِّضَا

اللَّهُ عَوَّدَكَ الْجَمِيلُ

فَقِسْ عَلَيَّ مَا قَدْ مَضَى

نامه ۳- «نامه دیگری از مرحوم حاج شیخ»:

عرض می شود: آدمی باید که در هر حال، پناه خود را محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم قرار دهد. به ویژه شما که خود از آن خاندان هستید. اکنون برای اصلاح امور خود، به ارواح اولیاء مدفون در وادی السلام نجف توّسل کنید گشایش کار را از ایشان بخواهید. هر روز صبح، سوره مبارکه «یاسین» را تلاوت کرده و ثواب آن را برای ارواح ایشان نثار کنید. در موقع قرائت سوره

یاسین کلمه «یاسین» را هفت مرتبه تکرار کرده چون به آیه «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» می رسید، سه مرتبه آن را مکرر کنید و سپس صد صلوات بر محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم بفرستید و در هر روز جمعه هزار صلوات بر ایشان تقدیم کنید. امید است که به زودی امور شما به صلاح و اصلاح رسد (ان شاء الله تعالی) و السلام علیکم.

نامه ۴- نامه ای از مرحوم حاج شیخ حسنعلی رحمه الله علیه به یکی از آشنایان دزفولی خود که مرقوم داشته اند: امید آنکه با الطاف الهی و توجهات حضرت ظل الهی پیوسته موفّق و مؤیّد بوده باشید. نامه شما رسید و از

مطالب آن آگاه گردیدم. اما همچنانکه برای پنج شش نفر از آقایان دزفولی نوشته ام، اینجانب خود را قابل ارشاد نمی دانم و آن شرایط را که بزرگان برای ارشاد ذکر کرده اند در خود نمی بینم. لیکن از آنجا که گفته اند: «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ مَاءً فَلْيَتَمَّمْ بِالْأُتْرَابِ» و فقها فرموده اند: آن کس که دسترس به مجتهد جامع الشرائط ندارد، تکلیف از او ساقط نیست بلکه باید مسائل شرعی خود

را آن چنانکه در رساله های علماء بزرگ همچون شیخ بهائی و مجلسی آمده است از اشخاص صلاحیتدار بیاموزند و عمل کنند تا آنگاه که به مجتهد دسترس یابند.

در این زمانه نیز اگر به کامل پرمایه ای دسترس نباشد، اهل ذوق سلوک و معنی می توانند به کسانی که از رموز کار مردان و رهروان بزرگ طریقت و شریعت، آگاهی دارند، مراجعه و به دستورهای ایشان رفتار نمایند و از آنجا که اینجانب با آنکه خود واجد شرایط نیستم لیکن از آنچه بزرگان صالح و ره رفتگان دارای شرایط ارشاد، فرموده اند کمابیش آگاهی دارم، می توانم برای

دیگران باز گویم تا به آنها ملتمز باشند و در انتظار دست یابی به بزرگی باشند که شرایط ارشاد و دستگیری در او باشد و در چند رساله از آقا سید صدرالدین دزفولی که به خط برادر ایشان نوشته شده است، همین مطلب آمده است.

با توجه به آنچه گفته شد، توصیه من به آن فرزند ارجمند آنست که در درجه اول به نماز اهمیت فراوان دهید و آن را در اول وقت به جای آورید و دیگر آنکه کوشش در حضور قلب در حال نماز کنید که اگر کار مشکلی است با ممارست حاصل می شود. سوم آنکه بعد از هر یک از پنج نماز یومیه، تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها را فراموش نکنید و پس از آن سوره

حمد و آیه الکرسی و آیه کریمه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...إِلَى آخِرِهِ» و آیه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ... تا آخِر» را تلاوت کنید. آنگاه سوره توحید «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.. إِلَى آخِر» و صلوات را هریک سه مرتبه به جای آورده و پس از آن آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» که در سوره مبارکه طلاق است، قرائت

کرده و به نیت فتح باب سماوی به طرف بالا بدمید.

چهارم آنکه پس از نماز صبح، هفتاد مرتبه ذکر مبارک «یا فَتَّاح» بگویید.

نامه ۵ - وقتی روسها وارد ایران شدند بعد از چند ماه آقای مؤید ثابتی از تهران نامه ای نوشتند و به وسیله شخصی خدمت مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه فرستادند. و به وسیله آن نامه از ایشان درخواست کرده بودند که دعائی بدهید که آقای قوام السلطنه در این موقع حساس نخست وزیر بشود که به استقلال ایران خدمت خواهد کرد. ایشان این نامه را در جواب نامه آقای مؤید ثابتی نوشتند:

به عرض عالی می رساند خط شما رسید. مطلب معلوم مثلی است مشهور: «شب گربه سمور می نماید». حقیر ابداً قابلیت این امر که خواسته اید ندارم و مسلماً اقدام شما در این امر اسباب توهین شما می شود. مردمان بزرگ را دیده اید صحبتی داشته اید ایشان هم حسن ظنی به شما داشته اند چیزی گفته اید قبول کرده اند و شما نوشته اید. ایشان صلاح است داخل

شوند یا خیر من ابداً اطلاع از این امور ندارم چه بنویسم. مثلاً شخصی به حقیر گفته دعای نوبه یا دعای ترس بنویس بده. اثر فرمایش شخصی بزرگ است اگر اثر می کند کسی که ملتفت نباشد گمان می کند اثر از من است ولی خیر این اثر فرمایش آن شخص است نه اثر وجود من. شما خوب بود اول از من سؤال می کردید که فلانی این کار از تو می آید؟ اگر می گفتم می آید آنوقت

صحبت می داشتیم. الحال هم بهر نحوی است ایشان را منصرف کنید. شما از من تعریف بسیاری نزد ایشان کرده اید و حال آنکه حقیر به کلی از این عوالم عاری و بری هستم. دو کلمه عبارت عربی فهمیدن یا یک دعای نوبه دادن آن هم چهار تایی اثر و در تالی آن مؤثر با تعریفهایی که کردید سازگار نیست. حقیر ابداً از این علوم اطلاعی ندارم.

۲- تقریرات

اشاره

در معنای آیه «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ...»

قال الله تعالى لرسوله (صلى الله عليه و آله): «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ...» قال بَعْضُ

الْحُكَمَاءِ: عَلَامَةُ الَّذِي اسْتَقَامَ أَنْ يَكُونَ مَثْلُهُ كَمَثَلِ الْجَبَلِ، لِأَنَّ الْجَبَلَ لَهُ أَرْبَعُ عِلَامَاتٍ أَحَدُهَا أَنْ لَا يُذَيَّبُهُ الْحَرُّ وَالثَّانِي أَنْ لَا يَجْمَدُهُ الْبَرْدُ وَالثَّلَاثُ أَنْ لَا يَحْرَّكُهُ الرِّيحُ وَالرَّابِعُ أَنْ لَا يَذْهَبَ بِهِ السَّيْلُ فَكَذَلِكَ الْمُسْتَقِيمُ إِذَا أَحْسَنَ إِلَيْهِ الْإِنْسَانُ لَا يَحْمِلُهُ إِحْسَانُهُ أَنْ يَمِيلَ إِلَيْهِ بغيرِ الْحَقِّ وَالثَّانِي إِذَا أَسَاءَ إِلَيْهِ الْإِنْسَانُ لَا يَحْمِلُهُ ذَلِكَ عَلَى أَنْ يَقُولَ فِيهِ بغيرِ حَقِّ وَالثَّلَاثُ أَنْ هَوَى نَفْسِهِ لِاتِّحْوَالِهِ عَن

أَمْرِ اللَّهِ وَالرَّابِعُ أَنَّ حُطَامَ الدُّنْيَا لَا يُشْغِلُهُ عَن طَاعَةِ اللَّهِ.

یعنی: خداوند متعال به پیامبر خود فرمود: «آنچنان که دستور داری، استقامت ورز.» یکی از حکماء گوید: علامت انسان مقاوم و مستقیم آنست که همچون کوه باشد زیرا که کوه را چهار نشانه است: یکی آنکه از حرارت و گرمی ذوب نمی گردد و دوم آنکه سردی ها او را منجمد و یخ زده نمی کند و سوم آنکه بادهای آن را از جای نتوانند کند و چهارم آنکه سیلاب آن را از میان نتواند برداشت. انسان مستقیم و مقاوم نیز به همین صفات است: اگر از کسی به او نیکی و احسان شود، موجب نمی گردد که درباره او از آنچه حق است،

منحرف شود و اگر بعکس از کسی به او بدی رسد، درباره او جز به حق، سخنی نخواهد گفت و سوم آنکه هوای نفس، او را از اوامر و فرامین خداوند، جدا نمی سازد و چهارم آنکه متاع اندک این جهان، او را از طاعت و عبادت پروردگار، باز نتواند داشت.

بسمه تعالی

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى طَوْلِ أَنَاتِهِ فِي غَضَبِهِ وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى مَا يُرِيدُ». فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ سَابِعِ عَشَرَ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُبَارَكِ كُنْتُ نَائِمًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَقَتِ الْقَيْلُولَةِ فَرَأَيْتُ نَوْمًا هَائِلًا وَكَأَنِّي كُنْتُ مُتَوَقِّعًا لِصَيْدَمَتِهِ وَبَلَائِهِ فَرَأَيْتُ أَحَدًا يَقُولُ يَا فُلَانِي إِنَّ بَلَاءً يَتَوَجَّهُ عَلَيْكَ وَلَا تَدْفَعُ عَنْكَ إِلَّا بِقِرَائَةِ دُعَاءٍ قُلْتُ وَ أَيْ الدُّعَاءِ فَقَالَ الدُّعَاءُ الْمَذْكُورُ فَأَنَّى قَرَأْتَهُ وَ كَرَّرْتَهُ فِي النَّوْمِ بِقَصْدٍ رَفَعَ الْبَلَاءَ فَفِي أَثْنَاءِ الْقِرَائَةِ اسْتَيْقَظْتُ وَ كُنْتُ قَارِئًا لِلدُّعَاءِ بَيْنَ النَّوْمِ وَالْيَقَظَةِ حَتَّى اسْتَيْقَظْتُ

فَصَبَرْتُ يَقْظَانًا وَ كُنْتُ قَارِئًا لِلدُّعَاءِ فَكَتَبْتُهَا لِنَا يُنْسِي فَعَرَفْتُ صِدْقَ نَوْمِي وَ كَتَبْتُهَا تَذَكْرَهُ فِي السَّاعَةِ الْمَذْكُورَةِ وَ أَنَا الْعَبْدُ حَسِينُ عَلِيِّ عَفِي عَنْهُ فِي سَنَةِ ١٣٢٥. این متن را مرحوم پدرم به خط خود به عربی نوشته اند و اینک ترجمه آن به فارسی: (روز جمعه هفده ماه رمضان بود و من. پیش از ظهر در خواب قیلوله بودم که ناگاه خوابی هولناک دیدم و مثل آنکه در عالم خواب، منتظر

بلا و مصیبتی به خود بودم اما مردی را دیدم که مرا به اسم صدا زد و گفت: بلایی که متوجه تست جز با خواندن این دعا رفع نمی شود. گفتم: چه دعائی؟

این دعا را به من تعلیم کرد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى طَوْلِ أَنَاتِهِ فِي غَضَبِهِ وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى مَا يُرِيدُ»

من شروع به خواندن و تکرار دعا کردم و در همان حال در میان خواب و

بیداری قرار گرفتم و متوجه شدم که همچنان دعا را می خوانم. پس از بیداری آن را یادداشت کردم که فراموش نشود و معلوم شد که خوابی درست بوده است و لذا در همان ساعت آن را نوشتم. (عَبْد، حسنعلى غنى عُفَى فى سنة ۱۳۲۵)

حضرت شیخ رحمه الله علیه مرقوم داشته اند: در شب عاشورا سنه ۱۳۲۷ هنگام اشتغال به نماز صد رکعتی، در حین نماز، به قلب این روسیاه چنین القاء و الهام شد که هر نعمتی که خداوند به بنده عطا فرموده شکرى خاص فعلی دارد و شکرى قولی که در تمام نَعْم مساوی و واحد است. ولی شکر فعلی در هر نعمتی به نحوی خاص است. اگر شکر فعلی را بجای آورند آن نعمت مستدام می شود و الاً به اندک زمانی آن نعمت زائل خواهد شد.

پس لازم است که انسان کاملاً مواظب نَعْماء الهی باشد. مثلاً اگر کسی را قوت عبادت و طلاق لسان دادند که صد رکعت نماز را بتواند ظرف یک ساعت بجای بیاورد چنین شخصی نباید این نماز را ترک کند و باید آن را بجا بیاورد که شکر فعلی آن نعمت را بجا آورده است و قِسْ عَلَیْهِ سَائِرِ النِّعَمِ.

شیخ ما رحمه الله علیه چنین مرقوم فرموده:

اگر خواهی نرنجی در حضور رنج و ناکامی

مرنجان و مرنج و هر که رنجاند مرنجانش

عَلَيْكَ بِهَذِهِ النَّصِيحَةِ أَيُّهَا الطَّالِبُ لِلْكَمَالِ وَالْمَعْرِفَةِ فَبِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ إِنَّهَا يَكْمَلُ النَّوَاقِصَ تَكْمِيلاً. یعنی: (ای آنکه در پی کمال و معرفتی، این نصیحت در کار بند که به خدای واحد قهار، ناقصان را به کمال بزرگ خود خواهد رساند).

شیخ نجم الدین کبری^{علیه السلام} فرماید:

هر که ما را یار شد ایزد مر او را یار باد

هر که ما را خوار کرد از عمر برخوردار باد

هر که او در راه ما خاری نهاد از دشمنی

هر گلی کز باغ وصلش بشکند بی خار باد

در دو عالم نیست ما را با کسی گرد و غبار

هر که ما را رنجه دارد راحتش بسیار باد

وَ كَتَبَ أَيْضًا: إِعْلَمَنَّ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ هُوَ صُورَةُ الْعُنْصُرِ الْأَعْظَمِ وَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صُورَةُ الْعَقْلِ الْكُلِّيِّ وَ هُوَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى لِهُذَا الْعَالَمِ وَ فَاطِمَةُ هِيَ صُورَةُ النَّفْسِ الْكُلِّيَّةِ وَ هُوَ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ وَ الْحَسَنُ هُوَ صُورَةُ الْعَرْشِ وَ الْحُسَيْنُ هُوَ صُورَةُ الْكُرْسِيِّ وَ الْإِئِمَّةُ الْإِثْنِي عَشَرَ أَوْلَادُهُ صُورَةُ الْبُرُوجِ الْإِثْنِي عَشَرَ وَ الْإِمَامُ مُحَمَّدٌ الْمَهْدِيُّ هُوَ صُورَةُ الْعَالَمِ الدُّنْيَوِيِّ.

مرحوم شیخ قدس الله سره، وصیت لقمان را به فرزندش چنین

نوشته اند: یا بُنَّی، إِذَا كُنْتَ فِي الصَّلَاةِ فَاحْفَظْ قَلْبَكَ، وَ إِذَا كُنْتَ عَلَى الْمَائِدَةِ فَاحْفَظْ حَلَقَكَ، وَ إِذَا كُنْتَ فِي بَيْتِ الْغَيْرِ فَاحْفَظْ عَيْنَكَ، وَ إِذَا كُنْتَ بَيْنَ النَّاسِ فَاحْفَظْ لِسَانَكَ دَخَلَ فِي نَوْبِهِ الْعَبْدُ الْأَخْفَرُ حَسَنُ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ أَكْبَرَ فِي سَنَةِ ۱۳۲۵ هـ (ه) اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي صِدِّيقِي السَّيِّدِ الْمَسْطُورِ وَ لِمَنْ اسْتَعْفَرَ لِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي. یعنی: (پسر عزیزم، چون به نماز ایستی، مراقب قلب خود باش و چون به طعام نشینی، مواظب گلوی خود باش. و چون در خانه دیگری رفتی، مراقب چشم خود باش. و چون با مردم معاشرت کنی، مراقب زبان خود باش. (این کتاب، اکنون در نوبت من قرار گرفته و من بنده کوچکت،

حسن علی فرزند علی اکبرم تاریخ ۱۳۲۵ هجری). خداوندا دوستم، سید مزبور را بیامرز و هرکس نیز که در حیات یا بعد از مرگ، برای من استغفار و طلب آمرزش کند).

خوش لذتی است با دل شیدا گریستن

در گوشه ای نشسته و تنها گریستن

در دیده ام زیاده ز یک دجله خون نماند

من بعد بایدم به مداوا گریستن

تنها به دیده، نتوان داد گریه را

چون ابر باید از همه اعضا گریستن

مرحوم حضرت شیخ نظم آورده اند:

در هر کسی از همه اعضا بگریست

در وصل به یار از همه اعضا نگریست

ایکاش چو ابر بر تو بگریستمی

یا همچو سجنجل به تو نگریستمی

مرحوم شیخ فرمود: همه دنیا چون مرداری است. ای دوست و از آن مردار تر آن کس که در پی اوست. دنیا مرداری گنده است و گنده تر از آن دلی است که به عشق آن آکنده است.

شیخ ما فرمود: در سجده نماز بگوئید «رَبِّ، لَكَ سَجَدْتُ خَاضِعًا خَاشِعًا ذَلِيلًا».

شیخ ما مرقوم داشته از جمله مطالبی که در شهور شریفه حین الاشتغال

به قرائت سوره مبارکه توحید از جمله واردات قلبیه بوده این است که شخص سالک در اخبار وارده از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که رسیده غور نموده و مطالبی که به طریق وصیت از انبیاء و ائمه علیهم السلام رسیده چه ادعیه و چه اخلاق ابداً ترک نکند بلکه مطالبی که از حضرت سلطان الاولیاء علی مرتضی روحی و ارواح العالمین له الفداء رسیده خود را

متأدب و متخلق به آن از قبیل نان جو خوردن و لباس مُرَقَّع پوشیدن و هر چه از خصایص آن بزرگوار مَهْمَا اَمْكَنَ مثل دعای افطار و آنچه از آن بزرگوار مأثور است بخواند و نماز شب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن بزرگوار وصیت نمود ترک نکند. صوم ایام البیض که از خصایص حضرت است ترک نکند و هكذا وصایایی که خداوند به انبیاء فرمود یا انبیاء به یکدیگر وصیت

نموده اند مثل دعائیکه در مقباس است. کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که این دعا را انبیاء از یکدیگر فرا گرفته و نوشته اند تا به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله رسیده است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تُبَاشِّرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يُصَيِّرُنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضْنِي بِمَا قَسَيْمْتَ لِي . حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ .

خداوند متعال فرماید: « وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا » یعنی: (آن کس که به او حکمت عنایت شده خیر فراوان به او داده شده است. و در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ أَشْفَارِهِ إِذْ لَقِيَهُ رَكْبٌ فَقَالُوا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ مَا أَنْتُمْ فَقَالُوا مُؤْمِنُونَ فَقَالَ (صلى الله عليه و آله) مَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ

قَالُوا الرِّضَا بِقِضَاءِ اللَّهِ وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِ اللَّهِ وَالتَّفْوِيزِ إِلَى اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عُلَمَاءُ حُكَمَاءُ كَادُوا أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْحِكْمَةِ أَنْبِيَاءَ فَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

یعنی: (از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی در یکی از سفرهای خود به گروهی برخورد نمود. آنان به حضرتش سلام کردند. پیامبر به ایشان توجه کرده و فرمود: شما کیانید؟ گفتند ما گروهی اهل ایمانیم. پیامبر فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند رضا به قضاء خداوند و تسلیم در برابر امر پروردگار و تفویض امورمان به ذات باری تعالی. پیامبر فرمود: اینان در حقیقت علماء و حکمایند و نزدیک است که از نظر حکمت به مقام پیامبران رسند. اگر شما در آنچه گفتید، راستگو باشید باید که بنائی نسازید که در آن مهلت سکونت کردن ندارید و مالی گرد نکنید که مهلت خوردن آن را ندارید و از خداوندی که به او بازگشت خواهید کرد، بهره‌زید و تقوی پیشه کنید.

قَالَ جَعْفَرُ بْنُ الْخَالِدِيِّ: صَدَّحْتُ أَلْفَ شَيْخٍ وَ سَأَلْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَنْ أَرْبَعِ مَسَائِلَ فَلَمْ يَجِبْنِي أَحَدٌ مِنْهُمْ بِجَوَابٍ يَشْفِينِي، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي النَّوْمِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَا جَعْفَرُ هَاتِ مَسَائِلَكَ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا التَّوْحِيدُ؟ فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كُلُّ مَا حَكَاهُ الْفَهْمُ وَ جَلَاهُ الْوَهْمُ فَاللَّهُ تَعَالَى بِخِلَافِ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَذْنَاهُ تَزُكُّ الدُّنْيَا وَ أَعْلَاهُ تَزُكُّ التَّفَكُّرُ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى فَقُلْتُ لَهُ مَا التَّصَوُّفُ؟ فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَيْتَمَانُ الْمَعَانِي وَ تَزُكُّ الدَّعَاوَى، فَقُلْتُ لَهُ مَا الْفَقْرُ؟ فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سِيَرٌ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ يُودِعُهُ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَإِنْ أَضَاعَهُ، سَقَطَ عَنْ مُسْمَاهُ. يَعْنِي: (جعفر بن

الخالدی گوید: با هزار شیخ، مصاحبت کردم و از هریک ایشان از چهار مسأله پرسش نمودم. هیچیک پاسخی که درمان دردم باشد، نگفت تا اینکه شبی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به رؤیا دیدم. خدمتش سلام کردم. فرمود: ای جعفر مسائل خود را بازگو. عرض کردم یا رسول الله توحید چیست؟ فرمود: آنچه به فهم آید و به خیال رسد، غیر خداوند است. گفتم: عقل چیست؟ فرمود: کمترین

درجه عقل صرف نظر کردن از دنیاست و حد اعلاى عقل آنست که در ذات خداوند متعال، تفکر و اندیشه ننمایی. عرض کردم تصوّف چیست؟ فرمود: تصوّف، کتمان معانی و ترک ادعاهاست. گفتم: فقر چیست؟ فرمود: فقر، رازی از اسرار خداوندی است که مشتش به هر کس از بندگانش تعلق گیرد، او را به آن راز آشنا می کند و اگر آن راز فاش شود، دیگر حقیقت آن ساقط می شود.

تفسیر و تحقیقی است از حضرت شیخ رحمه الله علیه در چند آیه قرآن کریم که به عنوان مسوّده و یادداشت مرقوم داشته اند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . قَوْلُهُ تَعَالَى : «لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلْمٌ مِنَ النَّارِ . الظُّلْمُ جَمْعٌ ظَلَمَ كَعَرَفَ جَمْعٌ عُرِفَ وَ هِيَ سَيِّحَابَةٌ تَظْلُ وَ شَيْءٌ كَهَيْئَةِ الصُّفْهِ وَ هِيَ بِالْفَارْسِيَّةِ سَابِيَانٌ وَ الْمَعْنَى لِلْخَاسِرِينَ ظُلْمٌ مِنَ النَّارِ كَثِيرَةٌ مُتْرَاكِمَةٌ وَ فِيهَا تَحَكُّمٌ لَهُمْ كَمَا فِي مِثْلِ قَوْلِهِ تَعَالَى : ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ . لِأَنَّ الظُّلْمَ لِلِاسْتِظْلَالِ وَ التَّبَرُّدِ خُصُوصًا فِي الْأَرْضِ الْحَارَّةِ فَإِذَا كَانَتْ مِنَ النَّارِ كَانَتْ أَحْرًا وَ مِنْ تَحْتِهَا أَعْمَمٌ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلٌّ وَ الْمُرَادُ إِحَاطَةُ النَّارِ بِهِمْ مِنْ جَمِيعِ

جَوَانِبِهِمْ كَمَا قَالَ تَعَالَى : أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا أَيْ فُشِطَاطُهَا وَ كَمَا فِي قَوْلِهِ

تعالى: «يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ . وقوله: لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ . وَ لَوْ قِيلَ : الظُّلْمَةُ مَا يَكُونُ مِنْ فَوْقٍ وَ كَيْفَ يَكُونُ مِنْ تَحْتٍ وَ مَا يَكُونُ مِنْ تَحْتٍ لِأَتِظَلُّ وَ الْمُرَادُ مِنَ الظُّلْمِ الْفَوْقِ وَ ظُلْمِ التَّحْتِ وَ مَا يَكُونُ مِنْ تَحْتٍ لِأَيَقَالَ لَهُ الظُّلْمُ . أَقُولُ لِأَنَّ الْكُفَّارَ جَهَهُ غَوَايَتِهِمْ فِي الدُّنْيَا اثْنَانِ أَحَدُهُمَا اسْتِعْمَالُ أَرَائِهِمْ وَ أَهْوَائِهِمْ فِي أُمُورَاتِ الْآخِرَوِيَّةِ وَ تَرْكُ كَلِمَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ مُتَابَعَتِهِمْ وَ اسْتِعْمَالُ أَرَائِهِمْ فِي أَهْوَائِهِمْ

فَصَارَ هَذَا سَبَبَ الظُّلْمِ وَ الثَّانِيَةَ رِيَاثَتُهُمْ وَ تَكْبُرُهُمْ وَ أَحَدُ الْأُمُورِ وَ الظُّلْمُ فَأَحَدُهَا بِسَبَبِ أَهْوَائِهِمْ وَ خِيَالَتِهِمْ وَ هُوَ مِنْ فَوْقٍ وَ تَارَهُ مِنْ جَهَهُ شَهَوَاتِهِمْ وَ نَفْسَانِيَّاتِهِمْ وَ هُوَ مِنْ تَحْتٍ وَ لَمَّا كَانَ فِي ظَنِّهِمْ أَنَّ اسْتِعْمَالَ هَذِهِ الشَّهَوَاتِ سَبَبُ رَفْعَتِهِمْ عِنْدَ النَّاسِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : لَهُمْ ظُلْمٌ مِنْ تَحْتِهِمْ جَزِيًّا عَلَى عَقِيدَتِهِمْ فَالْحَاصِلُ أَنَّ عَذَابَهُمْ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ مِنْ جِهَتَيْنِ عَلَوِيٍّ وَ سِفْلِيٍّ أَمَّا الْعِلْوِيُّ مِنْ جِهَهُ ظُنُونُهُمُ الْفَاسِدَةِ وَ أَرَائِهِمُ الْبَاطِلَةِ وَ السَّفْلِيُّ مِنْ جِهَهُ

شَهَوَاتِهِمْ وَ عَضَّ بِهِمْ وَ (عَضَّهِمْ) فِي أَكْلِ أُمُورِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ التَّكْبُرِ وَ التَّجَبُّرِ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَ لَمَّا كَانَ هَذَا التَّجَبُّرُ وَ التَّكْبُرُ بِعَقِيدَتِهِمْ الْفَاسِدَةِ عِنْدَهُمْ اسْبَابُ الْعِزِّ وَ الرَّفْعَةِ جَزِيًّا عَلَى ظُنُونِهِمْ اسْتَعْمَلَ لَفْظَ الظُّلْمِ وَ أَمَّا مَا قَالَ الظُّلْمُ مِنْ تَحْتِ ظُلْمِهِ لِلْآخِرِينَ لِمَنْ فِي تَحْتِهِمْ فَهُوَ كَمَا تَرَى لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَهُمْ ظُلْمٌ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ ظُلْمٌ مِنْ تَحْتِهِمْ فَتَرْجِعُ الضَّمِيرُ الْأَوَّلُ إِلَى بَعْضِ وَ الثَّانِي إِلَى بَعْضٍ وَ هَذَا قَوْلُهُ تَعَالَى ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ أَقُولُ:

أُنظِرْ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى لِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يُخَوِّفُهُمْ وَيُحَذِّرُهُمْ مِنَ الْعَذَابِ بِشَرْحِ أَحْوَالِ الْكَافِرِينَ لَهُمْ لَثَلَا يَقَعُوا فِيهِ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِلْمُطِيعِينَ جَنَّةٌ وَ لِلْعَاصِينَ النَّارُ لَكَفَاهُمْ سَبَبًا لِلتَّقْوَى وَ الْإِطَاعَةِ . هَذِهِ الرَّأْفَةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ هَذِهِ الْخِطَابُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ وَ إِضَافَتِهِمْ إِلَيْهِ بِسَبَبِ التَّقْوَى وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا

الطَّاغُوتِ. الطَّاغُوتُ أَطْعُوتُ مِثْلَ رَحْمُوتٍ وَرَهْمُوتٍ فَقَدَّمَ اللَّامُ عَلَى الْعَيْنِ وَقَلَبَ الْفَافَ صَارَ الطَّاغُوتُ وَهُوَ اسْمٌ يُطْلَقُ عَلَى رَأْسِ كُلِّ ضَلَالَةٍ مِنَ الْأَصْنَامِ وَالشَّيْطَانِ وَالْكَفَّارِ وَ أَهْلِ الْبِدْعَةِ وَالْآرَاءِ وَالْأَهْوَاءِ وَ طَاغُوتٌ كُلُّ إِنْسَانٍ فِي الْبَاطِنِ هُوَ نَفْسُهُ وَ هَوَاهُ فَمَنِ اجْتَنَبَ طَاغُوتَ الظَّاهِرِ وَ أَجَابَ طَاغُوتَ الْبَاطِنِ فَظَاهِرُهُ مُسْلِمٌ وَ بَاطِنُهُ كَافِرٌ وَ هُوَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا أَيَّ آمَنُوا فِي الظَّاهِرِ بِاجْتِنَابِ طَاغُوتِ الظَّاهِرِ وَ مُتَابَعَتِهِ آمِنُوا بِاجْتِنَابِ

طَاغُوتِ الْبَاطِنِ وَ مُتَابَعَتِهِ وَ هُوَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاهِدُوا أَهْوَانَكُمْ كَمَا تُجَاهِدُونَ أَعْدَائَكُمْ وَ سَمَّاهُ الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله) جِهَادَ الْأَكْبَرِ بِقَوْلِهِ: مَرَحَبًا بِقَوْمٍ رَجَعُوا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقَالُوا وَ مَا جِهَادُ الْأَكْبَرِ فَقَالَ (صلى الله عليه و آله) أَعَدَى عِدُوكَ الَّذِي بَيْنَ جَنَّتَيْكَ وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ فِيهَا إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّهُ يَجِبُ الْكُفْرُ بِهِ وَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَلَمَّا كَانَ الْحُكْمُ لِمَنْ أَحَدَثَ حَدَثًا وَ أَرَادَ الصَّلَاةَ يَجِبُ عَلَيْهِ الطَّهَارَةُ أَمْرًا الْكِبْرَاءِ وَ الْمَشَايخُ مُرِيدِيهِمْ إِذَا أَرَادُوا السَّلُوكَ فِي الطَّرِيقَةِ بِغَسْلِ التَّوْبَةِ وَ يُلْقَوْنَهُمُ التَّوْبَةَ ثُمَّ يَدْخُلُونَهُمْ فِي الطَّرِيقَةِ. لَهُمُ الْبُشْرَى ، الْمُرَادُ إِذَا بَشَّرَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سُنَّةِ أَنْبِيَائِهِ بِالْوَحْيِ وَالْمَلَائِكَةِ عِنْدَ حُضُورِ الْمَيُوتِ أَوْ الْبِشَارَةَ الَّتِي يُبَشِّرُونَهُمْ بِهَا فِي سِلُوكِهِمْ وَ هِيَ مَنَامَاتُهُمْ وَ مُكَاشَفَاتُهُمْ وَ هُوَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَمَّا تَخَرُّوا وَ أَبَشَّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ . فَمَنْ مَاتَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِالْمَوْتِ الْإِخْتِيَارِيِّ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَ

يُبَشِّرُهُ بِالْبِشَارَاتِ وَ الْمُرَادُ مِنَ الْإِسْتِقَامَةِ هُوَ الْمَوْتُ فَبَشَّرَ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَ أَنَّمَا لَمْ يَقُلْ فَبَشَّرَهُمْ وَ جَاءَ الْمُظْهَرُ فِي مَكَانِ الْمُضَمَّرِ إِشْعَارًا بِأَنَّ هَذَا الْبَشْرُ مُخْتَصٌّ بِهِمْ بِسَبَبِ عِبَادَتِهِمْ وَ الْمُرَادُ

بَاتِّبَاعِ الْأَحْسَنِ إِنْ كَانَ الْمُرَادُ مِنَ الْقَوْلِ الْقُرْآنَ فَفِي الْقُرْآنِ يَسْتَمْعُونَ جِزَاءَ سَيِّئِهِ سَيِّئُهُ مِثْلُهَا وَالسُّنُّ بِالسُّنِّ وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ ثُمَّ يَسْتَمْعُونَ فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَيَتَّبِعُونَ الْأَحْسَنَ وَهُوَ الْعَفْوُ وَيَسْتَمْعُوا وَإِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ

يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ ، ثُمَّ يَسْتَمْعُونَ : وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَ هَكَذَا مَا فِي الْقُرْآنِ وَإِنْ أَرَادَ بِالْقَوْلِ مُطْلَقَ الْقَوْلِ كَلَامَ اللَّهِ أَوْ الْمَلِكِ أَوْ النَّاسِ فَالْمُرَادُ يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُهُ أَيِ الْأَبْعَدِ مِنْ ...

«تقریرات مرحوم حاج شیخ در تأیید اصفهان»

مورّخی درباره اصفهان مطالبی غیر موثّق نوشته بود مرحوم شیخ به این کیفیت نظریات مورّخ را رد می فرمایند: در تواریخ مذکور است شخصی از مرتاضین وارد اصفهان شد در وقت ورود نان برای خوردن پیدا نکرد، قدری نخود برشته و کشمش گرفت. وقت خواب دید که در شهر هفتاد بستر زنا گسترده شده است لذا از آن نخود و کشمش نیز نخورد. به شاگرد خود گفت شهری که در آن هفتاد بستر برای زنا گسترده باشد از مأكول آن شهر نباید خورد ولی چون خسته بودند شب را خوابیدند سحر به خواب ماند. صبح شاگرد مرتاض نخود و کشمش را به فروشنده برگرداند. فروشنده نخود و کشمش را پاشید هریک به جای خود رفت. آنگاه به شاگرد مرتاض گفت به استادت بگو که خوب بود آخر شب را هم می دیدی. شاگرد آمد و واقعه را به استاد گفت.

شبی دیگر نیز توقف کرد. در سحر دید هفتصد سجاده عبادت گسترده شده است. جناب مورخ هم خوب بود آن آخر شب را می دیدند.

اولاً نوشته اند از اصحاب حضرت قائم کسی در آنجا نیست و حال آنکه بزرگان نوشته اند یک مرد از اصفهان است و لِنِعْمِ مَا قَالَ:

چه خوش گفت فردوسی اندر نبرد

چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد

ثانیاً از مرتاضین مردانی در اصفهان بودند مانند:

۱- محمد بن یوسف معدان بنا، استاد علی بن سهل، ۲- علی بن سهل، ۳- صائن الدین ابن مسکویه، ۴- مجلسی اول در فقر، ۵- مجلسی دوم در شریعت، ۶- بزعم خود مورخ جناب نور علیشاه اصفهانی هم قطب و شیخ مرشدش حاج حسینعلی شاه اصفهانی.

و نیز خطاب به مورخ، نوشته اند: ایضاً می فرمائید الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ اما حدیث الدُّنْيَا مَرْزُوعَةُ الْآخِرَةِ را نشناخته اید و حدیث شخصی که مذمت دنیا می کرد و حضرت امیر(علیه السلام) به آن کس که مذمت دنیا می کرد، منافع آن را تذکر دادند. ایضاً تمسک ایشان به مثل دَجَال و ملتفت نبوده که مقام کمال در هر جا باشد هر چیزی را به حد کمال تکوین می کند بعضی ستاره زُحَل را نحس اکبر

گویند و حال آنکه آن کوکب امیرالمؤمنین علیه السلام است و هیچ سلطان یا مجتهدی و کاملی نیست که زُحَل بر او تصرف نداشته باشد. مثلاً در قریش اگر مثل ابا جهل و ابالهبی بوده مثل حمزه و محمدی (صلی الله علیه و آله) هم بوده است. اگر عُمَر بود علی علیه السلام هم بودند. پس اگر اصفهان دَجالی تربیت کنند کاملی

هم در همان درجه تربیت می کند و ایضاً اگر یک وقت کعبه بتکده بوده نقص

کعبه نباشد. اهل هر بلدی در هر زمانی به اقتضای اهل آن زمان خوب و بد می شوند یکی هم اصفهان است که به اقتضای زمان مردمی بد داشته و بعد که خوب شدند مثل آنها یافت نمی شود. اصفهان تخت فولادی دارد که بعد از زمین نجف مثل آن زمینی برای تربیت مرتاضین نیست. دیگر می فرمائید روایت **عَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ** مراد شهر نیست و شخص کامل است. اگر

بخواهیم چنین بگوئیم و باب تأویل را باز کنیم و دست از ظاهر عبارت برداریم از شریعت سید المرسلین هیچ باقی نخواهد ماند با وجود آنکه خود شما می نویسی از اثر دعای حضرت ابراهیم از سی نفر اولیاء الله خالی نیست باز می نویسی کلام خالی از اشکال نیست. اشکال از چه جهت؟ زیرا که هنگام ظهور حضرت هیچ کس از اصفهان ننوشته شما از کجا می فرمائید؟ یک نفر نوشته اند جواب را هم گفتم **عَلِيٍّ أَيُّحَالٍ حَفَظْتَ شَيْئاً وَغَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءٌ** و می ترسم یکی از اهل اصفهان جواب دیگری بدهد حقیر به آن طریقی که سید مرتضی کشمیری رحمه الله علیه وصیت نموده از طریق ادب تجاوز نمی کنم ولی خیلی خائفم که این عبارت به دست اصفهانی دیگری بیفتد و به تبع حمایتی از توجه ارواح اولیاء آنجا بنماید. در این اواخر شاه کافی ظهور

نمود که مثل شیخ محمد تقی صاحب حاشیه و ملّا علی اکبر ازه ای حلقه ارادت او را به گوش داشتند اگر چه تولد او جای دیگر بوده ولی تکمیل و تکامل او در اصفهان بوده. **مَخْلَصٌ**، تعصب خوب نیست بلی انسان که اشرف مخلوقات است اگر مُرد بوی تعفن او را هیچ مرداری ندارد و این سبب مذمت انسان نیست بلکه تعریف انسان است.

۱- توحید

قيل: إِنَّ كَلِمَةَ «الله» مُشْتَقٌّ مِنْ آلِهِ يَعْنِي مَنْ تَحَيَّرَ فِيهِ الْفِكْرُ وَالْأَوْهَامُ.

گویند: لفظ جلاله «الله» از سه حرف «آله» مشتق گردیده و الله به معنی وجودی است که افکار و اوهام در کُنه وی متحیر و سرگردانند.

سُئِلَ عَنِ الْإِمَامِ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ اللَّهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مَا أَحَاطَ بِهِ وَهْمُكَ وَ جَرَى فِيهِ فِكْرُكَ أَوْ أَصَيْفَتُهُ بِحَوَاسِّكَ فَاللَّهُ تَعَالَى شِدَائُهُ خِلَافُ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ أَوْ فِي شَيْءٍ فَقَدْ أَشْرَكَ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ مِنْ شَيْءٍ لَكَانَ مُحَدَّثًا وَلَوْ كَانَ فِي شَيْءٍ لَكَانَ مَحْضُورًا وَلَوْ كَانَ عَلَى شَيْءٍ لَكَانَ مَجْهُولًا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلُ أَنْ لَا تَتَّهَمَهُ وَقَالَ سُبْحَانَهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ وَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ».

یعنی: از امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در مورد خداوند متعال سؤال کردند، فرمود: هر چیز که قدرت واهمه تو آن را فرا گیرد و فکر تو

در آن، جاری شود و یا آنچه که آنرا به حواس خود نسبت دهی، خداوند غیر از آنست و سپس فرمود: آنکس که پندارد خداوند از چیزی یا بر چیزی و یا در چیزی است، بی شک، مشرک گردیده است زیرا اگر خدا از چیزی ناشی شده باشد به ناچار باید که حادث باشد و اگر در چیزی باشد، لاجرم محشور و محدود به آن چیز است و اگر بر چیزی باشد، پس مجهول و ناشناخته است و

نیز آن حضرت فرماید: توحید، آنست که در وهم تو درنیاید و عدل، آنست که خداوند را به ناروا متهم نسازی.

خداوند متعال خود در قرآن فرموده: «خدا بر همه چیز احاطه دارد.» و نیز فرموده: «به هر طرف که روی کنید، به وجه الله روی کرده اید.»

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری گوید:

نبینم در جهان مقدار مویی

که او را نیست با روی تو رویی

نهانی تو از پیدایی تست

خموشی تو از گویایی تست

همه در تو گم و از تو نشان نه

همه از تو پر و تو در میان نه

اگر اشیاء همین بودی که پیدا است

سؤال مصطفی کی آمدی راست

نه با حق، مهتر دین گفت الهی

به من بنمای اشیا را کماهی

خدا داند که این اشیا چگونه است

که در چشم من و تو واژگونه است

ز دنیا تا به عقبی نیست بسیار

پیامبر گرامی صلوات الله علیه فرمود: إِنَّ اللَّهَ اخْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا اخْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ وَأَنَّ الْمَلَأَ الْعَالِي يَطْلُبُونَهُ كَمَا أَنْتُمْ تَطْلُبُونَهُ» و نیز فرمود: «خَلَقَ الْعَقْلَ لِإِدَاءِ الْعُبُودِيَّةِ لِأَنَّ الْمَعْرِفَةَ الْأُلُوْهِيَّةَ». یعنی: خداوند متعال، همانگونه که از چشم ها در حجاب است، از عقول و ادراک نیز محتجب و در

پرده است و همانگونه که شما در طلب او بید، ساکنان عوالم عالی نیز در جستجوی او بید و نیز آن حضرت فرمود: آفرینش عقول به منظور اداء وظایف عبودیت و بندگی خداست نه برای راه یافتن به حقیقت الوهیت پروردگار.

وقال علی علیه السلام: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَا وَ مَنْ تَنَاهَا فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَيَّدَهُ وَ مَنْ حَيَّدَهُ فَقَدْ عَيَّدَهُ وَ مَنْ قَالَ فِيهِمْ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ» یعنی: «نخست پایه دین، شناخت خداوند است و کمال این شناخت، تصدیق و اقرار به وجود اوست و کمال این اقرار و تصدیق، یگانه و بی همتا دانستن اوست و کمال یگانه و بی همتا دانستن او، اخلاص نسبت به اوست و کمال این اخلاص، نفی چونی و چگونگی از اوست، چه هر صفت،

گواه آنست که جز موصوف است و هر موصوف، گواهی دهد که جز صفت است. پس هر کس که خدای را به صفتی موصوف دانست، همانا که برای او قرینی شناخت و هر که او را قرینی شناخت، هر آینه او را دو پنداشت، و هر که او را دو پنداشت، او را به اجزاء بخش کرد و هر کس که او را مرکب از اجزاء پنداشت، از شناخت او به دور افتاد و آنکس که از شناخت او به دور افتاد،

اشارت به او نمود و هر که او را مورد اشاره قرار داد، لاجرم او را محدود تصور کرد و هر که او را محدود پنداشت، او را به شمارش درآورد. آن کس که گفت: خدای در چیست؟ او را داخل در چیزی پنداشت و آن که گفت: خدای بر

چیست؟ مکانی را از او تملی پنداشت.»

آنچه حضرت فرمودند در حقیقت شرح سوره مبارکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» است که جمله اخیر اثبات توحید و جمله های پیش از آن نفی کثرت است.

بَابُ فِي الْوَلَايَةِ فِي تَفْسِيرِ الصَّافِي قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَادْخُلُوا الْبَابَ

سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً مَثَلُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْبَابِ مِثَالُ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَأَمْرُهُمْ أَنْ يَسْجُدُوا تَعْظِيمًا لِتَذَلُّكَ وَيَحْدُدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِيَعْتِهِمَا وَذِكْرَ مَوَالِيهِمَا.

در کتاب تفسیر صافی» از تفسیر برهان از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) ذیل آیه مبارکه «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً ...» (۱) آمده است: خداوند متعال در این آیه، محمد و علی را به باب، تمثیل کرده و بندگان خود را فرمان داده که به عنوان بزرگداشت و تعظیم، سجده کنند و بیعت خویش را

با رسول و ولایت در باطن خود تجدید کرده و موالات ایشان را در خاطره خود زنده نگهدارند.

در بیان اینکه در عالم یک اراده و یک فاعل بیش نیست و همه

موجودات محکوم اراده او هستند و مطیع و فرمانبردار او می باشند. قال سبحانه تعالی: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ يَعْنِي عَالَمٌ نَيْسَتِ هَسْتِ نِمَاسْتِ» «إِلَّا وَجْهَهُ» که هست حقیقی است هَالِكٌ در اینجا اسم فاعل است و معنای مفعولی می دهد یعنی همه اشیاء نیستند مگر وَجْهَهُ الله.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ أُو

چون نبی در وجه او هستی مجو

هر که اندر وجه ما باشد فنا

كل شئ هالك نبود ورا

ص: ۱۱۰

زانکه در است او از آگذشت

هر که در آست او فانی نگشت

« أَلَا لَهُ الْحُكْمُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » یعنی آگاه باش که حکم و اراده و فعل همه از برای حق است و بس کما قال سبحانه: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۱): «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (۲)

آنگاه می فرماید « وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » یعنی باز گشت همه به سوی اوست که می فرماید وقت مرگ که رجوع به سوی حق است «ضَلَّ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» می بینند غیر حق همه هیچ بوده است. لذا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: الدُّنْيَا حُلْمٌ النَّائِمُ دُنْيَا خَوَابِ آدَمَ خَوَابِ آدَمِ وَتَقْتِي بَيْدَارٌ شُودِ مِي بَيْنِدُ هَرُ چِه دِيدِه دَرِ عَالَمِ خَوَابِ آزِ خَوْبِ وَ بَدِ آثِرِي آزِ آنِ نِيَسْتِ. « مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ »

حاش لله آيش شاء الله كان

حاکم آمد در مکان و لامکان

هیچکس در ملک او بی امر او

در نیفزاید سر یک تار مو

ملک ملک اوست فرمان آن او

کمترین سگ بر درش شیطان او

در دعای یا مَنْ تُحَلُّ مَرْوِي عَنِ السَّجَادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ جَرَى بِقُدْرَتِكَ الْقَضَاءُ، وَ مَضَتْ عَلَيَّ إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ. فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَ يَارَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ.. یعنی جاری گشته است به سبب قدرت تو قضا و قدر و گذشته است همه امور عالم به اراده تو. پس همه چیز به محض مشیت تو بی نیاز به گفتنت فرمانبردار است و به محض اراده ات بدون گفتن نه

عمل نمی شود.

ص: ۱۱۱

۱- سوره الرعد، آیه ۱۸.

۲- سور صافات، آیه ۹۶.

فاعل همه اراده ها خداوند است. در حدیث قدسی وارد است یا فاعِلُ كُلِّ ارَادَةٍ هِرْ صَاحِبِ رُوحِیْ كِه ارَادَهْ دَرِ اَو بَاشَد فَاعِلْ
آن خداوند است و ثواب و عقاب به نیت است خداوند فرماید «لَمَّا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ فِي اللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا
كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ».

در زمین ها و آسمانها ذره ای

پر نجبانند نگردد پره ای

جز به فرمان قدیم نافذش

شرح نتوان کردو جلدی نیست خوش

هیچ برگی می نریزد از درخت

جز به حکم و امر آن سلطان بخت

حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: اِعْمَلُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنْ عَلَيْكُمْ رَصَدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ ، و عُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ ، و
حُفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ. بدانید ای بندگان خدا به درستی که از برای شما مراقب و مواظبینی از درون خودتان می باشد
و جاسوسهائی از اعضاء و جوارح شماست و حافظ راستگوئی است که حفظ می کند اعمال شما را و آنها به تعداد نفس
خلایق می باشند.

ای نموده ضدّ حق در فعل و درس

در میان لشکر اوئی بترس

جزو جزوت لشکر او در وفاق

مر تو را اکنون مطیعند از نفاق

گر بگوید چشم را کو را فشار

درد چشم از تو برآرد صد دمار

ور به دندان گوید او بنما وبال

پس بینی تو ز دندان گوشمال

باز کن طبّ را بخوان باب العِلل

تا بینی لشکر تن را عمل

چونکه جان جان هر جزوت وی است

دشمنی با جان جان آسان کی است

خود رها کن لشکر دیو و پری

کز میان جان کتندم صفدری

ص: ۱۱۲

جائی دیگر می فرماید:

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله مان از باد باشد دمبدم

همانطور که حرکت شیر نقش پرچم از باد است و از خود هیچ حرکت و اراده ای ندارد حرکت همه موجودات عالم که نقش قدرت خداوندند به اراده و خواست اوست. کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» (۱)

خداوند است که شما را سیر می دهد در زمین و دریا. این است معنای لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. هر حرکت و سکونی در عالم به مشیت و اراده اوست. تمام اسباب عالم حکم تیشه و ازّه دست نجار را دارد که از خود نه اراده و نه حرکتی دارند. باز فرماید: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۲) یعنی

حتی تیت در عمل را هم حق الهام می نماید.

دیده ای باید سبب سوراخ کن

تا حجب را برکنند از بیخ و بن

تا مسبب بیند اندر لامکان

هرزه بیند جهد و اسباب و دکان

از مسبب می رسد هر خیر و شر

نیست اسباب و وسایط ای پدر

جمله قرآن است در قطع سبب

عزّ درویش و هلاک بولهب

دوست محترم آقای دکتر علی خامسی پور نقل نمودند روزی در

تلویزیون آمریکا فیلمی نشان دادند جهت ادامه حیات نژادی از شیرها که

ص: ۱۱۳

نسلشان در حال انقراض بود تحقیق گردد. محققى که انتخاب شده بود مدت‌ها مراقب حال این حیوانات بود و از تمام حرکات آنها فیلمبرداری می کرد. نشان می داد شیرى زاید و بچه هایش به تدریج بزرگ شده به سن شکار رسیدند.

روزی یکی از بچه ها برای اولین بار جهت صید از محل زندگی خود خارج گردید. یک هفته تمام به تلاش گذشت و این حیوان نتوانست حتی موشی هم شکار کند. ناگهان همانطور که خوابیده بود و اطراف را تحت نظر داشت از دور بچه آهوئی پیدا شد در حالیکه دو عدد کفتار در حال حمله به او بودند و مادر بچه آهو نیز از فاصله زیادى با اضطراب به بچه اش نگاه می کرد. شیر

جوان که این منظره را دید با آن حالت گرسنگی غرّشى نموده به کفتارها حمله کرد. کفتارها از ترس فرار کردند آنگاه شیر جلو رفته بچه آهو را به دندان گرفت برد نزدیک مادرش گذاشت و دوباره به جای خودش برگشت. پس می بینیم امر، امر اوست و اراده ما، اراده اوست و همه محکوم اراده حقّند. تا اراده حق تعلق نگیرد خفّاشی پشه ای نخورد و شیرى آهوئی را.

در زمان جنگ جهانی دوم روسها در تبریز بولتنی چاپ می کردند که اخبار هفته را در آن می نوشتند. مرحوم آقای هاشم آتشیان که از پناهندگان روسی در زمان بلشویکی و معلم زبان روسی در ایران بود تعریف می کرد در یکی از این بولتن ها نوشته شده بود در شب دوشنبه ای در باشگاه افسران روسی افسری در جلسه گفت مدتی است برای من مطلبی کشف شده و آن اینست که در عالم یک قدرت بیش نیست و هر چه در عالم واقع می شود به خواست و اراده آن قدرت است حتی فشنگی که از یک اسلحه خارج می شود تا او نخواهد منفجر نمی شود و من این مسئله را امتحان کرده ام اسلحه خودم را به پیشانیم می گذارم و هر چه ماشه را فشار می دهم منفجر

نمی شود ولی به محض اینکه سر اسلحه را به طرف خارج نگاه می دارم گلوله خارج می شود. در این موقع با انکار سایر افسران مواجه می شود لذا بر سر مبلغ هزار تومان با آنها شرط بندی می کند. بعد اسلحه اش را به پیشانی گذاشته هر چه ماشه را فشار می دهد عمل نمی کند، همینکه اسلحه را به طرف خارج

سالن نگه می دارد و ماشه را می کشد عمل می کند. افسران دیگر می گویند ما قبول نداریم و باید با اسلحه خودمان امتحان کنیم. چند افسر بلند می شوند و یکی یکی امتحان نموده وقتی اسلحه را روی پیشانی آن افسر می گذارند.

اسلحه عمل نمی کنند ولی وقتی سرش را به طرف خارج می گیرند فشنگ منفجر می شود و به این ترتیب آن افسر شرط را می برد. ساعت دوازده شب جلسه خاتمه یافته افسران از باشگاه خارج می شوند. آن شب نوبت کشیک با همان افسر بوده است، لذا برای سرکشی به پاسگاههای اطراف سوار ماشین شده می رود. در بین راه صدای سالداتی را می شنود که در روز گذشته به خاطر خطائی که مرتکب شده از طرف او در زندان محبوس گردیده لذا ماشین را نگه داشته پیاده می شود می بیند همان سالدات است. سؤال می کند چه کسی تو را از زندان مرخص نموده و همانطور که سرگرم گفتگو با او بوده

ناگهان سالدات اسلحه اش را به طرف او نشانه گرفته و تیری رها نموده باعث مرگ آن افسر می شود. «سُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ»، معلوم می شود که آن افسر در توحید کامل شده بوده و چون کمال خود را طی کرده به رحمت حق واصل گردیده است.

اشعار زیر که در توحید و آداب سیر و سلوک الی الله است از حدیقه سنائی نقل شده:

یا علی

هر چه جز دوست آتش اندر زن

آنگه از آب عشق سر بر زن

داده خود سپهر بستاند

نقش الله جاودان ماند

نگذارد فلک به تو جاوید

رنگ زرد و سیاه و سرخ و سفید

هست حق جز به نیست نگراید

زاد این راه نیستی باید

چون شوی نیست سوی حق پوئی

تابوئی هست راه دق جوئی

تا تو از نیستی کله نهی

روی را در بقا بره نهی

نوش دان هر چه زهر او باشد

لطف دان هر چه قهر او باشد

باشد از مادران ما بر ما

هم حجامت نکو و هم خرما

هر چه هست از بلا و عافیتی

خیر محض است و شر عاریتی

جز به فضلش به راه او نرسی

وار چه در طاعتش قوی نفسی

بر در حق بگرد زاری گرد

که به زاری شوی در این در فرد

هر چه هست ای عزیز هست از اوی

بود تو چون بهانه یاوه مگوی

بی تو گلُ مسجد است و با تو کنشت

با تو دل دوزخ است بی تو بهشت

جور با حکم او همه داد است

عمر بی یاد او همه باد است

رهبرت اول ار چه یاد بود

رسد آنجا که یاد باد بود

حاضر آنکه شوی تو در مأمّن

حاضر دل بوی نه حاضر تن

هر که شد لحظه ای از خود خشنود

سالها بند شد با آتش و دود

مُردگی جهل و زندگی دین است

هر چه گفتند مغز آن این است

آن کسانی که مرد این راهند

از غم جان و دل نه آگاهند

چون گذشتی ز عالم تک و پوی

تا دم آدمی ز تو نرمد
صبح دینت ز شرق جان ندمد
سرد و گرم زمانه ناخورده
نرسی بر در سراپرده
با حیات تر دین برون ناید
شب مرگ تو روز دین زاید
نوری از بایزید بسطامی
از پی طاعت و نکونامی
کرد نیکو سؤالی و بگریست
گفت پیرا بگو که ظالم کیست
پیر وی مرد را جواب بداد
شربت وی هم از کتاب بداد
گفت ظالم کسیست یک روزی
که یکی لحظه در شبان روزی
کند از غافلی فراموشش
نبود بسنده حلقه در گوشش
گر فراموش کردیش نفسی
ظالمی هرزه نیست چون تو کسی
آنچنان یاد کن که از دل و جان
بشوی غایب از زمین و زمان

یاد دار این سخن از آن بیدار

مرد این راه حیدر کرار

فَاعْبُدِ الرَّبَّ فِي الصَّلَاةِ تَرَاهُ

وار نباشی چنین تو واغوثاه

آنچنانش پرست در کونین

که همی بینیش بِرَأْيِ الْعَيْنِ

گر چه چشمت و را نمی بیند

خالق تو همی تو را بیند

ذکر جز در ره مجاهده نیست

ذکر در مجلس مشاهده نیست

گفت مرد خرد در این معنی

که سخنهای اوست چون فتوی

خفته اند آدمی ز حرص و غلو

مرگ چون رخ نمود فانتبهوا

خلق عالم همه به خواب درند

همه در عالم خراب درند

آن حیاتی که پیش از این باشد

رسم و عادت بود نه دین باشد

ورنه دینی کز این حیات بود

دین نباشد که تراهات بود

دین و دولت دَرِ عدمِ زدن است

کم زدن از برای کم شدن است

جهاد کن تا ز نیست هست شوی

و از شرابِ خدای مست شوی

ص: ۱۱۷

کفر و دین پرور روان تو اوست

اختیار آفرین جان تو اوست

با خدای ایچ نیک و بد بس نیست

با که گویم که در جهان کس نیست

حق تو را حافظ و تو خود غافل

اینت بی عقل ظالم و جاهل

به ز تو داند آنچه در دل تست

زانکه او خالق دل و گل تست

آنچه در خاطر تو او داند

لفظ ناگفته کار میراند

شادی آرست و غمگسار خدای

راز دانست و رازدار خ دای

آنچه او بهر آدمی آراست

آرزوش آنچه نداند خواست

هر که او نیست هست داند کرد

هست را نیست هم تواند کرد

او تو را بهتر از تو داند حال

تو چه کردی بکرد هزل و محال

قائل او بس تو گنگ باش و مگوی

طالب او بس تو لنگ باش و مپوی

گر گناهی همی کنی اکنون

آن گناه از دو حال نیست برون

گر ندانی که می بداند حق

گویمت اینت کافر مطلق

ور بدانی که می بداند و پس

می کنی اینت شوخ دیده و خس

خود گرفتم کسیت محرم نیست

حق بداند حق از کسی کم نیست

عفو او گیرم ار بیوشاند

به ز تو علمش آن همی داند

توبه کن زین شنیع کردارت

ور نه بینی به روز دیدارت

همه را روح و روز و روزی از اوست

نیک بختی و نیک روزی از اوست

روزی هریکی پدید آرد

در انبار خانه مهر نکرد

کافر و مؤمن و شقی و سعید

همه را روزی و حیات جدید

نان و جان تو در خزینه اوست

تو نداری خبر دینه اوست

روزی تو اگر به چین باشد

اسب کسب تو زیر زین باشد

با تو را نزد او برد به شتاب

و ار نه او را بر تو تو در خواب

ص: ۱۱۸

با تو زانجا که لطف یزدان است

کرو نان به دست تو جان است

جان بی نان به کس نداد خدای

زانکه از نان بماند جان برجای

این کرو سخت دار و نان میخور

چون کرو رفت قوت جان میخور

روزی تست بر علیم و قدیر

توز میرو و کیل خشم مگیر

آن زمانیکه جان ز تن برمد

تو یقین دان که روزیت نرسد

روزیت از در خدای بود

نه ز دندان و حلق و نای بود

ابر اگر نم نداد یک سالت

سخت شوریده بینم احوالت

بی سبب رازقی یقین دانم

همه از تست نانم و جانم

کار تو جز خدای نگشاید

به خدای ار ز خلق هیچ آید

تا توانی جز او به یار مگیر

خلق را هیچ در شمار مگیر

خلق را هیچ تکیه گاه مساز

جز به درگاه او پناه مساز

کین همه تکیه جایها هوس است

تکبه گه رحمت خدای بس است

با الف هست باو تا همراه

باو تا بُت شمر الف الله

چون نداری خبر ز راه نیاز

در حجابی بسان مغز پیاز

اول از بهر عشق دل جویش

سر قدم کن چو کلک و می جویش

تا بدانجا رسی بچست درست

که بدانی که می نباید جست

نیک و بد خوب و زشت یکسان گیر

هر چه دادت خدای در جان گیر

تا تو را بود با تو در ذاتست

کعبه با طاعتت خرابات است

نیست کن هر چه راه و رای بود

تات دل خانه خدای بود

ای خرابات جوی پر آفات

پسر خر توئی و خرآبات

این همه علم جسم مختصر است

علم رفتن به راه حق دگر است

تا بُود بود تو خرد تیره است

چشم عقلت از آن جهان خیره است

ص: ۱۱۹

نفس تُست آنکه کفر و دین آورد

لاجرم چشم رنگ بین آورد

این همه علم جسم مختصر است

علم رفتن به راه حق دگر است

علم آنکش نظر ادق باشد

علم رفتن به راه حق باشد

چیست این راه را نشان و دلیل

این نشان از کلیم پرس و خلیل

وار ز من پرسی ای برادر هم

باز گویم صریح نی مبهم

علم جسم از سر زبان باشد

علم رفتن به راه جان باشد

چیست زاد چنین ره ایغافل

حق بادیدن بریدن از باطل

روی سوی جهان حی کردن

عقبه جاه زیر پی کردن

جاء و حرمت ز دل رها کردن

پشت در خدمتش دو تا کردن

تنقیت کردن نفسوس از بد

تقویت دادن روان بخرد

رفتن از منزل سخن کوشان
برنشستن به صدر خاموشان
رفتن از فعل حق سوی صفتش
وز صفت زی مقام معرفتش
آنگه از معرفت به عالم راز
پس رسیدن به آستان نیاز
پس از او حق نیاز بستاند
چون نیازش نماند حق ماند
در تن تو چو نفس تو بگداخت
دل به تدریج کار خویش بساخت
با نیاز آنگهی که گردی یار
دل برآرد ز نفس تیره دمار
در درون تو نفس دل گردد
زان همه کرده ها خجل گردد
راست گفت آنکه گفت از سر حال
گفت دَعْ نَفْسَكَ اِی پسر و تعال
از تو تا دوست نیست ره بسیار
ره توئی سر بزیر پای درآر
از ورای خرد سخن زوگو
وردت این لا اله الا هو

هر چه جز دوست آتش اندر زن

آنگه از آب عشق سربرزن

هر چه جز حق بسوز و غارت کن

هر چه جز دین از او طهارت کن

ص: ۱۲۰

ای صف آرای جمع درویشان

و ای نگهدار درد دل ریشان

نیک درمانده ام به دست نیاز

کارم ای کارساز خلق بساز

چه کنم زحمت توئی و دوئی

چون یقین شد که من منم تو توئی

بد و نیکم همه توئی یا رب

و از تو خود بد نیابد اینت عجب

بارانی که بیخرد نبود

و آن آنی که آن خود نبود

هیچ خودبین خدای بین نبود

مرد خود دیده مرد دین نبود

گر تو مرد شریعت و دینی

یک زمان دور شو ز خودبینی

بی ریاضت نیافت کس مقصود

تا نسوزی تو را چه بید و چه عود

فرخ آنکو همه طعام و شراب

از مسبب ستد نه از اسباب

دیگران غافلند تو هشدار

واندر این ره زبانت خامش دار

آدمی نیست کش ریاضت نیست

پیش دانا و را افاضت نیست

گفته از بهر خدمت درگاه

امر با عقلها أطيعوا الله

کار دین خود نه سرسری کاریست

دین حق را همیشه بازاری است

دین حق تاج و افسر مرد است

تاج نامرد را چه در خورد است

ای خوشا راه دین و امر خدای

از گل تن برو بر آر دو پای

در ره جبر و اختیار خدای

بی تو و با تو نیست کار خدای

همه از کار کرد الله است

نیکبخت آنکسی که آگاه است

اندرین ره ز داد و دانش خویش

ره رو و رهبری کن و مندیش

داند آنکس که خُرده دان باشد

کانچه او کرد خیرت آن باشد

خیر و شر نیست در جهان اصلا

نیست چیزی از آن نهان اصلا

هر چه در خلق سوزی و سازيست

اندر آن مر خدای را رازيست

ای بسا شیرکان ترا آهوست

و ای بسا درد کان تو را داروست

ص: ۱۲۱

که کند با قضای او آهی
جز فرومایه ای و گمراهی
آه تو با قضای او باد است
با قضایش دل تو ناشاد است
با قضا مر تو را چه نیست رضا
شناسی خدای را به خدا
حکم تقدیر او بلا نبود
هر چه آید به جز عطا نبود
جز رضای حق آنچه راحت تست
آن نه راحت که آن جراحت تست
تلخ و شیرین چو هر دو زو باشد
زشت نبود همه نکو باشد
چون سر عشق آنجهان دارند
همچو شمع اند سوز جان دارند
آن اوئی تو کم ستیز بر او
گر گریزی از او گریز در او
راه دین صنعت و عبارت نیست
جز خرابی در عمارت نیست
سیلی کزد و دست دوست خوری
همچو بادام بی دو پوست خوری

جان و اسباب از او عطا داری
پس دریغش از او چه را داری
وقف کن جسم و مال را بر غیب
تا بوی چون کلیدش اندر جیب
خیز کن ما رَمَيْتُ را از بر
باز دان إِذْ رَمَيْتَ سِرَّ قَدَر
کین همه رنگهای پر بیرنگ
خم وحدت کند همه یکرنگ
پس که یکرنگ شد همه او شد
رشته باریک شد چه یکتو شد
بندگی نیست جز ره تسلیم
ورندانی بخوان تو قلب سلیم
چند پرسی که بندگی چه بود
بندگی جز فکندگی نبود
هست در دین هزار و یک درگاه
کمترش آنکه بی تو دارد راه
آنکه دلهای آشنا دارند
دل ز چون و چرا جدا دارند
که نبشته است بر تو سود و زیان
امر قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا بر خوان

چون ز بالا بلا نهد به تو روی

رو تو الله گوی و آه مگوی

حکم حق چون سوی تو کرد نگاه

هان هان زود بسته کن ره آه

ص: ۱۲۲

با قضا سود کی کند حذرت

خون مگر دان به بیهده جگرت

دست و لب زیر حکم مبدع کل

پنجه سرو ساز و غنچه گل

هر چه جز حق بود تو آن میپذیر

دل ز اغیار جملگی برگیر

روی چون شمع پیش او خوشدار

کمر از آب تاج از آتش دار

چون خلیل آن خویشتن بگذاشت

آتش از فعل خویش دست بداشت

آری آری چو دوست آن باشد

نار نمرود بوستان باشد

ذِكْرُ كَلَامِ الْمَلِكِ الْعَلَامِ يُسَهِّلُ الْمَرَامَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهْلُ الْقُرْآنِ هُمْ أَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ.

دل مجروح را شفا قرآن

دل پردرد را دوا قرآن

اصل ایمان و رکن تقوی دان

کان یاقوت و گنج معنی دان

تو ز قرآن نقاب او دیدی

حرف او را حجاب او دیدی

پیش نااهل چهره نگشاده است

نقش او پیش او براستاده است
حرف را ز آن نقاب خود کرده است
که ز نامحرمی تو در پرده است
تو همان دیده ای ز صورت آن
کاهل صورت ز صورت سلطان
صورت از عین روح بیخبر است
تن دگر دان که روح خود دگر است
که نبینند همچو بیداران
ذات او خفتگان و طراران
تا برون ناید از حدت انسان
کی برون آید از حروف قرآن
نشود دل ز حرف قرآن به
نشود بز بجهجی فربه
رهبر است اوی و عاشقان راهی
رسن است او و غافلان چاهی
در بن چاه جانت را وطن است
نور قرآن به سوی او رسن است
کس نداند دو حرف از قرآن
با چنین دیده در هزار قران
راه دین صنعت و عبارت نیست

این صفات از کلام حق دور است

ضمن قرآن چه دُرّ منثور است

مقری زاهد از پس یکدانگ

همچو قمری دو مغزه دارد بانگ

قول باری شنو هم از باری

که حجاب است صنعت قاری

مرد عارف سخن ز حق شنود

لاجرم ز اشتیاق کم غنود

طبع را از غنا مگر دان شاد

که غنا جز عنا نیارد یاد

در طریقی که شرط جان سپریست

نعره بیهده خری و تریست

مرد دانا به جان سماع کند

حرف و ظرفش همه وداع کند

همه خواهی که باشی او را باش

بر او سوی خویش هیچ مباح

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد

که دارالملک ایمان رامجرد ببیند از غوغا

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا أَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ خَلْقًا وَآخِرُهُمْ بَعَثًا

احمد مُرْسَل آن چراغ جهان

رحمت عالم آشکار و نهان

آدمی زنده اند از جانش

انبیا گشته اند مهمانش

او سری بود و عقل گردن او

او دلی بود و انبیا تن او

هیچ سائل به خُشندی و به خشم

«لا» در ابروی او ندیده به چشم

او چه موسی علی ورا هارون

هر دو یکرنگ از درون و برون

خاک او باش پادشاهی کن

آن او باش و هر چه خواهی کن

قال النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ
عَلِيٌّ بَابُهَا

آنکه در شرع تاج دین او بود

وانکه تاراج کفر و کین او بود

نامش از نام یار مشتق بود

هر کجا رفت همرهش حق بود

ص: ۱۲۴

مرنبی را وصی و هم داماد

جان پیغمبر از جمالش شاد

شرف شرع و دایه دین او

صدف دُرّ آلِ یس او

صدف صد هزار بحر دلش

شرف صد هزار عرش گلش

این برهنه شده ز زحمت ظرف

وان برون آمده از پرده حرف

تا بدان حد شده مکرم بود

لو کُشِفَ مرو را مسلّم بود

هر که تن دشمنست یزدان دوست

داند الرّاسِخونَ فی العلم اوست

بحر علم اندرو بجوشیده

چاه را به ز مستمع دیده

حیدری کش خدای خواند شیر

کی زدی بر معاویه شمشیر

شیر روباه را نیازارد

لیک صد گور زنده نگذارد

عشق را بحر بود و دین را کان

شرع را دیده بود دین را جان

مرتضائی که کرد یزدانش

همره جان مصطفی جانش

هر دو یک قبله و خردشان دو

هر دو یک روح و کالبدشان دو

هر دو یک دُر ز یک صدف بودند

هر دو پیرایه شرف بودند

دو رونده چه اختر گردون

دو برادر چه موسی و هرون

از پی سائلی به یک دو رغیف

سوره هَلْ أَتَى و را تشریف

با کسی علم دین نگفت استاخ

زانکه دل تنگ بود و علم فراخ

سائلان را به آشکار و نهفت

جز به اندازه سر شرع نگفت

قوت حسرتش ز فوت نماز

داشته چرخ را ز گشتن باز

تا دگر باره بر نشاند بزین

خسرو چرخ را تهمتن دین

تا نیکشاد علم حیدر در

ندهد سنت پیمبر بر

در سرای فنا و کشور دین

حیدر ملک بود و کوثر دین

نائب کردار حیدر بود

صاحب ذوالفقار حیدر بود

ص: ۱۲۵

تنگ از آن شد بر او جهان سترک

که جهان تنگ بود و مرد بزرگ

سِرِّ أحرار حیدر کزّار

سرفراز مهاجر و انصار

خصم او میغ بود و او خورشید

چه محل میغ را بر خورشید

نه علی از خسان زبون بودی

شیر با گاو میش چون بودی

دل هر که از محبتش خالیست

نه دلست آن که زرق و محتالیست

دل انکو به مهر او پیوست

از عوانان روز حشر برست

داد حق شیر این جهان همه را

جز فطامش نداد فاطمه را

جانب هر که با علی نه نکوست

هر که گو باش من ندارم دوست

هر که او با علیست دین میدان

ور نه چون نقش پارگین میدان

فِي مَدَمِّهِ أَهْلِ التَّعَصُّبِ وَ نَصِيحِهِ النَّاسِ

هیچ را در جهان ز علم و ز ظن

بیخرد وار پشت پای مزن

از برای قبول عامه مناز

بیخبروار خیره مهره مبار

بهر مستی خرآب شرع مبر

بی که و پنبه دانه گاو مخر

گر تو را از نهاد خود خبر است

درد باید که درد راهبر است

کار کن کار بگذر از گفتار

کاندر این راه کار دارد کار

گفت کم کن که من چه خواهم کرد

گوی کردم مگو که خواهم کرد

فی المجاهده

گفت روزی مرید با پیری

که در این راه چیست تدبیری

کار این راه بر مجاهده نیست

در ره جهد خود مجادله نیست

کار توفیق دارد اندر راه

نرسد کس به جهد سوی اله

پیر گفتا مجاهدت کردی

شرط شرعش بجای آوردی

جملگی بنده کی بسر بردی
پای در شرط شرع بفشردی
شد یقینم که ناجوان مردی
در رهش بد زنی نه بد مردی
آنچه بر تست رو بجا آور
و از سخنهاى جاهلان بگذر
بندگی کن تو جهد خود می کن
راه رو راه و پیش میار سخن
جهد بر تست بر خدا توفیق
زانکه توفیق و جهد هست رفیق

□
تقوی

کانکه بی تقویست در ره دین
آدمی نیست هست دیو لعین
در مناجات با خدا موسی
گفت با کردگار ویا مولی
از هر آنچه آفریدی از هر لون
چیست بهتر ز خلقها در کون
گفت کز خلقها ایا موسی
نیست بهتر به عالم از تقوی
سر هر طاعتی یقین تقویست □

مَتَّقِي شَاهِ جَنَّةِ الْمَأْوِيَّتِ

زاد این راه عجز و خاموشیست

قوتِ قوتِ مرد کم کوشیست

رهروان را چه درد راهبر است

آنکه را درد نیست کم ز خر است

آن یکی خیره ز اشتری پرسید

که مر او را چنان مسخر دید

که چرا با چنین قد و قامت

کودکی را همی کنی طاعت

داد اشتر جواب و گفت ای مرد

من شدستم چنین منابع درد

من خود از کودک ار چه بیخبرم

بمهار و رسن همی نگرم

درد کرده است مرا کردی

من شدستم متابع دردی

هر کرا درد راهبر نبود

مرد راز آن جهان خبر نبود

مرد را درد عشق راهبر است

آتش عشق مونس جگر است

کار بی علم بار و بر ندهد

تخم بی مغز بس ثمر ندهد

ص: ۱۲۷

درد بی علم تخم در شوره است

علم بی درد سنگ در کوره است

دانشی کان فزون ز کار بود

همچو در دیده انتشار بود

علم را چون تو خوانی از بازیش

آلت جاه و ساز ره سازیش

کشد آن علم جانت در امواج

بدل تاج دین کند تاراج

باز اگر علم مر تو را خواند

بر براق بنات بنشانند

علم کز بهر باغ و راغ بود

همچو مسر دزد را چراغ بود

علم کز بهر حشمت آموزی

حاصلش رنج دان و و بد روزی

زانکه جان آفرین چو جان نبود

علم خوان همچو علم دان نبود

نیک خواند و لیک بد گردد

ره برد لیک گرد خود گردد

نز پی کار داشت علم ابلیس

داشت بهر تکبر و تلبیس

قدر دین تو دیو به داند

که دهد عشوه دینت بستاند

تو ز ابلیس کمتری ای خر

زانکه تو دین فروشی او دین خر

هر که را مست کرد گفتارش

تا ابد کس ندیده هشیارش

در ره او سخن فروشی نیست

در رهش بهتر از خموشی نیست

در رهش رنج نیست آسانی است

بی زبانی همه زباندانی است

این سخنها نجات من باشد

زانکه توحید ذوالمنن باشد

شادمان مصطفی و یارانش

زانکه هستند دوستدارانش

چار یار گزیده اهل ثنا

بر تن و جانشان ز بنده دعا

مرتضی و بتول و دو پسرش

آنکه سوگند من بود به سرش

نخورم غم گر آل بوسفیان

نشوند از حدیث من شادان

چون ز من شد خدای من خشنود

مصطفی را از من روان آسود

ص: ۱۲۸

خِتِصَاصِ شَيْخِ مُفِيدٍ : عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ كُنْتُ بِبَغْدَادٍ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ الْقَاضِي وَ عِنْدَهُ فَقَالَ لَهْ إِنِّي دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ الْكُوفِيَّ فَجَلَسْتُ إِلَى بَعْضِ أَسَاطِينِهِ لِأَصِلِّي رَكَعَتَيْنِ وَإِذَا خَلْفِي امْرَأَةٌ أَعْرَابِيَّةٌ بَدَوِيَّةٌ وَعَلَيْهَا شَمْلَةٌ وَ هِيَ تُنَادِي يَا مَشْهُورًا الدُّنْيَا يَا مَشْهُورًا فِي الْآخِرَةِ يَا مَشْهُورًا فِي السَّمَوَاتِ وَيَا مَشْهُورًا فِي الْأَرْضِينَ جَهَدَتِ الْجَبَابِرَةَ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِكَ وَ إِخْمَادِ ذِكْرِكَ فَابَى اللَّهُ لِنُورِكَ الْأَضْيَاءَ وَلِذَلِكَ الْأَعْلُوَا (فَابَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَكَ وَ يُيُوحَ بِذِكْرِكَ) وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ قَالَ فَقُلْتُ يَا أُمَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ هَذَا الَّذِي تَصَفَيْتَهُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ قَالَتْ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي لَا يَجُوزُ التَّوْحِيدُ إِلَّا بِوِلَايَتِهِ قَالَ فَالْتَفَتُّ إِلَيْهَا فَلَمْ أَرَ أَحَدًا.

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از محمد بن محمد واسطی روایت کرده که گفته است: در بغداد، نزد محمد بن سماعه قاضی شهر بودم و مردی نیز در جلسه حضور داشت، نامبرده گفت: به مسجد کوفه رفتم و در کنار یکی از ستونها نشستم که دو رکعت نماز بگذارم. ناگه زنی از اعراب بیابانی را در پشت سر خود یافتم که عبائی بر سر داشت و مکرر این جمله را می گفت: ای کسی که مشهور در دنیا و مشهور در آخرتی، ای آنکه مشهور در آسمانها و مشهور در زمینهای، ستمگران و زورمندان چه کوششها کردند تا نور تو را خاموش کنند و یاد تو را از خاطره ها بُزدایند، اما اراده خداوند این بود که نور تو را هر روز افزونتر و نام و یاد تو را هر زمان، پرآوازه تر و بلند تر سازد هر چند

که مشرکان را ناپسند و مکروه باشد.

به او گفتم: ای کنیز خدا، مقصودت چه کسی است و کرا بدینگونه ستایش و تحسین می کنی؟

زن گفت: مقصودم، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است، همان کسی که توحید، جز به ولایت او اساس و سامانی نمی گیرد. مرد گفت: پشت سر خود را نگریستم اما شگفتا که هیچکس را در آنجا ندیدم.

فی مشارق الأنوار: وَ كَيْفَ يَعْرِفُونَ النَّاسَ عَلِيًّا وَ يُحِيطُونَ بِهِ خَبْرًا وَ ذَلِكَ بَابٌ قَدْ سَيَدَّ النَّبِيُّ طَرِيقَ الْوُصُولِ إِلَيْهِ فَقَالَ (صلى الله عليه و آله) وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا وَ مَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ وَ مَا عَرَفَ اللَّهُ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ.

و مؤید این حدیثی است که از کتاب بشائر نقل می شود و همچنین حدیث دیگری به نام نورائیت که در مشارق آمده است.

ترجمه: در مشارق الأنوار شیخ رجب بررسی می فرماید: مردمان چگونه می توانند شناختی درباره علی علیه السلام پیدا و بر حضرتش از طریق علم احاطه پیدا کنند و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله راه رسیدن به شناخت او را بسته است زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که سخنش حق است فرموده است یا علی کسی تو را جز خدا و من شناخت و کسی جز خدا و تو مرا شناخت و کسی جز من و تو خدا را شناخت که این سخن مؤید حدیثی است که از کتاب بشائر نقل می شود:

فی کتاب البشائر: أَنَّ عُمَرَ دَخَلَ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَوْمًا وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ واقفًا بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله) وَ قَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِنِّي سَأَلْتُ أَبَا ذَرٍّ عَنْكَ فَأَعْلَمَنِي أَنَّكَ فِي الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ وَ مَنْ عِنْدَهُ قَالَ رَجُلٌ لَا أَعْرِفُهُ وَ هَذَا عَلِيُّ (عليه السلام) وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) صَدَقَ أَبُو ذَرٍّ يَا عُمَرُ

وَ اللَّهُ يَا عَمْرُ هَذَا رَجُلٌ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ.

در کتاب بشائر روایت شده که روزی عمر به مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد و دید علی علیه السلام رو در روی پیامبر نشسته است. به پیامبر عرض کرد: من هم اکنون از ابوذر سراغ شما را گرفتم. گفت: پیامبر در مسجد است. پرسیدم: کسی نزد ایشان هست؟ گفت: مردی نزد پیامبر بود که من او را نشناختم و اینک می بینم علی نزد شماست. پیامبر فرمود: ابوذر راست گفته

است، به خدا سوگند ای عمر، این علی، مردی است که جز خدا و پیامبرش کسی او را نشناخته است.

فی کتاب مشارق الانوار، عن مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ

الْغِفَارِيُّ سَيِّدَ لِمَانَ الْفَارِسِيِّ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنُّورَانِيَةِ قَالَ يَا جُنْدَبُ فَا مَضُ بِنَا حَتَّى نَالَهُ عَن ذَلِكَ قَالَ فَأَتَيْتَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَأَنْتَظِرُنَا حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَّى لِمَوَاتٍ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالَ جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَن مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَةِ قَالَ صَلَّى لِمَوَاتٍ اللَّهُ عَلَيْهِ مَرْحَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيِّينَ مُتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْتُمْ بِمُقَصِّرِينَ لِعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبُ [وَاجِبٌ] عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ صَلَّى لِمَوَاتٍ اللَّهُ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ فِي وَلَايَتِي أَكْثَرَ مِنْ بَاطِنِهِ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ يَا سَلْمَانَ لَا يُكْمَلُ الْمُؤْمِنُ إِيمَانَهُ حَتَّى يَعْرِفَنِي بِالنُّورَانِيَةِ وَ إِذَا عَرَفَنِي بِذَلِكَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا بِدِينِهِ مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَن ذَاكَ فَهُوَ شَاكٌّ مُرْتَابٌ.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ إِنَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ

مَعْرِفَتِي وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ بِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا بِالتَّوْحِيدِ وَ هُوَ

الإخلاصُ وَقَوْلُهُ حُفَاءً وَهُوَ الإِقْرَارُ بِنُبُوهِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَهُوَ الدِّينُ الْحَنِيفُ وَقَوْلُهُ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَهِيَ وِلَايَتِي
فَمَنْ وَالَانِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَهُوَ صَبَّ مُسْتَضِيْعَبٌ . وَيُوتِي الزَّكَاةَ وَهُوَ الإِقْرَارُ بِالْإِيْمَةِ وَذَلِكَ دِيْنُ الْقِيْمَةِ شَهِدَ الْقُرْآنُ إِنَّ
الدِّينَ الْخَالِصَ التَّوْحِيدَ وَ الإِقْرَارَ بِالنُّبُوِّهِ وَ الْوِلَايَةِ فَمَنْ جَاءَ بِهَذَا فَقَدْ أَتَى بِالدِّينِ الْقِيْمِ .

ايضاً در همان حديث مى فرمايند: يا سلمانُ و يا جُنْدُبُ إِنَّ اللهَ جَعَلَنِي أَمِيْنَهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ خَلِيْفَتَهُ فِي أَرْضِهِ وَ بِلَادِهِ وَ عِبَادِهِ أَعْطَانِي
مَا لَمْ يَصِفْهُ الْوَاصِفُونَ وَ لَا يَعْرِفُهُ الْعَارِفُونَ فَإِذَا عَرَفْتُمُونِي هَكَذَا فَاتَّبِعُوا مُؤْمِنُونَ بِأَسْلَمَانُ قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلْوِ
فَالصَّبْرُ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله) وَ الصَّلْوَةُ وِلَايَتِي وَ لِذَلِكَ قَالَ وَ إِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ وَ لَمْ يَقُلْ وَ إِنَّهُمَا ثُمَّ قَالَ الْآ عَلَى الْخَاشِعِينَ
فَاسْتَشْنَى أَهْلَ وِلَايَتِي الَّذِينَ اسْتَبَصَّرُوا بِنُورِ هِدَايَتِي . يا سلمانُ نَحْنُ سِرُّ اللهِ

الَّذِي لَا يَخْفَى وَ نُورُهُ الَّذِي لَا يُطْفَأُ وَ نِعْمَتُهُ الَّتِي لَا تُجْزَى أَوْلْنَا مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله)
وَ آخَرْنَا مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) فَمَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الدِّينَ الْقِيْمِ .

ايضاً مى فرمايند: يا سلمانُ إِنَّ مَيِّتَنَا إِذَا مَاتَ لَمْ يَمُتْ وَ مَقْتُولُنَا لَمْ يُقْتَلْ وَ غَائِبُنَا إِذَا غَابَ لَمْ يَغِبْ وَ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَا
تَكَلَّمْتُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى فِي الْمَهْدِ أَنَا نُوحٌ أَنَا إِبْرَاهِيمُ أَنَا صَاحِبُ النَّاقَةِ أَنَا صَاحِبُ الرَّاجِفِ أَنَا صَاحِبُ الزَّلْزَلَةِ أَنَا اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ
إِلَى أَنْتَهَى عِلْمٍ مَا فِيهِ وَ نَحْنُ فِي الْحَقِيْقَةِ نُورُ اللهِ الَّذِي لَا يَزُولُ وَ لَا يَنْغَيِّرُ يا سلمانُ بِنَا شَرَفٌ كُلُّ مَبْعُوْثٍ فَلَا تَدْعُونَا اِرْبَابًا وَ قُولُوا فِيْنَا
مَا شِئْتُمْ وَ فِيْنَا هَلَكٌ وَ بِنَا نَجَى يا سلمانُ مَنْ آمَنَ بِمَا قُلْتُ وَ

شَرَحْتُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلاِيْمَانِ وَ رَضِيَ عَنْهُ .

ترجمه حديث نورائيت:

ص: ۱۳۲

از محمد بن صدقه روایت شده که گفت ابوذرّ غفاری از سلمان فارسی پرسید: شناخت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نوراتیت به چه چیز است؟ سلمان گفت ای جنّدب برویم خدمت حضرت امیر (علیه السلام) و سؤال کنیم از این مطلب گفتند آمدیم خدمت حضرت. حضرت نبودند، منتظر شدیم تا آمدند. حضرت فرمود چه چیز شما را به اینجا آورده؟ گفتند: آمده ایم خدمت شما یا امیرالمؤمنین سؤال کنیم از شناخت شما به نوراتیت. حضرت صلوات الله علیه فرمودند مرحبا به شما دو دوست متعاهد در دین. مقصّر نیستید شما

قسم به جان خودم که این شناخت واجب است بر هر مؤمن و مؤمنه ای. بعد حضرت فرمودند: کسی که بوده باشد تظاهر او در ولایت من بیشتر از باطنش سبک شمرده می شود میزان او در قیامت. یا سلمان کامل نمی شود ایمان مؤمن تا اینکه بشناسد مرا به نوراتیت و هرگاه شناخت مرا به نوراتیت پس آن مؤمنی است که امتحان کرده او را خداوند از برای ایمان و وسعت داده سینه او را از برای اسلام و عارف و بینا گردیده به دین خود و کسی که کوتاهی کند از این شناخت پس آن شخصی است که در حال شکّ و ریب است. یا سلمان و یا اباذر شناخت من به نوراتیت شناخت خداوند تعالی است و شناخت خداوند تعالی شناخت من است و اینست دین خالص. می فرماید خداوند

سبحانه امر نشده اید شما مگر به توحید و آن اخلاص است و قول خداوند تبارک و تعالی (حُنْفَاء) و آن اقرار است به نبوت محمّد (صلی الله علیه و آله) و اینست دین حنیف و قول خداوند سبحانه «و یُقِیْمُ الصَّلَاةَ» مقصود ولایت من است پس هر کس قبول داشته باشد ولایت مرا بپا داشته است نماز را و درک این مطلب مشکل و بسیار مشکل می باشد و «یُؤْتِی الزَّكوةَ» اقرار است به امامت ائمه علیهم السلام و اینست دین مستقیم و بر حق. شهادت داده قرآن به اینکه دین

خالص اقرار به توحید و به نبوت و ولایت است. پس هر کس مُقَرَّب به این معنی باشد به تحقیق دارای دین قَیم است.

ای سلمان و ای جُنْدَب قرار داده است خداوند مرا امین خودش بر خلق و خلیفه خودش در زمین و شهرها و بندگانش و عطا کرده است مرا آنچه که وصف نتوانند کرد او را وصف کنندگان، و عارفان به آن معرفت پیدا نکرده اند.

هرگاه مرا چنین شناختید پس شما مؤمن هستید.

ای سلمان، خداوند تعالی فرموده است کمک بجوئید به صبر و نماز.

پس مراد از صبر محمّد (صلی الله علیه و آله) است و مراد از نماز ولایت من است و بدین جهت فرمود «و آنها لکبیره» پس درک نماز بزرگ است و نفرمود درک صبر و نماز بزرگ است. بعد فرمود «إلاّ علی الخاشعین» بزرگ است مگر برای خاشعین که مراد شیعیان علی (علیه السلام) است. جدا فرمود خداوند کسانی را که قبول دارند ولایت مرا، آن کسانی که طلب بینائی کرده اند به نور هدایت من.

یا سلمان مائیم سرّ خداوند آنچه‌انی که مخفی نمی شود و نور خداوند آنچه‌انی که خاموش نمی شود و نعمت خداوند آنچه‌انی که هیچ موجودی از او بی نیاز نیست، اول ما محمّد است و وسط ما محمّد است و آخر ما محمّد است پس هر کس ما را بدین طریق شناخت پس کامل کرده است دین خود را.

یا سلمان مرده ما هرگاه مُرد نمرده است و کشته ما کشته نشده است و غائب ما هرگاه غائب شود غائب نشده است و قیاس نمی شود به ما احدی از مردم.

منم که سخن گفتم بر زبان عیسی در گهواره. منم صاحب نوح و صاحب ابراهیم و صاحب ناقة صالح و صاحب راجفه و صاحب زلزله. منم لوح محفوظ. به من منتهی می شود تمام علوم، و در حقیقت مائیم نور خداوند

آنچنانی که زائل نمی شود و تغییری در او پیدا نمی شود. یا سلمان به ما شرافت داده شده بر هر برانگیخته ای پس ما را ربّ نخوانید و بگوئید درباره ما آنچه می خواهید پس در ماهلاک شد هر که هلاک شد و به ما نجات یافت هر که نجات یافت.

ای سلمان کسی که ایمان آورد به آنچه من گفتم و شرح دادم پس آن مؤمنی است که خداوند امتحان کرده است قلب او را از برای ایمان و راضی است از ایمان او

حدیث طارق از کتاب بحارالانوار: ما رواه طارق ابن شهاب عن

امیر المؤمنین (علیه السلام) انه قال: يا طارقُ الإمامُ كلمه الله وُحجّه الله و وَجّه الله و نُورُ الله و حِجَابُ الله و آيَةُ الله يَخْتَارُهُ الله و يَجْعَلُ فِيهِ مَا يَشَاءُ و يَوْجِبُ لَهُ بِذَلِكَ الطَّاعَةَ و الْوَلَايَةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَهُوَ وَلِيُّهُ فِي سَمَاوَاتِهِ و أَرْضِهِ أَخَذَ لَهُ بِذَلِكَ الْعَهْدَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ فَهُوَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ .

فَهَذَا الَّذِي يَخْتَارُهُ اللهُ لَوْحِيهِ و يَرْتَضِيهِ لِعَبِيهِ و يُؤَيِّدُهُ بِكَلِمَتِهِ و يَلْفَنُهُ حِكْمَتَهُ و يَجْعَلُ قَلْبَهُ مَكَانَ مَشِيئَتِهِ و يَنَادِي لَهُ بِالسُّلْطَنَةِ و يَدْعُنُ لَهُ بِالْإِمْرَةِ و يَحْكُمُ لَهُ بِالطَّاعَةِ و ذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ و مَنَزَلُهُ الْأَصْفِيَاءِ و خِلَافَةُ اللهِ و خِلَافَةُ رُسُلِ اللهِ فَهِيَ عِضْمَةٌ و وَلايَةٌ و سِلْطَنَةٌ و هِدَايَةٌ و إِنَّهُ تَمَامُ الدِّينِ و رُجْحُ الْمَوَازِينِ الْإِمَامُ دَلِيلٌ لِلْقَاصِدِينَ و مَنَارٌ لِلْمُهْتَدِينَ و سَبِيلُ السَّالِكِينَ و شَمْسٌ مُشْرِقَةٌ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِينَ و لا يَتُّهُ سَبَبٌ لِلنَّجَاهِ و طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةٌ فِي الْحَيَاةِ و عَمَدَةٌ بَعْدَ الْمَمَاتِ و عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ و شَفَاعَةُ الْمُؤْمِنِينَ و نَجَاهُ الْمُجَبِّينَ و فَوْزُ التَّابِعِينَ لِأَنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ و كَمَالُ الْإِيمَانِ و مَعْرِفَةُ الْحُدُودِ و الْأَحْكَامِ و تَبْيِينُ الْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ فَهِيَ مَرْتَبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنْ اخْتَارَهُ اللهُ و قَدَّمَهُ و وَلَّاهُ و حَكَمَهُ. الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُطَّلِعُ عَلَى الْغُيُوبِ الْإِمَامُ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ عَلَى الْعِيَادِ بِالْأَنْوَارِ فَلَا تَنَالُهُ الْأَيْدِي و الْأَبْصَارُ و إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و لِرَسُولِهِ و لِلْمُؤْمِنِينَ. فَالْعِزَّةُ لِلنَّبِيِّ و لِلْعِتْرَةِ و النَّبِيُّ و الْعِتْرَةُ لَا يَفْتَرِقَانِ

إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ.

وَ الْإِمَامُ يَا طَارِقُ بَشَرٌ مَلَكِي وَ جَسَدٌ سَمَاوِي وَ أَمْرٌ إِلَهِي وَ رُوحٌ قُدْسِي وَ مَقَامٌ عَلِيٌّ وَ نُورٌ جَلِيٌّ وَ سِرٌّ خَفِيٌّ فَهُوَ مَلَكُ الذَّاتِ إِلَهِي
الضَّفَاتِ زَائِدُ الْحَسَنَاتِ عَالِمٌ بِالْمُعَيَّبَاتِ خَصًّا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ نَصًّا مِنْ الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَ هَذَا كُلُّهُ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
لَمَا يَشَارِكُهُمْ فِيهِ مُشَارِكٌ لِأَنََّّهُمْ مَعِيدُنُ التَّنْزِيلِ وَ مَعْنَى التَّأْوِيلِ وَ خَاصَّهُ الرَّبُّ الْجَلِيلِ وَ الْقَسِيطَاسُ الْمُسْتَقِيمُ وَ الْمِنْهَاجُ الْقَوِيمُ وَ
الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَ الْوَجْهُ الْكَرِيمُ وَ النُّورُ الْقَدِيمُ خُلَفَاءُ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ وَ أَبْنَاءُ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ وَ أُمَّنَاءُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ
بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «

شرح حدیث طارق:

روایت کرده است طارق بن شهاب از امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت فرمود: یا طارق امام کلمه خداست و حجت خداست و
وجه خداست و نور خداست و حجاب خداست و آیت خداوند است که اختیار کرده است او را خداوند و قرار می دهد در
امام از خودش آنچه را می خواهد و واجب می شود بدین سبب طاعت و امارت امام بر مخلوقات و اوست ولی خدا در
آسمانها و زمین. و عهد گرفته است خداوند به ولایت از برای امام از جمیع بندگان پس کسی که پیشی بجوید بر امام کافر
شده است به خداوند. خداوند بجا می آورد هر چه را بخواهد پس امام کسی است که اختیار کرده است خدا او را از برای
وحی خود و از برای غیب خود و تأیید کرده است او را به کلمه خود و تلقین کرده است او را به حکمت خود و قرار داده قلب
او را مکان مشیت خود و خوانده است همگان را به سلطنت او و مسلم گردانیده از برای او امارت را و واجب کرده از برای او
اطاعت را. ولایت امام سبب نجات است و طاعت او

ص: ۱۳۶

واجب است در دنیا و توشه است از برای آخرت و عترت است از برای مؤمنین و شفاعت از برای گناهکاران و نجات از برای محبتین و پیروزی است از برای تابعین به علت اینکه طاعت امام بنیان اسلام و کمال ایمان است و شناخت حدود و احکام و بیان حلال از حرام است و این مرتبه ایست که نمی رسد به آن مگر کسی که برگزیده باشد او را خدا و مقدم داشته باشد او را بر همه خلق و والی و حاکم قرار داده باشد. امام کسی است که پا کست از گناه و عالم است بر غیب. امام آفتابی است نورانی و درخشنده بر بندگان. پس چشمی او را درک نمی کند و کسی را به او دسترس نیست و به سوی این مطلب اشاره شده به قول خداوند تعالی « وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ » پس عزت از برای پیغمبر و عترت اوست و پیغمبر و عترت از هم جدا نمی شوند تا آخر روزگار.

ای طارق امام بشری است ملکی و جسمی است آسمانی و امری است الهی و روحی است قدسی و مقامی است بلند و نوری است روشن و سرّی است مخفی و ملکی الذات است و الهی الصفات فزاینده نیکوئیهاست و عالم به اسرار است. از جانب حق به این امر مخصوص گردیده و از جانب صادق امین (رسول اکرم) بدان منصوص و تمام این خصوصیات خاص آل محمد (صلی الله علیه و آله) است و هیچکس در این امر با ایشان شریک نیست چرا که ایشان محل نزول آیات حقّند و مفهوم و تأویل آن و تنها ایشانند که خداوند آنها را به این امر مخصوص گردانیده و همچنین می فرمایند: امام میزان خلایق در راه مستقیم است و راه روشن و محکم و ذکر خداوند حکیم است و وجه خداوند کریم و نور پایدار و ایشان جانشینان نبی بزرگوار و فرزندان رأفت و رحمتند (منظور رسول اکرم می باشد) و امینان خداوند بزرگ. ائمه همه ذریه رسول

خدا هستند و در این امر یکسانند خداوند است شنونده و دانا.

فِي كِتَابِ مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ: لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ هَذَا الْخَلْقَ إِلَّا بِذُنُوبِ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْحَقَّ مِنْ فَضْلِ

عَلِيِّ وَ عِثْرِيهِ [□] أَلَا وَ إِنَّهُ لَمْ يَمْشِ فَوْقَ الْأَرْضِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ أَفْضَلَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُحِبِّيهِ الَّذِينَ يُظْهِرُونَ أَمْرَهُ
وَ يُنْشُرُونَ فَضْلَهُ [□] أَوْلَيْكَ تَغْشَاهُمْ الرَّحْمَةُ وَ تَسْتِغْفِرُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ يَكْتُمُ فَضَائِلَهُ وَ يَكْتُمُ أَمْرَهُ فَمَا أَصْبَرَ هُمْ
عَلَى النَّارِ.

از ابن عباس روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود عذاب نمی کند

خداوند این خلق را مگر به سبب گنا [□] علمائی که کتمان می کنند حق را در فضل علی و عترت او. آگاه باش که راه نمی رود
بر روی زمین بعد از پیغمبران و مرسلین افضل از شیعه و محبین علی (علیه السلام). آن کسانی که ظاهر می کنند امر او را و
انتشار می دهند فضائل او را تنها کسانی هستند که فرا گرفته آنها را رحمت خدا و طلب آمرزش می کنند از آنها ملائکه.
پس وای و تمام وای برای کسانی است که بپوشانند فضائل او را و پنهان دارند امر او را پس چه چیز نگهداشته آنها را در این
آتش

یا علی ای بزرگ مرد جهان

ای کلام توتالی قرآن

ای که در مدحت تو هست روا

وصف سبحان ربّي الأعلى [□]

چون خدا خواست بود خویش نمود

شخص پاک تو را عیان فرمود

زادگاه تو گشت خانه او

آستان تو آستانه او

معنی حق به صورت بشری

از وجود تو بافت جلوه گری

گر شود چشم روزگار سپید

چون تو نادیده او نخواهد دید

ص: ۱۳۸

این همه دانش این همه نیرو

وَخَدَهُ لِإِلَهِ إِلَّا هُوَ

حدیث ذیل را شیخ بهائی از پدر خود شنیده و سینه به سینه تا امیرالمؤمنین استماع شده است و آن را در پشت کتابی به خط شریف خود برای شاگردانش در تاریخ ۱۰۱۲ هجری قمری مرقوم داشته و شخص

دیگری در سال ۱۰۴۴ هجری قمری آن را از همان نوشته شیخ، استنساخ

نموده و اکنون این نویسنده، آن حدیث را از نسخه اخیر نقل می کنم:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ يَوْمًا لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَحَبُّ فِي اللَّهِ وَابْتِغَاضٌ فِي اللَّهِ وَالِ

فِي اللَّهِ وَعَادٍ فِي اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تَنَالُ وَلَا يَهِيَ اللَّهُ إِلَّا بِذَلِكَ وَ لَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعَمَ

الْإِيمَانَ وَ إِنْ كَثُرَتْ صَلَوَاتُهُ وَ صِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ وَقَدْ صَارَتْ مُوَاخَاتُ

النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرَهَا عَلَى الدُّنْيَا، عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ وَ عَلَيْهَا يَتَبَاغَضُونَ وَ

ذَلِكَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فَقَالَ الرَّجُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ

أَنِّي قَدْ وَالَيْتُ وَ عَادَيْتُ فِي اللَّهِ وَ مَنْ وَلِيَّ اللَّهُ حَتَّى وَالَيْتَهُ وَ مَنْ عَدُوَّهُ حَتَّى

أَعَادِيهِ؟ فَأَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِلَى فَقَالَ لَهُ: أَتَرَى هَذَا؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ (صلى الله عليه و آله) وَلِيَّ هَذَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ عَدُوُّ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ فَعَادِهِ وَ وَالٍ وَلِيَّ هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ قَاتَلَ أَبِيكَ وَ عَادَ عَدُوَّهُ وَ لَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ.»

یعنی: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: پیامبر صلوات الله

علیه روزی به یکی از اصحاب فرمود: ای بنده خدا در راه خدا دوست بدار و

در راه خدا دشمن بدار، موالات در راه خدا کن و کینه ورزی در راه خدا نما.

بدانکه هیچکس به ولایت حق جز به آنچه گفتم نخواهد رسید و هرگز طعم

ایمان در ذائقه احدی احساس نمی شود جز به آنچه بیان نمودم هر چند که نماز و روزه انسان بسیار باشد. اما امروزه برادری

مردم با یکدیگر به خاطر دنیا

و امور دنیوی است و دوستیشان به خاطر دنیا و دشمنیشان به خاطر دنیا و بغض و کینه شان به خاطر دنیا است و این گونه دوستی ها و دشمنی ها در پیشگاه حق تعالی، به هیچ نمی ارزد. صحابی گوید: عرض کردم ای رسول خدا چه کنم و چگونه بدانم که دوستی و دشمنیم در راه خداست و چه کسی ولیّ خداست تا او را دوست بدارم و چه کسی دشمن حقّ است تا با آن کین ورزم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من اشارت کرد و به او فرمود: این مرد را می بینی؟

عرض کردم: آری. فرمود: دوستدار این مرد، دوستدار خدا و دشمن او،

دشمن خداست. اهل ولایت و محبت این مرد را دوستدار باش هر چند که

قاتل پدر تو باشد و دشمن او را دشمن دار هر چند پدر تو باشد.»

در کتاب «کنزالمعجزات ناصری» در فضائل امیرالمؤمنین تألیف آقا شیخ

محمد تقی «آقانهجفی» این حدیث به نقل از بحارالانوار آمده است:

در حدیث آمد که روزی مرتضی

یافت تشریف حضور مصطفی

جان به جان پیوست و دل بادل رسید

تا رسولش همچنان در برکشید

عایشه گفتا که دیدم آن علی

محو شد در پیکر پاک نبی

در وثاق اندر محمد بود و بس

غیر احمد نیست اندر خانه کس

کزت ثانی بدیدم کان علی است

منفرد اندر وثاق و غیر نیست

بار دیگر چون بدیدم در وثاق

جفتشان را دیدم آنجا طاق طاق

ای دل ار برده ای به ایمان راه

رو متاب از علی ولی الله

ذات او را چو ذات باری دان

عاری از اشتراک و از اشباه

خواهی از سرّ این سخن سازم

دل پاک تو را همی آگاه

ص: ۱۴۰

باعلی لاله الآ هو

در حساب جمل، برابر خواه

پس از آن با علی ابیطالب

بشمر لاله الآالله

در کتاب «اصول کافی» روایت شده که: «أَوَّلُ مَا سَمَّى اللَّهُ نَفْسَهُ الْعَلِيُّ

الْعَظِيمُ» یعنی: اولین نامی که خداوند، خود را بدان نامید، اسم «علی و

عظیم» است.

حاج میرزا حبیب خراسانی رحمه الله علیه سروده است:

خداراگر هزاراسماء حُسنی است

بود جمع، آن هزار اندر یکی نام

بگو اول علی آخر علی بود

بگو ظاهر علی باطن علی بود

از روایت کافی معلوم می شود که نام مبارک «علی (علیه السلام)» امّ الاسماء و نقطه وحدت است که مکرر شده و باقی اسماء

از او صادر گردیده، پس هر کس که اسم مبارک «علی (علیه السلام)» را به زبان آورد، چنانست که هزار اسم حق را بر زبان

آورده است و به همین جهت این اسم، گشاینده هر مشکلی است.

نام تو کلید بستگیها

یاد تو دوی خستگیها

دل می شکنند شکنج زلفت

ای مرهم دل شکستگیها

تاری ز کمند گیسوانت

پیوند بسی گسستگیها

با رشته عقل غم سرشته

در رسته عشق رستگیا

بگشا گرهی ز زلف و بنگر

در کار نشاط بستگیا

ابراهیم ادهم در منقبت امیرالمؤمنین گفته است:

به دلدل سواری که گاه رُکوب

شد امکان او همعنان و جوب

ص: ۱۴۱

از یک قطره نقطه بسمله

به دریای امکان فتد زلزله

در مملکت بنا شهنشاہ علی است

تاج سر عارفان آگاہ علی است

در وصف علی تحیر جمله عقول

زان است که سر ذات الله علی است

در کتاب «سفینه البحار» از ابن فضال از عاصم بن حمید از ثمالی از جیش

بن معتمر روایت شده است که گفته است: «دَخَلْتُ امیر المؤمنین علیہ السلام وَ هُوَ فِي الرَّحْبِ مُتَّكِنًا فَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ كَيْفَ أَضِي بِحَتِّ قَالَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَ رَدَّ السَّلَامَ عَلَيَّ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَضِي بِحَتِّ مُجِبًا لِمُجِبِّنا لِمَنْ يُبْعِضُنَا إِنْ مُجِبْنَا يَنْتَظِرُ الرُّوحَ وَ الْفَرَجَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ وَ إِنْ مُبْعِضُنَا بَنَى بُنَاءً فَاسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَيَّ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ . فَكَانَ بُنْيَانُهُ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ . فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَا ابْنَ مُعْتَمِرٍ إِنْ مُجِبْنَا لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُبْعِضَنَا وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمُبْعِضُنَا لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُجِبْنَا إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ قُلُوبَ الْعِبَادِ عَلَيَّ حُبًّا وَ خَدَلَ مَنْ يُبْعِضُنَا فَلَنْ يَسْتَطِيعَ مُجِبْنَا بَعْضًا وَلَنْ يَسْتَطِيعَ مُبْعِضُنَا أَنْ يُجِبْنَا وَ لَنْ يَجْتَمَعَ حُبُّنَا وَ حُبُّ عَدُوِّنَا فِي قَلْبٍ أَحَدٍ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ يُحِبُّ بِهَذَا قَوْمًا وَ يُجِبُّ بِالْآخَرِ

أَعْدَائِهِمْ.» یعنی: «روزی در رَحْبِه به حضور امیر المؤمنین علیہ السلام شرفیاب شدم و به ایشان که تکیه داده بودند عرض سلام و احترام کرده و از ایشان احوالپرسی کردم. امام سر مبارک خود را بلند کرده و به سلام من پاسخ داده پس از آن فرمودند: در حالی هستم که دوستداران خود را دوستدار و نسبت به دشمنان خود احساس دشمنی دارم. دوستداران ما در هر روز و شب، انتظار سعادت و فرج برای خود دارند. اما دشمنان ما بنا کرده اند بنائی را که اساس و

ص: ۱۴۲

بنیان آن روی زمین سست است. پس بناء آنها پایه ندارد و ناچار در آتش

دوزخ فرو خواهد ریخت. ای ابن المعتمر، دوستدار ما ممکن نیست که با ما

به دشمنی برخیزد و دشمن ما نیز ممکن نیست نسبت به ما دوستی کند.

خداوند تبارک و تعالی در قلوب بندگان خود، محبت ما را قرار داده و خذلان

و رسوایی برای دشمنان ما مقدر فرموده است و به همین جهت است که برای دوستدار ما امکان کین ورزی با ما نیست و دشمن ما نیز امکان دوستی با ما نخواهد داشت و محبت ما و محبت دشمنان ما هرگز در یک قلب نمی گنجد که خدا در اندرون هیچ کس دو قلب قرار نداده است تا با یکی محبت و دوستی با قومی کنند و با دیگری با دشمنان آن قوم، محبت و دوستی ورزند.»

از سعید بن جبیر روایت شده که گفت: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَسَلَّمَ جُحُودٌ نِعْمَةٌ مِنْ اللَّهِ كُفْرٌ وَ جُحُودٌ إِلَّا- بُهُوتِي كُفْرٌ وَ جُحُودٌ وَلَا يَهِيَ عَلَيَّ (عليه السلام) كُفْرٌ لَمَّا نَ التَّوْحِيدَ لَا يُبْنِي إِلَّا- عَلَيَّ الْوَلَايَةِ.» یعنی: « پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمود: انکار نعمت خداوند، کفر است و انکار نبوت و رسالت من کفر است و انکار ولایت علی نیز کفر می باشد.»

از حدیث مرقوم استفاده می شود که زیر بنا و بنیان توحید، همانا معرفت

و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است و هر چه معرفت انسان به ولایت آن امام بیشتر باشد، توحید وی کاملتر خواهد بود.

اسماء بن خزرج روایت کرده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ لَا يَتَقَدَّمُكَ بَعْدِي إِلَّا كَافِرٌ وَلَا يَتَخَلَّفُ عَنْكَ إِلَّا كَافِرٌ أَنْتَ نُورُ اللَّهِ عِبَادَةٌ وَ حُجَّةُ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ وَ سَيِّفُ اللَّهِ عَلَيَّ أَعْدَائِهِ وَ وَارِثُ

عُلُومِ أَنْبِيَائِهِ وَ أَنْتَ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا وَ آيَةُ الْكُبْرَى وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْإِيمَانَ إِلَّا

بِوَلَايَتِكَ.» یعنی: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمود: یا علی، بعد

از من، جز کافر بر تو مقدم نمی شود و جز کافر از تو روی گردان نمی شود. تو نور خدا در میان بندگان اویی و تو حجت خدا در سرزمین ها و بلاد اویی و تو شمشیر بران خدا علیه دشمنان اویی. یا علی تو وارث علوم انبیاء خدا و کلمه الله برتر او و بزرگترین آیه از آیات پروردگاری. خداوند، جز به ولایت تو ایمان کسی را نخواهد پذیرفت.

قال علی علیه السلام فی نهج البلاغه: «عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذِرُونَ بِجَهَالَتِهِ».

وقال ابن أبي الحديد في شرحه: «يَعْنِي نَفْسَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ حَقٌّ

عَلَى الْمَذْهَبِينَ جَمِيعاً أَمَا نَحْنُ، فَعِنْدَنَا أَنَّهُ إِمَامٌ وَاجِبُ الطَّاعَةِ بِالِاخْتِيَارِ فَلَا

يَعْذِرُ أَحَدٌ مِنَ الْمُكَلَّفِينَ فِي الْجَهْلِ بِوُجُوبِ طَاعَتِهِ وَ أَمَا عَلِيٌّ مَذْهَبِ الشَّيْعَةِ

فَلِأَنَّهُ إِمَامٌ وَاجِبُ الطَّاعَةِ بِالنِّصِّ فَلَا يَعْذِرُ أَحَدٌ مِنَ الْمُكَلَّفِينَ فِي جَهَالِهِ إِمَامَتِهِ وَ عِنْدَهُمْ أَنَّ مَعْرِفَةَ إِمَامَتِهِ تَجْرِي مُجْرَى مَعْرِفَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَجْرَى مَعْرِفَةِ الْبَارِي سُبْحَانَهُ وَ يَقُولُونَ: لَا تَصِحُّ لِأَحَدٍ صِلَاةٌ وَ لَا صَوْمٌ وَ لَا عِبَادَةٌ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ النَّبِيِّ وَ الْإِمَامِ وَ عَلَى التَّحْقِيقِ فَلَا فَرْقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي هَذَا الْمَعْنَى لِأَنَّ مَنْ جَهَلَ إِمَامَةَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنْكَرَ صِحَّتَهَا وَ لَزِمَهَا

فَهُوَ عِنْدَ أَصْحَابِنَا مُخَلَّدٌ فِي النَّارِ لَا يَنْفَعُهُ صَوْمٌ وَ صَلَاةٌ لِأَنَّ الْمَعْرِفَةَ بِذَلِكَ

مِنَ الْأُصُولِ الْكُلِّيَّةِ الَّتِي هِيَ أَرْكَانُ الدِّينِ وَ لَا لَكُنَّا لَا نُسَمِّي مُنْكَرِ إِمَامِيهِ كَافِرًا بَلْ نَسَمِّيهِ فَاسِقًا وَ خَارِجِيًا وَ مَارِقًا وَ نَحْوَ ذَلِكَ وَ الشَّيْعَةُ تُسَمِّيهِ كَافِرًا فَهَذَا

هُوَ الْفَرْقُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فَهُوَ فِي اللَّفْظِ لَا فِي الْمَعْنَى».

یعنی: علی علیه السلام در یکی از خطب نهج البلاغه فرماید: «ای مردم،

بر شما فرض است که از آن کس که در عدم شناخت وی معذور نیستید،

فرمان برید و به اطاعت او گردن نهید.» و در ذیل این گفتار، ابن ابی الحدید

مُعْتَرِلی مذهب شارح نهج البلاغه، به شرح و توضیح مفصل زیر پرداخته و چنین گوید: «مقصود امام (علیه السلام) از جمله (آن کس که در عدم شناخت او معذور نیستید) خود اوست و این سخن به هر دو مذهب سنی و شیعه، گفتاری حق و مطلبی صحیح است زیرا به عقیده ما اهل تسنن، حضرت علی علیه السلام امام واجب الاطاعه است که مردم او را به این سمت، اختیار کرده و

برگزیده اند. بنابراین هیچکس از مکلفین در عدم شناخت او و وجوب اطاعت از او معذور نیست و اما بنا بر مذهب شیعه، آن حضرت، امام مُقْتَرَضِ الاطاعه ای است که به تصریح و نصّ رسول خدا به این سمت معرفی گردیده است و به همین جهت، هیچ یک از مکلفین در عدم شناخت امامت وی معذور نخواهد بود. به اعتقاد شیعیان، شناخت امامت علی علیه السلام، در حکم شناخت رسول خدا، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) است و همسان و همعنان با شناخت حضرت باری تعالی است. شیعیان معتقدند که نماز و روزه و عبادت احدی جز با شناخت و معرفت خداوند سبحان و پیامبر گرامی و امام پس از وی پذیرفته و قابل قبول حق نخواهد بود. پس حق مطلب این است که در مورد امامت علی علیه السلام میان ما و شیعیان، اختلاف و فرقی نیست زیرا با اعتقاد علماء ما اهل تسنن هرکس که نسبت به امامت علی علیه السلام، معرفت نداشته و منکر درستی آن و منکر وجود اطاعت از آن حضرت باشد، در آتش دوزخ جاودانه خواهد سوخت و هیچ روزه و نمازی بدون این اعتقاد، او را سودی نخواهد داد، چه معرفت و ولایت و شناخت امامت او از اصول کلی اعتقادی و از ارکان اساسی دین مبین اسلام است لیکن نزد ما منکر امامت آن حضرت را کافر نمی نامند بلکه نامهایی چون فاسق و خارجی و مارق بر چنین کس نهاده ایم اما شیعه، منکر امامت علی را کافر نام

کرده اند و تنها فرق میان اعتقاد ما اهل تسنن و شیعیان تفاوت در لفظ و نام است و در حقیقت و معنی اختلافی در میانه نیست.»

در نامه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه ملعون مرقوم فرموده اند، آمده است: «فَأَنَا صَيَّنَايُحُ رَبُّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَيَّنَايُحُ لَنَا» یعنی: «به حقیقت، ما ساخته و صنع پروردگار مانیم و مردم همگی ساخته و مصنوع به طفیل وجود مايند.» و در پاره ای از نُسخ نهج البلاغه آمده است: «وَ النَّاسُ بَعْدُ صَيَّنَايُحُنَا» یعنی: «و مردم همگی ساخته و مصنوع مايند.»

ابن ابی الحدید در شرح عبارت یاد شده گوید: «هَذَا كَلَامٌ عَظِيمٌ عَالٍ عَلَى الْكَلَامِ وَ مَعْنَاهُ عَالٌ عَلَى الْمَعَانِي وَ صَنِيْعُهُ الْمَلِكُ مَنْ يَصِيْعُهُ الْمَلِكُ وَ يَرْفَعُ قَدْرَهُ. يَقُولُ: لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْبَشَرِ عَلَيْنَا نِعْمَةٌ بَلِ اللهُ تَعَالَى هُوَ الَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْنَا فَلَيْسَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ وَاسِطَةٌ وَ النَّاسُ بِأَسْرِهِمْ صَيَّنَايُحُنَا وَ نَحْنُ الْوَاسِطَةُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللهِ تَعَالَى وَ هَذَا مَقَامٌ جَلِيلٌ، ظَاهِرُهُ مَا سَمِعْتُمْ وَ بَاطِنُهُ أَنََّّهُمْ عَبِيدُ اللهِ وَ أَنَّ النَّاسَ عَبِيدُهُمْ.» یعنی: این، سخنی بس عظیم است و بر هر گفته ای تفوق دارد و محتوی معنایی است که از همه معانی برتر است. صنع و ساخته مَلِك، کسی است که مَلِك او را پرورده و منزلتش را ارجمند تر ساخته است.

امام در این عبارت، اظهار کرده است که: «هیچکس از آدمیان را بر ما نعمت و منتی نیست. این خداوند متعال است که خود بر ما انعام فرموده و بنابراین میان ما و خداوند ما هیچ واسطه و میانجی نیست. اما مردم جملگی ساخته و پرورده مايند و ما واسطه فیض میان ایشان و خداوند متعالیم.» ملاحظه می کنیم که این مقام، جایگاهی بس ارجمند و رفیع است؛ ظاهر این گفتار، همانست که گفتند و شنیدی و کنه و باطن آن، این است که «خاندان رسالت بندگان خدايند و مردم، همگی بندگان ایشانند.»

اینک شاهد و مؤیدی بر صحت گفتار ابن ابی الحدید، روایتی است که

سلیم بن قیس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «لَوْلَا أَنَا وَ عَلِيٌّ مَا عُرِفَ اللَّهُ وَ لَوْلَا أَنَا وَ عَلِيٌّ مَا عُبِدَ اللَّهُ وَ لَوْلَا أَنَا وَ عَلِيٌّ مَا كَانَ ثَوَاباً وَ لَوْلَا عِقَاباً وَ لَوْلَا يَشْتُرُ عَلِيًّا عَنِ اللَّهِ سِتْرٌ وَ لَا يَحْجُبُهُ عَنِ اللَّهِ حِجَابٌ وَ هُوَ السِّتْرُ وَ الْحِجَابُ فِيمَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ.»

یعنی: «اگر من و علی نبودیم، هیچکس خدای را نمی شناخت و اگر من و علی نبودیم، هیچکس خدای را پرستش و عبادت نمی کرد و اگر من و علی نبودیم ثوابی و عقابی در کار نبود، هیچ پرده ای حجاب علی نسبت به خداوند نیست بلکه اوست که میان خدا و خلقش حجاب و پرده است.»

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيَّ حُبَّ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ؟ یعنی: «پیامبر فرمود: اگر همه مردم نسبت به محبت علی بن ابیطالب، اتفاق نظر داشتند، هرگز خداوند جهنم را خلق نمی کرد.» زیرا که دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام مانع از سوختن است پس خلق آتش دیگر عبث بود.

اگر دوزخ میان پوست داری

نسوزی گر علی را دوست داری

اگر حبّ علی در سینه ات نیست

بسوزی گر هزاران پوست داری

ولی باید دانست که صرف دوستی، بدون اعمال قلبی و بدنی انسان را به کمال مورد انتظار و توقع نمی رساند گرچه مانع از سوختن در آتش است. زیرا هر کسی در جهنم با آتش خود می سوزد ولی محب امیرالمؤمنین علیه السلام آتشی ندارد که بدان سوزد چون محبت حضرتش گناهان او را به حسنه تبدیل

می کند. کما قال الله تعالى: «أَوْلَيْكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (۱) یعنی: خداوند سیئات و گناهان این گروه را به حسنات و نیکیها تبدیل می نماید.

اما محبت امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی انسان را به کمال می رساند که انسان محبوبترین مایملک خود را در راه حضرتش بدهد.

گاو تن قربانی شیر خداست

گر تو را با او سر صدق و صفاست

کما قال الله تعالى: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۲) یعنی: «هرگز به نیکی نخواهید رسید مگر آنچه دوست دارید، انفاق کنید.» و محبوبترین اشیاء نزد انسان اول جانست و در مرتبه بعد، زن و فرزند، مورد محبت آدمی است. ندیده ای که گاهی کسی در راه دوستی و عشق زنی از جان خود نیز می گذرد.

هرچه داری اگر به عشق دهی

کافرم گر جوی زیان بینی

قال علي (عليه السلام) وَقَدْ تُوفِّي سَهْلُ بْنُ حَنْظَلَةَ الْأَنْصَارِيُّ بَعْدَ مَرْجِعِهِ مِنْ

صَفِينَ كَانَ مَعَهُ وَكَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ: لَوْ أَحْبَبَنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ (حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از مراجعت از جنگ صفین در حالیکه سهل بن حنظل در رکاب ایشان شهید شده بود و او یکی از محبوبترین افراد در نزد آن حضرت بود فرمودند: اگر دوست داشته باشد مرا کوهی، هر آینه آن کوه فرو خواهد پاشید).

سید رضی فرموده مقصود آنست که رنج بر او سخت می شود و مصیبتها

ص: ۱۴۸

۱- سوره فرقان، آیه ۷۰.

۲- سوره آل عمران، آیه ۹۲.

به سوی او شتاب می گیرد و انجام نمی شود اینها، مگر از برای اتقیاء و ابرار و اخبار و برگزیدگان در گاه الهی.

در حدیث آمده است الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ یعنی بلاها از برای دوستان می باشد.

خونریز بود همیشه در کشور ما

چون عود بود همیشه در مجمر ما

داری سر ما؟ و گرنه رو از بر ما

ما دوست کشیم و تو نداری سر ما

حَدَّثَنَا أَبُو حَسَانَ الْعِجْلِيُّ، عَنْ قَنَوَا بِنْتِ رُشَيْدِ الْحِجْرِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لَهَا أَخْبِرْنِي بِمَا سَمِعْتِ مِنْ أَبِيكَ؟ قَالَتْ سَمِعْتُ مِنْ أَبِي يَقُولُ قَالَ حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا رُشَيْدُ كَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا أُرْسِلَ إِلَيْكَ دَعِيٌّ بَنَى أُمِّيَهُ فَقَطَّعَ يَدَيْكَ وَرِجْلَيْكَ وَلِسَانَكَ؟ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخِرُ ذَلِكَ الْجَنَّةُ؟ قَالَ بَلَى يَا رُشَيْدُ أَنْتَ مَعِيَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

قَالَتْ: فَوَاللَّهِ مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيَّ الدَّعِيُّ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَدَعَاهُ إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَأَبَى أَنْ يَتَبَرَّأَ مِنْهُ، فَقَالَ لَهُ الدَّعِيُّ فَبِأَيِّ مَيْتَةٍ قَالَ لَكَ تَمُوتُ؟ قَالَ أَخْبَرَنِي خَلِيلِي إِنَّكَ تَدْعُونِي إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنْهُ فَلَا أَتَبَرَّأُ مِنْهُ، فَتَقَدَّمَنِي فَتَقَطَّعَ يَدَيَّ وَرِجْلَيَّ وَ لِسَانِي.

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا كَذِبَنَّ قَوْلَهُ فَيُكَ، قَدَّمُوهُ فَاقْطَعُوا يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَاتْرَكُوا لِسَانَهُ فَحَمَلَتْ طَوَائِفُهُ لَمَّا قُطِعَتْ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَهْ كَيْفَ تَجِدُ أَلْمًا لِمَا أَصَابَكَ؟ فَقَالَ لَا يَا بِنْتِي إِلَّا كَالزَّحَامِ بَيْنَ النَّاسِ، فَلَمَّا حَمَلْنَاهُ وَ أَخْرَجْنَاهُ مِنَ الْقَصِيرِ اجْتَمَعَ النَّاسُ حَوْلَهُ فَقَالَ اتُّونِي بِصِحْفِهِ وَ دَوَاهِ أَكْتُبُ لَكُمْ مَا يَكُونُ إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَإِنَّ لِلْقَوْمِ بَقِيَّةً لَنْ يَأْخُذُوهَا مِنِّي بَعْدُ فَآتَوْهُ بِصِحْفِهِ فَأَكْتُبَ الْكِتَابَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ ذَهَبَ لَعِينٌ فَأَخْبَرَهُ إِنَّهُ يَكْتُبُ لِلنَّاسِ مَا يَكُونُ إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ فَأُرْسَلَ إِلَيْهِ الْحِجَامَ حَتَّى قَطَّعَ

لِسَانَهُ فَمَاتَ فِي لَيْلِهِ تِلْكَ.

وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يُسَمِّيهِ رَشِيدَ الْبَلَايَا، وَكَانَ قَدْ أُلْقِيَ إِلَيْهِ عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَايَا، فَكَانَ فِي حَيَاتِهِ إِذَا لَقِيَ الرَّجُلَ قَالَ لَهُ: يَا فُلَانُ تَمُوتُ بِمِيتِهِ كَذَا وَكَذَا، وَتُقْتَلُ أَنْتَ يَا فُلَانُ بِقَتْلِهِ كَذَا وَكَذَا فَيَكُونُ كَمَا يَقُولُ الرَّشِيدُ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ لَهُ: أَنْتَ رَشِيدُ الْبَلَايَا أَنْكَ تُقْتَلُ بِهَذِهِ الْقَتْلَةِ، فَكَانَ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

روایت شده از پدر عَجَلِيّ که او گفت سؤال کردم از قنوا دختر رشید حَجْرِيّ که خبر بده مرا از آنچه شنیده ای از پدرت. گفت شنیدم از پدرم که او می گفت روزی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به من فرمودند یا رشید چگونه خواهد بود صبر تو زمانی که احضار کند تو را کسی که خود را منتسب به بنی امیه کرده (۱) سپس او قطع کند دو دست و دو پا و زبان تو را. عرض کردم یا امیر المؤمنین آخر آن بهشت است؟ فرمود بله یا رشید تو با منی در دنیا و آخرت. آنگاه دختر رشید گفت قسم به خدا که زمان بسیاری نگذشت تا اینکه فرستاد به سوی پدرم عبید الله بن زیاد و امر کرد او را به براءت از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام). پدرم از تبّری از حضرت ابا کرد. سپس به پدرم گفت که حضرت علی (علیه السلام) نحوه مرگ تو را چگونه فرموده اند.

پدرم گفت خبر داد مرا دوست من که تو من را احضار خواهی نمود و از من می خواهی که از او تبّری نمایم ولی من هرگز چنین کاری نمی کنم. بعد دستور خواهی داد که دست و پا و زبانم را قطع کنند. آنگاه ابن زیاد گفت قسم به خدا که قول مولایت را درباره تو تکذیب خواهم کرد. سپس دستور داد که

چهار دست و پای او را قطع کنید ولی زبانش را قطع نکنید. آنگاه دستها و

ص: ۱۵۰

۱- منظور حضرت، شخص زیاد بن ابیه است که خود را برادر معاویه می خواند.

پاهای او را قطع کردند و او را به بیرون بردند. در آن وضع از پدرم پرسیدم با توجه به درد و ناراحتی قطع دست و پاها چه حالی داری؟ جواب داد ای دخترم هیچ ناراحتی ندارم جز احساس ناراحتی از ازدحام بین مردم و پس از آنکه او را از قصر ابن زیاد خارج کردند مردم دور او جمع شدند. سپس پدرم گفت کاغذ و قلم بیاورید و بنویسید تا برایتان بگویم که تا روز قیامت چه واقع

می شود چونکه برای این قوم اتفاقاتی خواهد افتاد که کسی از من نشنیده است. آنگاه گفت بنویسید بسم الله الرحمن الرحيم. بلافاصله به ابن زیاد خبر دادند که رشید می خواهد برای مردم حدیث بگوید و به آنها خبر دهد از وقایعی که تا قیامت اتفاق خواهد افتاد. عیید الله فوری کسی را فرستاد و دستور داد زبان او را قطع کردند و در همان شب از دنیا رفت. حضرت امیر (علیه السلام)

او را رشید بلایا می نامیدند و می فرمودند تو را اینگونه خواهند کشت.

نحوه شهادت میثم تمار با رشید حجری با اندک تفاوتی مشابه است.

صالح پسر میثم گفت پدرم را از قصر عیید الله خارج کردند در حالیکه چهار دست و پای او را قطع کرده بودند و تمام بدنش غرق به خون بود. آنگاه نشست و بلند گفت هر کس می خواهد از احادیث پنهانی از قول علی بن ابیطالب (علیه السلام) بشنود، بیاید بشنود. سپس مردم جمع شدند و میثم برای آنها از قول مولایش در امور عجیبه حدیث می گفت. آنگاه به ابن زیاد خبر دادند که تو بدترین عضو او را گذاشتی. گفت چیست؟ گفتند: زبان او را زیرا مشغول

حدیث گفتن در امور عجیبه می باشد. دستور داد زبان او را قطع کنند. جلا داد آمد و گفت زبانت را خارج کن تا قطع نمایم. میثم فرمود ابن فاجره گمان می کرد می تواند مولایم و مرا دروغگو نماید خودش دروغگو شد و هلاک شد. آنگاه زبانش را بیرون آورد و جلا داد قطع کرد.

ملای رومی می فرماید:

عشق چون دعوی بلا دیدن گواه

چون گواہت نیست دعوی شد تباه

حافظ گوید:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت

هر که شد کشته او نیک سرانجام افتاد

مولوی می فرماید:

سوی تیغ عشقش ای ننگ زمان

صد هزاران جان نگر دستک زنان

ای فرده عاشق ننگین نمد

کو ز بیم جان ز جانان میرمد

پس معلوم می شود که جان اصحاب خاص حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت امام حسین (علیه السلام) محبت امیرالمؤمنین بوده نه جان انسانی. نشانه آن همینست که بعد از قطع جوارح باز هم صحبت می کردند و یا حضرت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا وقتی اصحاب را پس از کشته شدن آنها صدا زدند همه به حرکت درآمدند.

عطار می فرماید: یا علی

چون جمله توئی همه جهان چیست

ور هیچ نیم من این فغان چیست

چون هست یقین که نیست جز تو

آوازه این همه گمان چیست

چون جمله توئی وهم همه تو

آن چیست که غیر توست آن چیست

چون نیست غلط کننده پیدا

چندین غلط یکان یکان چیست

چون کار جهان فنای محض است

چندین غم و درد بیکران چیست

ما را چو وجود نیست از ما

چندین تک و پوی در جهان چیست

جان در تو ز خویشتن فنا شد

زان بیخبر است جان که جان چیست

چون زنده نیم به جان به عشقم

و پس زحمت جان در این میان چیست

عطار ضعیف را از این سر

جز گفت میان تهی نشان چیست

این چنین افراد برجسته ای بودند که خود را فانی در بحر ولایت نمودند و گاو تن را قربانی شیر حق نمودند و در عوض حیات ابدی یافتند که خداوند فرماید «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۱) مراد از رب اینجا حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. همچنان

که در روز عاشورا در آخرین لحظات که حضرت سید الشهداء (علیه السلام) تنها شدند به اطراف خود نگریسته همه اصحاب را کشته و در خاک و خون غلطیده

ص: ۱۵۳

دیدند. یکایک را صدا زده بعد فرمودند چرا جواب نمی دهید. ناگاه همه بلند شدند و لییک گفتند. حضرت فرمودند برگردید که عنقریب من هم به شما ملحق خواهم شد. اگر مرده بودند که بلند نمی شدند و حرف نمی زدند پس معلوم شد که هر کس در راه ولایت شهید شود زند[□] جاوید خواهد بود که خداوند می فرماید: «... فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...» (۱) «پس آنها را زنده خواهیم کرد که دیگر برای آنها مرگ نیست.»

گاو را در زمان حضرت موسی به امر خداوند کشتند و قطعه ای از آن را به کشته ای زدند و زنده شد. پس به طریق اولی[□] هر که کشته راه حضرت امیر علی (علیه السلام) و اوصیاء معصومین او بشود کمتر از گاو موسی نخواهد بود.

گاو تن قربانی شیر خداست

گر تو را با او سر صدق و صفاست

زان یکی درد او ز جمله دردها

وا رهد پا برند او بر سماء

شاه گردد واگذار بندگی

یابد او در مردگی دل زندگی

گاو موسی دان مرا جان داده ای

جزو جزوم حشر هر آزاده ای

گاو موسی بود قربان گشته ای

کمترین جزوش حیات کشته ای

برجهید آن کشته ز آسایش ز جا

در خطاب اِضْرِبُوا بَعْضُهَا

گاو مولا کی کم از موسی[□] بود

ذبح گشتن بهر او اولی[□] بود

گر شوی تو کشته راه علی

هر سر موی تو گردد جاندهی

یا گرامی اذْبَحُوا هَذَا الْبَقْرَةَ

إِنْ أَرَدْتُمْ حَشْرَ أَرْوَاحِ النَّظَرِ

قطره چون فانی به دریا می شود

قطره دیگر نیست دریا می شود

این افراد و مردان خدا مثل رُشید حِجْری و مِیثمَ تَمَّار و مالک اشتر و

ص: ۱۵۴

۱- سورۃ نحل، آیه ۹۶.

عمرو بن حمق و کمیل بن زیاد و سایر اصحاب خاص حضرت که عاشقان حضرت مولی بودند همه چیز خود را فدای او کردند و به همه جا هم رسیدند.

هر چه داری اگر به عشق دهی

کافر مگر جوی زیان بینی

این اشخاص در زمره کسانی هستند که حضرت امیر (علیه السلام) درباره اصحاب فرزند عزیزشان حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمودند. حضرت در راه شام چون به کربلا رسیدند به محل شهادت حضرت سیدالشهداء اشاره نمودند و به ابن عباس فرمودند: هَذَا مُنَاخُ رُكَاةٍ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ لَمْ يَسْبِقَهُمْ أَحَدٌ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَلْحَقْهُمْ أَحَدٌ مِنْ بَعْدِهِ. یعنی اینجا محل فرود آمدن سواران و محل کشته شدن عاشقانی است که سبقت نیافته بر آنها احدی از قبل آن زمان و

ملحق نمی شود به آنها احدی هم بعد از آن زمان و این افراد خودشان را فنای در امام نمودند. مثل قطره ای که جزو دریا شود و اگر این نبود حضرات ائمه (علیه السلام) در زیارت آنها نمی فرمودند بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي. اگر آنها خودشان بودند چنین خطاب صحیح نبود. پس آنها دیگر از خود، خودی ندارند و فنای محض در بحر ولایت و وحدت شدند، چون فانی در ولایت گردیدند، همه کارهای ولایتی از آنها ساخته است همچنان که در حدیث قدسی خداوند می فرماید بنده نزدیک می شود به من به سبب نوافل تا اینکه به چشم من می بیند و به گوش من می شنود و به قدرت من از بین می برد. خداوند می فرماید بر اثر عبادت چنان در من فانی شده اند که دیگر دست و گوش و چشم آنها دست و گوش و چشم من است. همانطور که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در قرآن خطاب فرمود:

ص: ۱۵۵

«... وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...» (۱) یعنی ای پیغمبر تو تیر به سوی کفار نمی انداختی بلکه آن من بودم که می انداختم. خداوند به موسی (علیه السلام) خطاب فرمود من مریض شدم چرا به عیادت من نیامدی. موسی عرض کرد خداوندا تو منزه‌ی از آنکه مریض شوی. خطاب آمد یا موسی بنده خاص من مثل من است:

قطره چون فانی به دریا می شود

قطره دیگر نیست دریا می شود

شمس فلک و فرو معالی

مولی الفقراء علی عالی

صهر نبی و پسر عم او

انباز به شادی و غم او

اسلام که نیستش کم و کاست

با تیغ کجش به دهر شد راست

بر دوش نبی قدم نهاده

منت به سر حرم نهاده

بر کتف نبی از آن بزد گام

کز طاق حرم بریزد اصنام

بُد پای علیش چون به شانه

شد مهر نبوتش نشانه

ما را به ولای او تولاست

کان در دو جهان امیر و مولاست

ای مائده بخش سلوی و من

شاه دو سرا ولی ذوالمن

یا رب به صفای قلب پیران

ما را به ولای او بمیران

از ملک الشعراء آستان قدس رضوی

شاهزاده نادری

ص: ۱۵۶

۱- سورة انفال، آیه ۱۶.

ای علی ای تو قبله گاه همه

ای به ذیل تو اعتصام همه

جمله ذرات عاشقان تواند

از لبست مستی و مدام همه

جان جان جهانیا نی تو

ای تو روح و روان و جان همه

در جهان هر کجا که می نگرم

همه فرع و تو اصل ذات همه

جمله عالم مثال سایه بود

به تو و از تو هست قیام همه

همه اشیاء مسیح حقند

ای تو تسبیح و فکر و ذکر همه

نیست در عالمم به غیر تو کس

ای کس بیکسان و یار همه

کلب در گاه تو است «مقدادی»

ده پناهش تو ای پناه همه

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): أَرْبَعَةٌ أَنَا الشَّفِيعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ أُتُونِي بِذُنُوبِ أَهْلِ الْأَرْضِ:

الْمُعِينُ لِأَهْلِ بَيْتِي - وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ عِنْدَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ . وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ - وَالِدَّافِعُ عَنْهُمْ بِيَدَيْهِ .

بحارالانوار مستدرک سفینه، ج ۴، ص ۵۱.

از حضرت رضا علیه السلام از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) که فرمودند: فرمود

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که من در روز قیامت از برای چهار گروه شفاعت می کنم ولو اینکه گناهان تمام مردم دنیا به گردن آنها باشد.

یکی اینکه به اهل بیت من کمک کند.

دوم به کسی که در زمان اضطرارشان حوائج آنان را برآورد.

سوم به کسی که آنها را به دل دوست داشته باشد و به زبان ابراز کند.

چهارم - آنکه تا آنجا که ممکنست از آنها دفاع کند.

رَكِبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ يَوْمًا وَ مَشَىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ

ص: ۱۵۷

مَعَهُ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِمَّا أَنْ تَرْكَبَ وَإِمَّا أَنْ تَنْصَرِفَ فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَرْكَبَ إِذَا رَكَبْتَ وَ أَمْشِيَ إِذَا مَشَيْتَ وَ أَجْلِسَ إِذَا جَلَسْتَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لَا بُدَّ لَكَ مِنَ الْقِيَامِ وَ الْقُعُودِ فِيهِ وَ مَا أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِكَرَامِهِ إِلَّا وَقَدْ أَكْرَمَكَ بِمِثْلِهَا.

مستدرک سفینه جلد ۴، صفحه ۸۴ □

نقل شده روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوار بر مرکب و حضرت امیر (علیه السلام) پیاده به همراه ایشان می رفتند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند یا ابا الحسن یا سوار شو یا برگرد. زیرا که خداوند مرا امر کرده است که سوار شوم هر وقت تو سوار شوی و پیاده راه بروم هر وقت تو پیاده راه بروی و بنشینم هر وقت تو می نشینی مگر آنکه برای اقامه حدی از حدود الهی ناچار از برخاستن و نشستن باشم و گرامی نداشت مرا خداوند به کرامتی مگر اینکه اکرام کرد تو را به مثل آن.

مستدرک سفینه، جلد ۴، صفحه ۸۴

از کتاب بحار الانوار جلد ۸۴، صفحه ۱۱۲

رَوَاهُ الشَّيْخُ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرِسِيُّ (ره) فِي كِتَابِ الْاِحْتِجَاجِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ لَا يَرُوءُونَ حَدِيثًا فِي مِعْرَاجِهِمْ أَنَّهُ لَمَّا أُسْرِى بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) فَرَأَى عَلَى الْعَرْشِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ غَيَّرُوا كُلَّ شَيْءٍ؛ حَتَّى هَذَا؟ قُلْتُ نَعَمْ. قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا خَلَقَ الْعَرْشَ كَتَبَ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ ذَكَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابَهُ

ذَلِكَ عَلَى الْمَاءِ وَ الْكُرْسِيِّ وَ اللَّوْحِ وَ جَبْهَةِ إِسْرَافِيلَ وَ جَنَاحِي جِبْرَائِيلَ وَ أَكْنَافِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا قَالَ

ص: ۱۵۸

أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيَقُلْ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

در کتاب احتجاج طبرسی از قاسم بن معاویه (جلد ۸۴ بحار الانوار

ص ۱۱۲): به حضرت ابی‌عبدالله عرض کردند بعضی‌ها حدیثی را درباره معراج روایت می‌کنند که چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به معراج سیر داده شدند دیدند بر عرش نوشته لاله الا الله محمد رسول الله ابوبکر الصديق. حضرت فرمودند سبحان الله همه چیز را حتی این را هم دگرگون ساخته اند. عرض کردم بلی.

فرمودند: چون خداوند عزوجل عرش را بیافرید بر عرش نوشت لاله الا الله محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین. بعد حضرت فرمودند اینها را همه بر آب و بر کرسی و بر لوح و بر جبهه اسرافیل و بر دو بال جبرئیل و بر اکناف آسمانها و زمین و بر کوهها و آفتاب و ماه هم نوشتند.

بعد حضرت فرمودند هر گاه یکی از شما بگوید لاله الا الله محمد

رسول الله پس باید بگوید علی امیرالمؤمنین.

در ذیل حدیث قاسم بن معاویه در جلد ۲۷ بحار الانوار صفحه ۱ نقل شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هر گاه یکی از شما بگوید معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست پس باید بگوید علی امیر مؤمنان و ولی خداست.

قال علی علیه السلام مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَصِبَتْ عَلَيْهِ الْبَلَاءُ صَبًّا يَعْنِي هَر كَه دُوسْت دَاشْتَه بَاشَد مَا أَهْل بَيْت رَا رِيخْتَه مِي شُود
بر او بلا ریختنی.

ص: ۱۵۹

عشق چون دعوی بلا دیدن گواه

چون گواهِت نیست دعوی شد تباه

خونریز بود همیشه در کشور ما

جان عود بود همیشه در مجمر ما

داری سر ما بیا تو اندر بر ما

ما دوست گُشیم و تو نداری سرما

دوستان حضرت امیر علیه السلام از اصحاب آن حضرت و بعد از آن

حضرت همه شهید شدند.

یا پای منہ به کوی خوبان

یا دست به خون دل فرو شوی

آن شنیدی که در عرب مجنون

بود بر حسن لیلی او مفتون

دعوی دوستی لیلی کرد

همه سلوای خویش بلوی کرد

حلّه و زاد و بود خود بگذاشت

رنج را راحت و طرب پنداشت

کوه و صحرا گرفت مسکن خویش

بی خبر گشته از غم تن خویش

چند روز او نیافت هیچ طعام

صید را برنهاد بر ره دام

از اتفاق آهوئی فتاد به دام
مرو را ناگهان برآمد کام
چون بدید آن ضعیف آهو را
وان چنان چشم و روی نیکو را
بله کردش سبک ز دام او را
ای همه عاشقان غلام او را
گفت چشمش چو چشم یار منست
اینکه در دام من شکار منست
در ره عاشقی جفانه رواست
هم رخ دوست در بلا نه رواست
چشم لیلی و چشم بسته بند
هست گوئی به یکدگر مانند

زین سبب زو حرام شد بر من
بله کردممش از این بلا و محن
من غلام کسی که در ره عشق
شد مسلّم ورا شهنشہ عشق
راه دعوی روی تو بی معنی
نخرند از تو ترسم این دعوی
گرد پیش آر و گفت کوتاه کن
با چنین گفت کرد همره کن
ورنه از معرض سخن برخیز
چون زنان زین چنین سخن بگریز
دعوی دوستی تو با معبود
پس طلبکار و لذت و مقصود
گر تو مقصود خود کری بر دست
بت پرستی نبی خدای پرست
گر تو فرزند آدمی پس چون
شده ای بر جهان چنین مفتون
این جهان را نه مزرعت پنداشت
عاقبت خود برفت و هم بگذاشت
تو ز احوال غافلای چه کنم
از خود و اصل جاهلی چه کنم

از این جوی که از علمای اهل سنت است سؤال نمودند چگونه

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حال نماز خاتم خود را به سائل بخشید در حالیکه تیر از پای مبارکش در حال نماز خارج نمودند چنان در حال استغراق با حق بود که متوجه نشد. بالبداهه این رباعی را خواند:

يَسْقَى وَيَشْرَبُ لَا تُلْهِيهُ سُكْرَتُهُ

عَنِ النَّدِيمِ وَلَا يُلْهِيهِ عَنِ الْكَاسِ

أَطَاعَهُ سُكْرَةً؛ حَتَّى تَمَكَّنَ مِنْ

فَعَلَ الصُّحَاتُ وَهَذَا وَاحِدُ النَّاسِ

یعنی سقایت می کند و می آشامد شراب را و باز نمی دارد او را مستی شراب از دیدن ندیم و باز نمی دارد او را از دیدن جام شراب. اطاعت کرد خدا را در حالت مستی تا اینکه قادر به انجام کاری شد که مردمان هوشیار انجام می دهند و این فقط یکنفر است که می تواند در حالت شکر کار مردم هوشیار را انجام دهد.

ص: ۱۶۱

فی التَّوْحِيدِ عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى عَزَّ وَجَلَّ:

فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّوْحِيدُ وَمَحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وعلی امیر المؤمنین علیه السلام.

ایضاً عن أبي الحسن عليه السلام قال ولايته علی علیه السلام مكتوبه فی جميع ضیحف الأنبياء و لن یبعث الله رسولا إلا بنبوّه محمد (صلى الله عليه وآله) و وصیه علی علیه السلام.

در کتاب توحید از حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر قول

خداوند تعالی « فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا » سؤال کردند این فطرت چیست که خداوند در نهاد مردم نهاده است. حضرت فرمودند توحید و محمد رسول الله (صلى الله عليه وآله) و علی امیر المؤمنین (علیه السلام) و همچنین حضرت ابی الحسن الرضا (علیه السلام) فرمودند ولایت علی علیه السلام نوشته شده در جميع کتب انبياء و نفرستاده است خداوند رسولى را مگر به نبوت محمد (صلى الله عليه وآله) و ولایت وصی او علی علیه السلام.

همه خلق عالم از اولین و آخرین در فطرت آنها توحید و نبوت محمد رسول الله و ولایت علی (علیه السلام) نهاده شده مثل اینکه فطرت انسان آنست که با دست غذا بخورد و روی دو پا راه برود بر خلاف حیوانات. ولی بعضی اوقات عارضه ای به انسان دست می دهد که نمی تواند با دست غذا بخورد یا روی دو پا راه برود همینطور برای روح انسان هم عوارضی است در عالم خلق که

به سبب آن عارضه از دین فطرت منحرف می شود. در زیارت جامعه گفته شده است: ... حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ، وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ، وَلَا دَنِيٌّ وَلَا فَاضِلٌ، وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ، وَلَا فَاجِرٌ طَالِحٌ، وَلَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ، وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ، وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَهُ

أَمْرِكُمْ، وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَ كِبَرَ شَأْنِكُمْ، وَ تَمَامَ نُورِكُمْ، وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ، وَ ثَبَاتَ مَقَامِكُمْ، وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَ مَنَزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ، وَ خَاصَّتْكُمْ لَدَيْهِ، وَ قُرْبَ مَنَزِلَتِكُمْ مِنْهُ.

این عبارات حاکی از آنست که تمام عالم امکان از جمادات تا ملائکه شناسانده شده اند مقام ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را.

پس معلوم شد همه خلق عالم همانطور که مُقَرَّر و معترف به الوهیت و وحدانیت حق هستند مُقَرَّر و مُعْتَرَف به ولایت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او هستند و لکن تاریکی عالم کثرت خلق و حُب دنیا و ریاست و فرورفتن در شهوات سبب شده که آن عهد و میثاق روز ازل را فراموش کنند. قال الله سبحانه: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (۱) یعنی هر آینه ما عهد گرفتیم از آدم پس فراموش کرد عهد ما را و نیافتیم در آدم از برای آن عهد اراده ای.

غفلت و ظلمت عالم خلق سبب شده که انسان آیات حق را ببیند و نشناسد. قال سبحانه: «... وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (۲) یعنی: می بینی آنها را ای پیغمبر نگاه می کنند به سوی تو و نمی بینند. لذا خداوند فرمود: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (۳) بگو ای پیغمبر پناه می برم به خداوند خارج کننده وجود از عدم از شر آنچه که خلق کرده و از شر شب تاریکی که فراموشی تاریکی. دنیا شب است و

تاریک است. انبیاء و اولیاء حکم ماه و ستارگان را دارند در شب تاریک که

ص: ۱۶۳

۱- سوره طه، آیه ۱۱۴.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۹۸.

۳- سوره الفلق، آیات ۱ و ۲ و ۳.

فرمود: «... وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (۱) و به ستارگان آن خلق هدایت کرده می شوند. دنیا شب است و قیامت صبح لذا گویند صبح قیامت و چون روز روشن شود انسان می تواند تشخیص دهد هر چیزی را به همانطوری که هست.

ملاً درباره حضرت امیر (علیه السلام) فرماید:

آنکه او تن را بدینسان پی کند

حرص میری و خلافت کی کند

زان به ظاهر کو شداندرجاه و حکم

تا امیران را نماید راه و حکم

تا امیری را دهد جان دگر

تا دهد نخل خلافت را ثمر

میری او بینی اندر آن جهان

فکرت پنهانیت گردد عیان

یا کسی که به سبب ریاضت برای او موت اختیاری حاصل شود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود (مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَ قِيَامَتَهُ) یعنی کسی که مرد به تحقیق قیامت او حاصل شده به سبب موت اختیاری تاریکی دنیا از پیش او محو می شود و اشیاء را کما هُوَ حَقُّهُ می بیند. همچنانکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود رَبِّ اَرْنِي الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ. خداوندا بشناسان به من اشیاء را همانطور که هستند.

عطار گوید:

اگر اشیا همین بودی که پیداست

سؤال مصطفی کی آمدی راست

نه با حق مهتر دین گفت الهی

به من بنمای اشیا را کماهی

خدا داند که این اشیا چگونه است

که در چشم من و تو واژگونه است

ص: ۱۶۴

۱- سوره نمل، آیه ۱۵.

و باز ملاً گوید:

روستایی گاو در آخور ببست

شیر گاوش خورد و بر جایش نشست

روستایی شد در آخور سوی گاو

گاو را می جست شب آن کنجکاو

دست می مالید بر اعضاء شیر

پشت و پهلو گاه بالا گاه زیر

گفت شیر ار روشنی افزون بُدی

زهره اش بدریدی و دلخون شدی

این چنین گستاخ زان می خاردم

کو در این شب گاو می پنداردم

حق همی گوید که ای مغرور کور

نیز نامم پاره پاره گشت طور

قال علی علیه السلام: لو أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَّتَهَافَتَ يَعْنِي أَكْرَ كَوْهِي مَرَا دَوْسْت دَاشْتَه بَاشَد پَارَه پَارَه خَوَاهَد گَشْت).

ه ال

که لو أَنزَلْنَا كِتَابًا لِلْجَبَلِ

لَأَنْصَدِعَ ثُمَّ انْقَطَعَ ثُمَّ أَرْتَحِلُ

از من از کره أحد واقف بدی

پاره گشتی و دلش پر خون شد

از پدر و از مادر این بشنیده ای

لاجرم غافل در این پیچیده ای

(اظهار دوستی و معرفت به مقام ولایت تقلید پدر و مادری است نه از روی معرفت و حقیقت).

گر تو بی تقلید از او واقف شوی

بی نشان بی جای چون هاتف شوی

تو به تاریکی علی را دیده ای

ز این سبب غیری بر او بگزیده ای

بشنو این قصه پی تهدید را

تا بدانی آفت تقلید را

نقل است که در هندوستان کسی را گرفته بودند و می زدند و او هیچ

ص: ۱۶۵

اعتراضی نمی کرد و آخ هم نمی گفت. بعد آزادش نمودند. شخصی از او سؤال کرد چرا اعتراض نمی کردی و آخ هم نمی گفتمی؟ گفت من باید کتک می خوردم. پرسید چرا؟ گفت برای اینکه هر کس بخواهد نام بت بزرگ را ببرد باید یکسال حرف دنیا نزند و من امروز بی اختیار نام او را بردم. چون مستحق کتک خوردن بودم نه اعتراضی کردم و نه آخ گفتم.

مرحوم پدرم رحمه الله علیه نقل نمودند: در اصفهان شخصی بود به نام درویش کافی از اهل الله و بزرگان اهل دل. شب در خانقاه او چراغ خاموش شد. یکی از شاگردانش یا علی گفت و چراغ روشن شد. او را از خانقاه بیرون کرد و مطرودش نمود گفت به نام حضرت بی احترامی نمودی زیرا به خاطر یک کبریت نام حضرت را بردی. اگر قرار باشد برای بردن نام بت بزرگ یکسال نباید حرف دنیا زده شود تا بتوان نام او را ببرند. ولی خدا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که آیه بزرگ خداوند است که فرمود علیه السلام: مَا لِلَّهِ تَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّي وَ مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي یعنی نیست از برای خدا خبری بزرگتر از من و نیست از برای خدا آیتی بزرگتر از من چگونه باید اسم او را برد. در حدیث است که هر روز پیغمبر خدا تشریف می آوردند در خانه امیرالمؤمنین و حضرتش را به اسم صدا می فرمودند. یک روز تشریف آوردند و حضرت را

به کنیه صدا فرمودند یعنی فرمودند یا ابا الحسن حضرت امیر (علیه السلام) علتش را پرسیدند فرمودند امروز وضو نداشتم نخواستم نام تو را بدون وضو ببرم. در جائیکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین فرمودند تکلیف سایر مردم روشن است.

در زیارت جامعه است: خَلَقَكُمُ اللهُ أَنْوَارًا؛ یعنی خلقت آنها از نور بوده است و در حدیث است که فرمودند ارواح شیعیان ما از زیادی طینت ماست.

(خُلِقُوا أَرْوَاحُ شِيعَتِنَا مِنْ فَاضِلِ طِينَتَا) در دعای مروی از حضرت کاظم (علیه السلام)

نقل شده لَيْسَ لَهِيَ خَلْقِكَ مِثْلُهُمْ أَحَدًا یعنی نیست خداوندا در خلق تو مثل محمد و اوصیاء او احدی و در دعای ماه رجب از ناحیه مقدسه نقل شده: ... فَجَعَلْتُهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا لَهِيَ كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَأَفْزُقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ جَبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَّقُهَا وَ رَتِّقْهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ.

خداوندا پس قرار دادی تو ائمه را معدن از برای کلمات خویش و ارکان از برای توحیدت و اینها نشانه ها و مقاماتی هستند که تعطیلی نیست از برای آنها هرکجا باشند می شناسند خلاق تو را به ائمه هرکس تو را شناخت نیست فرقی بین تو و بین اینها مگر اینکه آنها بندگان تو هستند و مخلوق تو و فتق و رتق آنها به دست تو است ظهور آنها از تو است و رجوع آنها هم به سوی تو

است.

و خداوند فرموده است «.... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...» (۱) یعنی نیست مثل خدا در عالم خلق چیزی. مراد آنست که همچنانکه خداوند مثلی ندارد ائمه (علیه السلام) هم مثلی ندارند چونکه آنها از نوری که از خود حق است خلق شده اند.

گرد فارس گرد سرافراشته

گرد را تو مرد حق پنداشته

گرد دید ابلیس و گفت این فرع طین

چون فزاید بر من آتش جبین

تا تو می بینی عزیزان را بشر

دان که میراث بلیس است این نظر

گر نه فرزند بلیسی ای عنید

پس به تو میراث آن سگ چون رسید

جسم ما رو پوش باشد در جهان

ما چو دریا زیر این که در نهان

شاه دین را منگر ای نادان به طین

کین نظر کرده است ابلیس لعین

١- سورة شوري، آية ١٠.

و در حدیث است که زیربنای توحید ولایت است و هر که معرفت او به ولایت ضعیف باشد توحید او هم ضعیف است. عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): جُحُودٌ نَعْمَهُ اللَّهُ كَفْرٌ وَ جُحُودٌ نُبُوتِي كَفْرٌ وَ جُحُودٌ وَلَايَةِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام) كَفْرٌ لِأَنَّ التَّوْحِيدَ لَا يُبْنَى إِلَّا عَلَى الْوَلَايَةِ وَ دَعَايَ فِي غَيْبِ أَمَامِ زَمَانٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) حَاكِي بِرِهْمِينَ مَطْلَبُ اسْتِ. اَللّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسِيكَ، فَإِنَّ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسِيكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اَللّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ فَإِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ، وَلِيكَ، اَللّهُمَّ عَرَّفْنِي وَلِيكَ فَإِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي وَلِيكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

خداوندا بشناسان مرا نفس خودت را پس اگر شناسانی نفس خودت را به من نخواهم شناخت رسول تو را. خداوندا بشناسان به من رسول خودت را پس اگر شناسانی به من رسول خودت را، نخواهم شناخت ولایت را.

خداوندا بشناسان به من ولی خودت را و اگر شناسانی به من ولی خودت را گمراه خواهم شد از دین خودم. در توحید و نبوت نفرمود ضللت عن دینی. ولی در ولایت فرمود اگر ولی تو را نشناسم در دین خود گمراهم.

شیخ نجم الدین کبری^ق فرموده آخر اسم محمد (صلی الله علیه و آله) «د» است و آخر اسم علی (علیه السلام) «ی» است و آخر اسم حسن و حسین (علیه السلام) «ن» است یعنی محبت رسول و علی و حسنین صلوات الله و سلامه علیهم دین است.

در بصائر الدرجات قال ابو جعفر (علیه السلام) قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): أَلَا أَنَّ جِبْرَائِيلَ أَتَانِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يَا مُرَّكَ بِحُبِّ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ يَا مُرَّكَ بِوَلَايَتِهِ يَعْنِي خَبَرَ دَادٍ مَرَا جِبْرَائِيلَ وَ كَفْتُ يَا مُحَمَّدُ خَدَاوَنَدُ تَوَا مِرْمِي كُنْدُ تَوَا بِه دُوسْتِي عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ مِرْمِي كُنْدُ تَوَا بِه وِلَايَتِ عَلِيٍّ.

ابراهیم ادهم گفته است:

به دلدل سواری که گاه رکوع

شد امکان او هم عنان و جوب

از یک قطره نقطه بسمله

به دریای امکان فند زلزله

چون که یک روح اضافی در ائمه هست بدین جهت ما را راهی به سوی معرفت آنها نیست. کما قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) یا علی ما عَرَفَكَ إِلَّا اللهُ وَاَنَا و ما عرفنی إِلَّا اللهُ و أَنْتَ و ما عَرَفَ اللهُ إِلَّا أَنَا و أَنْتَ.

یعنی یا علی شناخت تو را مگر خداوند و من و شناخت مرا مگر خدا و تو و شناخت خدا را مگر من و تو.

و در حدیث معرفه النفس کمیل که از حضرت امیر (علیه السلام) نقل شده نفس پنجم را فرموده وَالْكَائِبَةُ الْإِلَهِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوَى بَقَاءٍ فِي فَنَاءٍ وَ نَعِيمٍ فِي شَفَاءٍ وَ عَزٌّ فِي ذُلٍّ وَ فَقْرٌ فِي غِنَى وَ صَبْرٌ فِي بَلَاءٍ وَ لَهَا خَاصَّةٌ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ وَ هَذِهِ هِيَ الَّتِي مَبْدَأُهَا مِنْ اللَّهِ وَ إِلَيْهِ تَعُودُ.

در شرح نفس پنجم حضرت می فرماید: نفس کلّیه الهیه از برای او پنج قوت است: ۱- بقاء در نیستی، ۲- نعمت در زحمت، ۳- عزّت در ذلّت، ۴- فقر در بی نیازی، ۵- صبر در بلاء

و از برای این نفس کلّیه دو خاصیت است: اوّل رضا و دوّم تسلیم. و این روح چیزی است که مبدأ آن از خداست و به سوی خدا هم برمی گردد. پس معلوم شد روح جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی که ناطقه قدسیه باشد این چهار نفس را همه انسانها در او شریکند ولی در بسیاری از آنها روح چهارم که ناطقه قدسیه باشد به سبب معاصی می میرد ولی روح پنجم که کلّیه الهی است مخصوص چهارده معصوم (علیه السلام) است که هیچ آفریده ای راه به او ندارد.

به همین جهت شناخت آنها ممکن نیست. همانطور که حیوان به روح حیوانی نمی تواند انسان را بشناسد. ملاً هم می گوید:

غیر فهم و جانکه در گاو و خر است

آدمی را فهم و جان دیگر است

باز غیر عقل و جان آدمی

هست جانی در نبی و در ولی

چونکه دوره نبوت ختم شده و دوره ولایت باقی مانده و خواهد بود لذا راه قرب به حق به وسیله ولایت است. همچنانکه گفته شد اگر نشناسم من ولی را در دین خود گمراهم و پیغمبر هم فرمودند: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ أَمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً يَعْنِي هُرَ كَه بَمِيرِد وَ نَشْنَسَد اَمَام زَمَان خُودش رَا مُرْدَه اسْت مُرْدَه زَمَان جَاهِلِيَّت.

در حال حاضر به حکم آیه «... وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۱).

تو چو موری بهر دانه می دوی

هان سلیمان جو چو می باشی غوی

دانه جو را دانه اش دامی شود

وان سلیمان جوی را هر دو بود

مرغ جانها را در این آخر زمان

نیست چون از همدگر یکدم امان

هم سلیمان هست اندر دور ما

که دهد صلح و نماند جور ما

قول إِنْ مِنْ أُمَّةٍ رَا یَاَد گِیر

تَابَه اِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِير

گفت خود خالی نبودست امتی

از خلیفه حق و صاحب همّتی

مرغ جانها را چنان یکدل کند

که صفاشان بیغش و بیدل کند

مشفقان گردند همچون والده

مؤمنان را گفت نفس واحده

اتحادی خالی از شرک و دوئی

باشد از توحید نی ما و توئی

تا سلیمان امیر معنوی

در نیاید برنخیزد این دوئی

هم سلیمان هست اکنون لیک ما

از نشاط دور بینی در عمی

دور بینی کرر دارد مرد را

همچو خفته در سرا کور از سرا

ص: ۱۷۰

۱- سور فاطر، آیه ۲۳.

کور مرغانیم بس نسا ساختیم

کان سلیمان را دمی نشناختیم

با سلیمان خر کن ای خفاش رد

تا که در ظلمت نمائی تا ابد

امام زمانی خلق عالم حضرت حجّه ابن الحسن العسکری ارواح العالمین له الفداء است که هر کس معرفت نداشته باشد به مقام ولایت آن حضرت معرفت به دین خود ندارد.

مرحوم حاج میرزا حبیب می فرماید:

امروز امیر در میخانه توئی تو

فریادرس ناله مستانه توئی تو

مرغ دل ما را که به کس رام نگردد

آرام توئی دام توئی دانه توئی تو

آن مهر درخشان که به هر صبح دهد تاب

از روزن این خانه به کاشانه توئی تو

آن ورد که زاهد به همه شام و سحرگاه

بشمرد به این بجه صد دانه توئی تو

آن باده که شاهد به خرابات مغان نیست

پیموده به جام و خم و میخانه توئی تو

آن غل که از زنجیر سر قفل نهادند

بر پای دل عاقل و دیوانه توئی تو

ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند

گنجی که نهان است به ویرانه توئی تو

ص: ۱۷۱

در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما

دیدیم که در کعبه و بتخانه توئی تو

آن راز نهانی که به صد دفتر دانش

بسیار از او گفته شد افسانه توئی تو

بسیار بگوئیم چه بسیار به گفتند

کس نیست به غیر از تو در این خانه توئی تو

یک همت مردانه در این کاخ ندیدیم

آن را که بود همت مردانه توئی تو

پس اول دین معرفت به امام زمان است، بعد معرفت به امام الائمه امیرالمؤمنین علی علیه السلام و از طریق معرفت به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) معرفت به رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که حضرت فرمود: *أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا*. یعنی راه معرفت به رسول الله معرفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و راه معرفت به خدا معرفت رسول الله (صلی الله علیه و آله) است لذا خداوند می فرماید *«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...»* (۱) یعنی هر که اطاعت رسول کرد خداوند را اطاعت کرده است و در زیارت جامعه است *وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ*، *وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ* *وَمَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ*. یعنی هر که شما را دوست داشته باشد خدا را دوست داشته و هر که شما را دشمن داشته خدا را دشمن داشته و هر که به شما تمسک بجوید به خداوند متمسک شده است و باز می فرماید *مَنْ أَرَادَ اللَّهُ يَدًا بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عُنُقِكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ*

یعنی هر کس اراده کند خدا را به شما ابتداء می کند و آن کس که خدا را به

ص: ۱۷۲

یکتائی پیرستد به وسیله شما قبول می شود و هر که قصد خدا کند به شما رو می کند و باز می فرماید یا وَلِيُّ اللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عِزٌّ وَجَلُّ ذُنُوبًا لَا- يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ یعنی ای ولی خدا به درستی که بین من و بین خداوند گناهانی است محو نمی کند آن گناهان را جز رضای شما پس معلوم شد رضای ائمه رضای خداست و غضب ائمه غضب خداست چونکه ذات باری تعالی منزّه است از اینکه رضا و سَخَط در او راه یابد چونکه رضا و سَخَط دو حال مغایر است و در ذات قدیم راه ندارد. پس اگر ما متوسّل به مقام ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اوصیاء معصومین او علیهم السلام می شویم تبعیت از رسول الله (صلی الله علیه و آله) می کنیم به سبب وحی الهی که به سوی او شد که در جنگ بدر حضرتش از

برای غلبه بر کفار از خداوند کمک خواست جبرائیل از طرف خداوند پیغام آورد: نَادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي النَّوَابِغِ بَعْدَ بَيْعِمْبَرٍ دَبَّالَهُ أَنْ فَرَمَوْا كُلَّ هَمٍّ وَعَمَّ سَيَنْجِلِي بِوَلَايَتِكَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ.

یعنی بخوان ای رسول الله علی را که ظاهر کننده امور عجایب است.

می یابی تو او را از برای خود کمک در امور مهمه سپس حضرتش فرمودند هر بلائی نیامده و آمده مرتفع می شود به سبب ولایت تو یا علی یا علی یا علی. ما هم می گوئیم یا رسول الله چونکه تو به امر خدا از علی کمک خواستی ما هم

اطاعت و تبعیت از تو می کنیم و از مقام ولایت کمک می خواهیم

ابوالفرج ابن جوزی که از علمای بزرگ اهل سنت است رحمت خدا به روان او باد می گوید:

أَقْسَمْتُ بِاللَّهِ وَالْآلَةِ الَّتِي أَلْقَى بِهَا رَبِّي

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ إِمَامٌ أَهْلِ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ

مَنْ لَمْ يَكُنْ مَذْهَبُهُ مَذْهَبِي

فَأِنَّهُ اِنْجَسَ مِنْ كَلْبِي

قسم می خورم به خداوند و نعمتهای او به درستی که علی ابن ابیطالب امام اهل شرق و غرب عالم است. هر کس که نباشد مذهب او مذهب من پس به درستی که او نجس تر است از سگ من.

همه مسلمین از سنی و شیعه امیرالمؤمنین را ولی خدا و امام شرق و غرب عالم می دانند ولی در امر خلافت عده ای او را خلیفه چهارم می شمارند. کسی به مُتَبِّی اعتراض کرد چرا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را مدح نکردی در جواب گفت:

وَتَرَكْتُ مَدْحِي لِلْوَصِيِّ تَعْمُدًا

إِذْ كَانَ نورا مُسْتَطِيلًا شَامِلًا

وَإِذَا اسْتَقَلَّ الشَّيْءُ قَامَ بِنَفْسِهِ

وصفات ضیوء الشمس تذهب باطلا

یعنی ترک کردم من مدح وصی پیغمبر را عمداً، زیرا که بود نور مستطیل و فراگیرنده و هر گاه مستطیل شد شیء هستیش به خودش است و صفات نور آفتاب از بین می برد هر باطلی را.

ملا می فرماید:

مدح تعریف است و تخریق حجاب

فارغ است از مدح و تعریف آفتاب

مادح خورشید مداح خود است

که دو چشمم روشن و نامرمد است

ذم خورشید جهان ذم خود است

که دو چشمم کور و تاریک و بد است

تو ببخشا بر کسی کان در جهان

شد حسود آفتاب کامران

قدر تو بگذشت از درک عقول

عقل در شرح شما شد بوالفضول

بهترین مدح را مرحوم میرزا حبیب رحمه الله علیه درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ص: ۱۷۴

گفته است:

ای اسم تو اصل هر مسما

وی جسم تو جان جمله اشیاء

وصف تو فزون ز حد امکان

مدح تو برون ز حد احصاء

در مدح تو سوره ایست یاسین

در وصف تو آیتی است طه

مداح نبی مدیخ قرآن

گوینده جناب حق تعالی

گیتی همه قالب و تواس روح

عالم همه صورت و تو معنی

در کاخ دوئی تو بودی اول

اینست بیان نقطه با

از خصم تو گفت حق به قرآن

چندین به کنایه لات و عزّی

یک جلوه ز چهره تو تایید

در بزمگه دنی تدلی

آن خال نهفته زیر گیسو

چون ماه گرفته لیل یلدا

از مهر رخس گرفت پرتو

وز عکس لبش فزود لالا

تا بید به ممکنات نورش

گردید عیان ذوات اشیاء

از نقطه حروف یافت ترکیب

وز حرف خطوط شد هویدا

ز این نقطه که بود قطب ایجاد

هر چه از کم و بیش گشت پیدا

از این بیش سخن نمی توان گفت

اینست کمال عقل دانا

از این تعمیم عقل حیرت افزود

تا لعل تو حلّ کند معما

چون پای خرد به گل فرو رفت

و از سر بگذشت آب دریا

و این سر نهان نگفته خوشتر

و این راز درون نگفته اولی

جبریل بریخت پر در این کوی

گنجشک کجا و صید عنقا

جائیکه بسوخت بال جبریل

ما را دل و جان بسوزد آنجا

آنجا که عقاب پر بریزد

از پشه لاغری چه خیزد

ص: ۱۷۵

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) يا علي لا يُحبك إلا مؤمنٌ و لا يُبغضك إلا مُنافقٌ يعني يا علي دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق. دوستی درجاتی دارد اول آن محبت است بعد عشق است بعد وله است یعنی تحیر است از شدت محبت. بعد شغف است یعنی تعلق دوستی است به غلاف قلب، بعد صب است یعنی ولع شدید در محبت، بعد ولوع

است یعنی محبت شدید.

هر کس از هر ملتی که باشد. اگر علی (علیه السلام) را دوست داشته باشد آن دوستی سبب نجات او از جهنم خواهد شد. محبت حضرتش در تمام موجودات به طور تکوینی ساری و جاری است مثل آب که خداوند می فرماید «... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...» (۱)

علی آب است و خلقان زنده

از وی من الماء جعلنا كل شيء حي

من الماء جعلنا كل شيء حي

اگر خواهی بری این نکته را پی

به جان بنمای راه فقر را طی

به ذکر حیدری کن ناله چون نی

ولی در انسان این محبت هم تکوینی است و هم تشریحی و اگر انسان بخواهد به کمال برسد باید تشریحی آن را از طریق قرآن و حدیث تحصیل نماید.

شخص مسیحی در چهارصد سال قبل در لبنان این اشعار را سروده است:

عَدِيٌّ وَ تَيْمٌ اِنِّي لَا اُحِبُّهُمْ

وَ لِكِنَّ عَبْدًا لِابْنَاءِ هَاشِمِي

ص: ۱۷۶

وَلَا يَعْتَرِينِي فِي عَلِيِّ وَرَهْتِهِمْ

إِذَا ذُكِرُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنْتُمْ

يَقُولُونَ مَا بِاللَّوِ النَّصَارَى تُحِبُّهُمْ

وَ أَهْلُ النَّهْيِ مِنْ أَعْرَبٍ وَ أَعْجَمٍ

فَقُلْتُ لَهُمْ أَنِّي لَأَحْسِبُ حُبُّهُمْ

جَزَى فِي قُلُوبِ الْخَلْقِ حَتَّى الْبَهَائِمِ (۱)

مرحوم آقای افجه ای سردفتر اسناد رسمی داماد مرحوم آقای بهبهانی برای حقیر نقل نمودند که مجله ای از آمریکا برای یکی از دوستان من می آمد در آن مجله نوشته بود دو نفر مسیحی از اهالی امریکا با هم قرار گذاشتند هر کدام زودتر مردند به خواب یکدیگر بیایند و از آن عالم خبر دهند. یکی از آنها مرد و بعد از یک سال به خواب دوستش آمد. گفت به محض خروج روح از بدن دو نفر آمدند با پرونده ای و مرا بردند برای رسیدگی در اطاقی. داخل

اطاقی که شدیم شخصی وارد اطاق شد که همه به او احترام خاصی گذاشتند. خطاب به آنها فرمود با این شخص در کارهایش مسامحه نمائید و از اطاق خارج شد. بعد آن افراد پرونده مرا باز نموده گفتند که چون تو در دنیا به دین مسیح بودی و مشرف به دین اسلام نشده بودی عمل صالحی نداری که ما به تو ارفاق نمائیم. معاصی هم بسیار داری. بعد پرونده مرا به دستم داده آن

دو نفر مرا بردند خدمت آن شخص بزرگ و عرض کردند آقا این مرد چون

ص: ۱۷۷

۱- ترجمه: عدی و تیم را من دوست ندارم ولیکن بنده هستم از برای اولاد هاشم و سرزنش نکنید مرا در دوستی علی و اولاد او و نمی ترسم از ملامت ملامت کننده هرگاه یاد کنم آنها را با خداوند تعالی می گویند چه گونه است حال نصاری که دوست دارند علی (علیه السلام) و اولاد او را و هم دوست دارند ایشانرا صاحبان عقل و فهم از عرب و عجم پس گفتم از برای آنها گمان می کنم دوستی علی (علیه السلام) و اولاد او جاری شده در قلب خلایق حتی حیوانات.

مسیحی بوده، عمل صالحی نداشته و مرتکب معاصی هم بوده قابل تسامح نیست با او چه کار کنیم؟ آقا فرمودند او را بگذارید و بروید و به من فرمودند داخل این باغ شو. من در آن حال به خود آمدم که من باید معذب می شدم و اگر این آقا نبود حتماً گرفتار بودم. یکسال است که می گذرد و دلم می خواست که بدانم که این آقائی که مرا نجات داد چه کسی بود تا روز گذشته به یکی از خدمه باغ راز دل خود را گفتم. در جواب گفت آقا همیشه مقابل تو است ولی تو او را نمی بینی. نگاه کردم آقا را دیدم. سلام عرض کردم و سؤال کردم آقا شما چه کسی هستید که مرا نجات دادید. آقا فرمودند در دنیا که بودی تاریخ اسلام را می خواندی در جنگ علی (علیه السلام) و معاویه که می رسیدی هر کجا فتح با علی بود خوشحال می شدی و هر کجا فتح با معاویه بود اندوهگین می شدی.

عرض کردم همینطور بود. فرمودند من همان علی هستم که از فتوحات من خوشحال می شدی. به خاطر آن محبت که از من در دل تو بود ترا در این عالم از جهنم نجات دادم.

اگر دوزخ میان پوست داری

نسوزی گر علی را دوست داری

اگر مهر علی در سینه ات نیست

بسوزی گر هزاران پوست داری

عَلِيُّ حُبُّهُ جَنَّةٌ

إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجَنَّةِ

وَصِيِّ الْمَصْطَفِيِّ حَقًّا

قَسِيمِ النَّارِ وَالْجَنَّةِ

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) يا عليُّ انت قسيم النارِ والجنَّة فرمود رسول خدا(صلى الله عليه و آله) يا علي تو قسمت کننده آتش و بهشت هستی. همچنانکه خود حضرت علی (علیه السلام) در حدیث حار همدان فرمودند:

قال علي (عليه السلام) يا حارِ همدانَ مَنْ يَمُتْ يَرْنِي - مِنْ مُؤْمِنٍ او مُنَافِقٍ قَبْلًا - وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّيْرَاطِ مُعْتَرِضِي وَ لَا تَخَفْ عَثْرَهُ
وَ لَا زَلْلًا

أقول للنارِ حينَ تَعرضُ لِلعَرَضِ

ذريه لَا تَقْرَبِي الرَّجُلَا

□ هَذَا لَنَا شِيعَةٌ وَ شِيعَتُنَا

أعْطَانِي اللهُ فِيهِمْ أَلَا مَلَا

آنچه که از احادیث و اخبار استنباط می شود بهشت و جهنم رضا و غضب امام است که رضای او در خارج بهشت است و غضب او جهنم می باشد و همانطور که در زیارت جامعه گفته شده إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ
حاکی از آنست که رضای ائمه رضای خداست و غضب آنها غضب خدا و جهنم و بهشت در خارج همان رضا و غضب الهی است که ظاهر می شود.

مَلَا هُمْ فِي مَثْوَى مِي كُوَيْد:

جز مگر پیری که از حقست مست

در درون آن حیات طیبه است

از برون پیراست و در باطن صبی

خود کیانند آن ولی و آن نبی

گر نه پیدایند پیش نیک و بد

چیست با ایشان خسان را این حسد

ورنه می دانندشان علم الیقین

چیست این بغض و حیل سازی و کین

ور همی دانند بعث و رستخیز

چون زندی خویش بر شمشیر تیز

بر تو می خندد نبین او را چنان

صد قیامت در درونستش نهان

دوزخ و جنت همه اجزای اوست

هر چه اندیشی تو او بالای اوست

هر چه اندیشی پذیرای فناست

وانکه در اندیشه ناید آن خداست

بر در این خانه گستاخی ز چیست

اگر همی دانند کان در خانه کیست

تا دل مرد خدا نامد به درد

هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

ص: ۱۷۹

فصل پنجم: آداب نماز و تعقیبات نمازهای پنجگانه

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) إِنَّ الصَّلَاةَ عَمُودُ الدِّينِ إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَتْ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا يَعْنِي فَرَمُودُ رَسُولِ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: نماز ستون دین است. اگر نماز قبول حق واقع شود بقیه اعمال هم قبول خواهد بود و اگر نماز قبول نشود بقیه اعمال هم مردود خواهد بود.

در قرآن امر به نماز در چندین آیه آمده است و در آیه ای فرموده: «... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ..» (۱) یعنی: «نماز، آدمی را از زشتکاری و منکرات باز می دارد و البته که ذکر خداوند بزرگتر است ...»

و از آنجا که در قرآن مجید آمده است: «... (و لَمَّا تَقَرَّبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ...» (۲) یعنی: «به نماز نزدیک نشوید در حال مستی (۳) تا بدانید چه می گوید».

ص: ۱۸۰

۱- سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲- سوره نساء، آیه ۴۳.

۳- مراد از سکر مستی شراب نیست و الا هیچکس مشروب نمی خورد و به نماز بایستد. بلکه مراد سگری است که از بیخوابی یا پرخوری یا خستگی حاصل می شود. لازم است انسان قدری صبر نماید تا آنحال برود.

بنابراین بر نماز گزار لازم است که بداند در نماز چه می گوید و معنی اذکار آن را بداند و بهمین جهت لازم دیدیم معنی آیات قرآن و اذکار دیگر واجب و مستحب را که در اینجا آمده است، توضیح دهیم.

آنگاه که نماز گزار بخواهد که در مقابل حق تعالی به نماز ایستد، باید نخست طهارت و وضو کند. از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «يَتَّبِعِي لِلْعَبِيدِ أَنْ يَتَوَضَّأَ خَمْسَةَ وُضُوءَاتٍ: الْأَوَّلُ وُضُوءُ الْقَلْبِ مِنَ الْمَكْرِ وَالْخَدِيعَةِ وَالْكَابِرِ وَالْحَسِيدِ وَالْبَغْضِ وَالْعَدَاوَةِ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَتِيَابَكَ فَطَهَّرْ...» (۱) أَي قَلْبِكَ وَالثَّانِي وُضُوءُ اللِّسَانِ مِنَ الْغِيْبَةِ وَالْكَذِبِ وَالثُّبَّتَانِ وَالرُّوْرِ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «... وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا...» (۲) وَالثَّلَاثُ وُضُوءُ الْبُطْنِ مِنَ الشُّبْهِهِ وَالْحَرَامِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «... كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ...» (۳) وَالرَّابِعُ وُضُوءُ الظَّهْرِ مِنْ لُبْسِ الْحَرَامِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «... وَرِيْشًا وَلِبَاسٍ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ...» (۴) وَالخَامِسُ وُضُوءُ الظَّاهِرِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ...» (۵)

یعنی: «بر بنده خدا سزاوار است که پنج وضوء بسازد. وضوء اول وضوء قلب و پاکیزه کردن آن از مکر و خدعه و کبر و حسد و کینه و دشمنی است.

خداوند عزوجل در قرآن فرموده: «جامه های خویش را پاک و طاهر سازی و

ص: ۱۸۱

۱- سوره مدثر، آیه ۴.

۲- سوره حجرات، آیه ۱۲.

۳- سوره بقره، آیه ۵۷.

۴- سوره اعراف، آیه ۲۶.

۵- سوره مائده، آیه ۶.

مقصود، طاهر ساختن قلب است. وضوء دوم، وضوء زبان و پاکیزه کردن آن از غیبت و دروغ و تهمت و گفتار بیهوده و ناروا است و خداوند در کتاب خود فرموده: «کسی از شما نباید از دیگری غیبت کند.» وضوء سوم، وضوء اندرون و پاکیزه ساختن شکم از خوراک شبهه ناک و حرام است و خداوند فرموده: «از خوراکیهای پاک و پاکیزه تناول کنید» و وضوء چهارم وضوء بدن و جسد است از پوشیدن جامه های حرام و ممنوع و خداوند متعال می فرماید:

پوشش و جامه تقوی و لباس پرهیز است که از هر جامه ای بهتر و سزاوارتر است» و وضوء پنجم، وضوء ظاهری است همان که خداوند در قرآن فرموده: ای اهل ایمان، چون در صدد اقامه نماز شدید، رخساره و دستهای خود را با آب بشوید».

و از آن پس، اذان و اقامه گوید و سپس این دعا را بخواند: «رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ اَعُوذُ بِكَ رَبَّ اَنْ يَخْضُرُونُ رَبَّ اَسْئَلُكَ حَوْلًا مِنْ حَوْلِكَ وَ قُوَّةً مِنْ قُوَّتِكَ وَ تَأْيِيدًا مِنْ تَأْيِيدِكَ حَتَّى لَا اَرَى غَيْرَكَ وَ لَا اَشَاهِدَ سِوَاكَ» یعنی: «ای پروردگار من از اینکه وسوسه های شیاطین بر روح و فکر من چیره شوند به تو پناه می برم. پروردگارا از نیرو و قدرت تو، نیرو و قدرت می طلبم و از تأییدات تو، کمک می جویم تا آنکه جز تو هیچ نبینم و حاضر

نبینم غیر تو را.» بعد از آن بگوید: «اللَّهُمَّ اِنِّي اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ بِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ اُقَدِّمُهُمْ بَيْنَ يَدَيَّ صِلَاتِي وَ اَتَقَرَّبُ بِهِمْ اِلَيْكَ فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ مَنْتَ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِهِمْ فَاخْتِمْ لِي بِطَاعَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ وَ اخْتِمْ لِي بِهِمْ فَاِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» یعنی: «خداوندا من به محبت محمد و امیرالمؤمنین علی که صلوات تو بر ایشان و خاندانشان باد به

سوی تو روی کرده ام و پیشاپیش نماز خود، به ایشان توجه نموده و به وسیله ایشان به تو تقرب می جویم. پس به خاطر آن بزرگواران، مرا در دنیا و آخرت آبرومند گردان و از نزدیکان در گاهت قرار ده. تو بر من منت نهادی که با ایشان آشنایم کردی و ولایت آنان را در قلب من نهادی که سعادت و خوشبختی در همین آشنایی و ولایت است و بس، از تو می خواهم که عمر مرا با ولایت ایشان، ختم به خیر بفرمایی پس به درستی که تو بر همه چیز قادری.»

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که هر که قرآن خواند و فروتنی نمود و دلش نرم نشد به خواندن آن و اندوه و ترس در دل او پدید نیامد پس به تحقیق که خوار داشت بزرگی و شأن حق تعالی را و زیان کرد زبانی هویدا و باید که در حال قیام به خضوع و خشوع بایستد، به طریقی که غلامان به اخلاص در خدمت آقای خود می ایستند یا مرد سهلی (مرد پستی)

که شخص عظیم الشانی متوجه به او باشد و نظر به جانب او افکند و نه به جای دیگر:

حدّ این سر نیست او را سجده کردن لاجرم

سر بزیر افکنده ام بیچاره من از شرم دوست

و کف دستها را بر رانها بگذارد و قدمها را محاذی یکدیگر بدارد به فاصله سه انگشت تا یک وجب.

□
آنگاه سه بار «الله اکبر» بگوید. یعنی: «خداوند والاتر از آن است که به وصف در آید.» و این جمله را تلاوت کند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، لَمَّا إِلَهٌ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ.» یعنی: «خداوندا تویی که به حق و به آشکارا بر جهان

شاهی، خدایی جز تو نیست تو را تسبیح می گویم و تو را ستایش می کنم.

خدایا بد کردم و بر خود ستم نمودم تو مرا ببخشای که کسی جز تو آمرزنده گناهان نیست.» دو بار دیگر «الله اکبر» بگوید و این دعا را بخواند: «لَبَّيْكَ وَسِعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ، عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدَيْكَ ذَلِيلٌ بَيْنَ يَدَيْكَ مِنْكَ وَبِكَ وَلَكَ وَ إِلَيْكَ لَأَمْلَجًا وَلَا مُنْجِيًّا وَلَا مَفْرًا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، سُبْحَانَكَ وَحَنَانِيكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَالرُّكْنِ وَالْمَقَامِ» یعنی: «خداوندا دعوت ترا از دل و جان پذیرفته ام.

هر نیکی و خبری نزد تو است و هیچ بدی و شری از تو نیست. ره یافته کسی است که تو رهنمونش شده ای اینک من، بنده توام فرزند دو بنده تو که در درگاهت ایستاده ام، از توام و به تو امید وارم و از توام و به سوی تو باز می گردم خدایا جز تو ملجأ و پناهی نیست و از خشم تو جز به تو گریزی نه، فرخنده و بلند پایه ای، ترا به پاکی و لطف شناخته ام. تو را که پروردگار کعبه و رُکن و مقامی تقدیس می کنم.» آنگاه «الله اکبر» بگوید و با تکبیره الاحرام که «الله اکبر» هفتم است، نیت کند و داخل نماز گردد. در آغاز، این دعا را تلاوت کند: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ (علیه السلام) وَ دِينَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَ مِنْهَاجِ عَلِيِّ (علیه السلام) حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَخْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.» یعنی: «روی خود به سوی کسی کرده ام که آسمانها و زمین را آفریده است و بر ملت ابراهیم و دین محمد صلوات الله علیه و راه و رسم علی

علیه السلام هستم حقگرا و مسلمانم و از شمار مشرکان نیستم. نماز و عبادتم و زندگانی و مرگم همه از برای خداست که پروردگار جهانیان است. او را

انبازی نیست. فرمان یافته ام که اینگونه او را پرستش کنم و من تسلیم این فرمانم. خدایا از شیطان رجیم به تو که خداوند شنوا و دانایی، پناه می برم.»(۱)

از دستخط مبارک امام زمان، علیه الصلوه والسلام، نقل شده که نماز گزار این جمله را نیز بعد از و اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» یعنی: «خداوندا مرا از مسلمانان و آنان که تسلیم فرمان تو اند، قرار ده.» پس از آن آهسته بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.» سپس به قرائت حمد و سوره پردازد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یعنی: «به نام

ص: ۱۸۵

۱- قال الله تعالى: «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ فِي دُعَاءِ آفْتِيحِ : الصَّلَاةُ عَلَيَّ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مِنْهَاجِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامِ. مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ الشُّوقِ وَ الْعَيْشِ وَ الْمَحَبَّةِ وَ اللَّهِ وَ الْمُرُوءَةِ وَ الْقُوَّةِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ السَّخَاوَةَ وَ الْحِلْمَ وَ الْآمَانَةَ وَ الدِّيَانَةَ وَ الْكِرَامَةَ وَ إِكْرَامَ الضَّيْفِ وَ الصَّبْرَ فِي الْبَلَاءِ وَ الشُّكْرَ فِي النِّعْمَةِ وَ الْهَجْرَةَ وَ الْخُرُوجَ عَمَّا سِوَى اللَّهِ بِالْكَلْبَةِ وَ الْعَيْرَةَ وَ النَّوْءَ وَ الصَّدْقَ وَ الْإِحْلَاصَ وَ التَّوْحِيدَ التَّجْرِيدَ وَ التَّفْرِيدَ وَ السَّمَاعَ وَ الْوَجْدَ وَ الْإِتِّصَافَ بِصِفَاتِ الْحَقِّ وَ الطَّهَارَةَ مِنْ خُبْثِ رُسُوخِ الْبُشْرِيَّةِ وَ بِهَذِهِ الْخِصَالِ صَارَ إِمَامًا لِلْعَارِفِينَ وَ الْعَامِلِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَنْ كَانَ مُوَافِقَهُ وَ مُتَابِعَهُ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ وَ مَنْ زَاغَ عَنْ طَرِيقَتِهِ وَ لَوْ ذَرَّهُ فَيَكُونُ النَّفْسَ لَهُ صَيْنَمًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِّي مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...» (سوره بقره، آیه ۱۳۰). ترجمه ملت ابراهیم: خداوند فرمود پیروی نمائید از دین ابراهیم، دینی که تسلیم بودن به او امر خداوند است و تفسیر کرده اند ملت ابراهیم را به این معانی: شوق و عشق و محبت و دوستی (خَلَّة) و مروت و جوانمردی و شجاعت و سخاوت و بردباری و امانت و دینداری و کرامت و مهمان نوازی و صبر در بلا و شکر در نعمات و هجرت کردن و خارج شدن از ما سواى حق در جمیع جهات و گریه و آه و ناله در درگاه حق و خالص بودن و یکی دیدن و مجرد شدن و یکی بودن و شنیدن آیات الهی و به شادی آمدن از آن و متصف شدن به صفات خداوندی و پاک شدن از آلودگیهای صفاتی که لازمه بشریت است و به سبب متصف شدن به صفات بالا حضرت ابراهیم به امر خداوند امام گردید از برای عارفین و عاملین و محبوبترین بندگان در نزد خداوند تعالی کسی است که موافقت و متابعت او در جمیع احوال به حضرت ابراهیم (علیه السلام) باشد و کسی که ذره ای از راه او منحرف شود نفس او بت او خواهد شد و خداوند تعالی می فرماید هیچ کس از آیین ابراهیم (علیه السلام) روی نمی گرداند مگر شخص نادان و بی عقل.

خداوند بخشنده مهربان».

«بسم الله الرحمن الرحيم» حرف باء در بسم الله در این جا به معنای استعانت و کمک خواستن یا به معنای تعویذ و پناه جوئی از خداوند است در اداء نماز و بعضی گفته اند باء به معنی پناه بردن به حق است از شر شیطان و نفس در این عمل و ممکن است اشاره به مقام ولایت باشد که نماز را شروع نماید با اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام كما قال قِبَلَهُ الْعَارِفِينَ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) كَمَا رُوِيَ فِي الْمَشْهُورِ مَا حَصَلَهُ إِنَّ سِرَّ الْكُتُبِ فِي الْقُرْآنِ وَ سِرَّ الْقُرْآنِ فِي الْفَاتِحَةِ وَ سِرَّ الْفَاتِحَةِ فِي الْبِسْمِ وَ سِرَّ الْبِسْمِ فِي الْبَاءِ وَ سِرَّ الْبَاءِ فِي النُّقْطَةِ وَ أَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ وَ لِنَعْمَ مَا قَالَ مَرْحُومَ حَاجِ شَيْخِ حَسَنَعَلِيِّ أَصْفَهَانِيِّ:

ای نقطه محیط که گاهی بفرق فا

بنمودهای تجلی و گاهی به تحت باء

و ایضاً:

ای نقطه باء بسم الله

ای ملک دو کون را شهنشاه

و ایضاً مرحوم حاج میرزا حبیب شهیدی می فرماید:

در کاخ دوئی تو بودی اول

این است بیان نقطه باء

و در حدیث است: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ بِبِسْمِ اللَّهِ هُوَ أُبْتَرٌ» اشاره به آن است که اعمال معنوی اگر با ولایت شروع نشود مقبول حق نیست و خداوند می فرماید: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...» (۱) نماز غذای روح است

ص: ۱۸۶

و هر عبادت دیگر باید شروع آن به بسم الله باشد و امام فخر رازی در تفسیر بسم الله می گوید بعد از آنکه آراء مفسرین را نوشته است که آیا بسم الله جزو سوره است یا نیست و باید بلند بگویند یا آهسته در نمازهاییکه آهسته باید خواند. نوشته است
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده است

که جزو سوره است و باید در تمام نمازها بلند قرائت کرد، بعد نوشته شاهد صحت بر رأی حضرت علی علیه الصلوه والسلام حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده: «الحقُّ مع علیٍّ و علیٌّ مع الحقِّ یدورُ حیثُ دار».

«بِسْمِ اللَّهِ» قِيلَ «اللَّهُ» أَضْلُهُ إِلَهٌ فَحُدِفَتْ هَمْزُهُ وَأُدْخِلَ عَلَيْهِ الْأَلْفُ وَاللَّامُ فَخَصَّ بِالْبَارِي تَعَالَى شَأْنُهُ وَإِلَهٌ جَعَلُوهُ إِسْمًا لِكُلِّ مَعْبُودٍ لَهُمْ وَ سَمُّوا الشَّمْسَ إِلَهًا لِاتِّخَاذِهِمْ إِيَّاهَا مَعْبُودًا وَإِلَهٌ فُلَانٌ يَأْتُهُ عَبْدٌ وَقِيلَ تَأَلَّهَهُ فَالِإِلَهَ عَلِيٌّ هَذَا هُوَ الْمَعْبُودُ وَقِيلَ آلَهُ أَيْ تَحَيَّرَ وَ تَسْمِيَةٌ بِذَلِكَ إِشَارَةٌ إِلَى مَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَ خَضَعْتَ لَكَ الرَّقَابُ وَ كُلُّ دُونَ ذَلِكَ تَحْيِيرُ اللَّغَاتِ وَ ضَلَّ هُنَالِكَ التَّدْبِيرُ فِي تَصَارِيفِ الصِّفَاتِ فَمَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَلِكَ رَجَعَ طَرْفُهُ إِلَيْهِ حَسِيرًا وَ عَقْلُهُ مَبْهُوتًا وَ تَفَكَّرَهُ مَتَحَيَّرًا أَسِيرًا وَ لِهَذَا رُويَ تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ وَقِيلَ أَضِيلُهُ وَ لَاءٌ وَ أُبْدِلَ مِنْ وَائِ الْهَمْزَةُ وَ تَسْمِيَةٌ بِذَلِكَ لِكَوْنِ كُلِّ مَخْلُوقٍ وَ إِلَهًا نَحْوَهُ وَ إِمَّا بِالتَّشْخِيرِ فَقَطُّ «تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ».

و گروهی دیگر کلمه «الله» را از اصل «ولاه» می دانند که واو نخست آن به همزه تبدیل شده و در این صورت معنای این کلمه «کسی است که مخلوق، در آن متحیر و واله او است» و اِمَّا بِالتَّسْخِيرِ فَقَطُّ كَالْجِمَادَاتِ وَ الْحَيَوَانَاتِ وَ إِمَّا بِالتَّسْخِيرِ وَ الْإِرَادَةِ مَعًا كَبَعْضِ النَّاسِ وَ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ قَالَ بَعْضُ الْحُكَمَاءِ:

اللَّهُ محبوبُ الأشياءِ كلها و عليه؟ دَلَّ قَوْلُهُ تَعَالَى شَأْنَهُ: «... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...» (۱)

و عدّه ای آن کلمه را از «آله» به معنای «فَرَعِ اليه» دانسته اند و اگر چنین باشد معنای کلمه «الله» این است که بندگان در مقابل او ناتوان و در سختی های روزگار به او متوسّل و متضرّعند.

و بالاخره مُبَرِّد یکی از دانشمندان آن را به معنای سکون و آرامش گفته و جمله «الْهَيْتُ إِلَيْهِ» به معنای این است که «در حضور او آرامش یافتیم» و آیه کریمه قرآن: «... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۲) نیز مؤید همین معنی است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ثنا و ستایش همه موجودات عالم از آغاز به انجام، خاص حضرت خداوند است که ربّ العالمین است.

الله خدایی که موصوف به همه صفات جمال و کمال است.

«ربّ العالمین» یعنی: «خالق و پرورش دهنده و مُرَبِّي و سازنده کار همه جهانیان از جماد و نبات و حیوان و انسان و جن و ملک است.»

کلمه «الرّحمن» به معنی «بخشنده وجود و لوازم آن به همه مخلوقات از مؤمن و کافر و سایر موجودات عالم هستی در این نشأه است.»

و «الرّحیم» یعنی: «بخشنده و عطاکننده همه نعمت ها به مردم با ایمان در عالم آخرت است.»

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یعنی: «خداوند حاکم مالک و پاداش دهنده روز جزا و قیامت است.»

و در بعضی قِراآت «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» آمده است یعنی: «خداوندی که

ص: ۱۸۸

۱- سوره اسراء، آیه ۴۴.

۲- سوره رعد، آیه ۲۸.

پادشاه روز رستاخیز است و ملک و سلطنت در آن روز، ویژه اوست چنانکه در آن آیه که خداوند بعد از فناء خلایق، نداء می فرماید: «.. لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۱) به همین معنی اشاره دارد لیکن این نداء در همین زمان هم برای خاصان درگاه حق تعالی، مسموع و مشهود است.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی: «خداوندا تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.» این جمله معاشقه ایست میان بنده و خداوند که عبادت و پرستش ملازم دوست داشتن است و آدمی تا کسی را دوست نداشته باشد، پرستش نمی کند.

در این قسمت، نمازگزار اظهار می کند: خدایا ترا دوست دارم پس تو نیز مرا دوست بدار که از دوست، می توان انتظار کمک و یاری داشت که تا کسی را نخواهد به او کمک و یاری نمی کند و چونکه در ایّاک کاف خطاب است و حضور است باید در تصور انسانی چیزی باشد تا او به او خطاب نماید خداوند هم که منزّه است از اینکه در وهم و تصور آید لذا باید گفت أَيْهَا الْمَوْصُوفُ بِهِذِهِ الصِّفَاتِ.

و به عبارتی در اینجا که عبادت و کمک را مخصوص به حق می داند به ماسوای حق امیدی نداشته باشد. مگر آنکه خلایق را وسیله و اسباب برای رسیدن به مقصود به شمار آورد مانند تیشه و ارّه که اسباب نجاری می باشد ولی کسی که از نجار میزی یا دری می خواهد هیچگاه به قلبش خطور نمی کند

که برای سرعت در انجام مقصود به تیشه و ارّه هم متوسل شود.

در زمین و آسمانها ذره ای

پر نجنباند نگردد پره ای

ص: ۱۸۹

جز به فرمان قدیم نافذش

شرح نتوان کردو جلدی نیست خوش

هیچ برگی درنیفتد از درخت

بی قضا و حکم آن سلطان بخت

و در حقیقت، هر چه هست، از حق است.

همه از کارکرد الله است

نیک بخت آنکسی که آگاه است

گویند بزرگی در حال نماز چون به جمله «ایاک نعبد و ایاک نستعین» رسید، بیهوش بر زمین افتاد. چون به حالت خود باز آمد از او سبب پرسیدند.

گفت: «ترسیدم که با این ادعا که کردم، از من پرسند پس چرا خاطر به دیگران متوجه می داری و چرا از خلق، کمک می خواهی، نتوانم پاسخی به سزا بدهم.»

یاری از وی جو مجو از زید و عمرو

مستی از حق جو مجو از بنگ و خمر

شیخ بهائی رحمه الله علیه در کتاب «مفتاح الفلاح» گوید: «در حقیقت باید گفته می شد: «ایاک نستعین و ایاک نعبد» چون تا یاری حق نباشد انسان موفق نمی شود ولی طریق ادب آنست که چون مولا بنده را امری نماید بنده بگوید انجام می دهم و از شما یاری می خواهم.»

«ایاک نعبد» بر زبان در دل خیال این و آن

کفر است اگر گویی یکی شرک است اگر گویی دوتا

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی: «خداوندا ما را در همه امور دنیوی و اخروی به راه صلاح و راست که در آن نه افراطی و نه تفریطی باشد،

و در روایات اهل بیت سلام الله علیهم آمده است که مراد از صراط مستقیم، علی بن ابیطالب علیه السلام است که ولی خدا و به حقیقت، نفس رسول الله صلوات الله علیه است و در تفسیر آیه کریمه: «فَاسْتَقِمْ كَمَا بَدَأْتَهُ اَوْحٰی اِلَیْكَ اِنَّكَ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ» (۱) از امام باقر علیه السلام روایت شده که مقصود از قسمت اخیر آیه این است «اِنَّكَ عَلٰی وَاٰلِهٖ عَلَیِّ وَاٰلِهٖ عَلَیِّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیْمُ» یعنی: «ای رسول من تو بر ولایت علی ابن ابیطالب و علی است آن صراط مستقیم. وقال سبحانه و تعالی فی کتابه: «قَالَ هٰذَا صِرَاطٌ عَلَیِّ مُسْتَقِیْمٌ» (۲) در مورد این آیه در برخی قراءات، کلمه «علی» بر وزن فعلیل بالرفع، یعنی: «علی» خوانده شده است و عیاشی از امام سجاد علیه السلام روایت کرده که مقصود از صراط مستقیم، امیرالمؤمنین سلام الله علیه است و در زیارت جامعه می خوانیم: «اَنْتُمْ السَّبِیْلُ الْاَعْظَمُ وَ الصِّرَاطُ الْاَقْوَمُ».

و ملای روم در مورد آن حضرت گوید:

تو ترازوی احد خو بوده ای

بل زبانه هر ترازو بوده ای

و باز در زیارت جامعه است که: «مَنْ اَرَادَ اللّٰهُ یَدَا بِكُمْ وَ مَنْ وَّحَدَهُ قِبَلَ عَنَّا وَ مَنْ قَصَّیْدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ ...» یعنی: «هر کس که خدای را اراده کرده، از شما معصومین، آغاز کرده، و آن کس که خدای را به وحدانیت و یگانگی شناخته، از شما آن را پذیرفته و آن کس که مقصودش خدا بوده، به جانب شما روی کرده است.»

ص: ۱۹۱

۱- سوره زخرف، آیه ۴۳.

۲- سوره حجر، آیه ۴۱.

و در بعضی احادیث است که مقصود از «صراط مستقیم» امام

مفترض الطاعه است و بنابر این جمله «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» این است که: «خدایا امام واجب الطاعه را به ما معرفی فرما تا تسلیم فرمانش شویم و بگوییم: «سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُطِيعٌ لَكُمْ عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ...» یعنی: «ما با هر کس که با شما به مسالمت است، در صلح و صفاییم و با هر کس که با شما به جنگ است، در جنگیم؛ مطیع فرمان شمایم و به حقوق و امتیازات شما آشناییم». و گفته شده که: راه راست و صراط مستقیم، آنست که انسان، خدای را بشناسد و به دیگری جز او توجه و التفات نکند که در حقیقت همان مَطْهَر «الله» امام معصوم مفترض الطاعه است.

دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی

مقصود ما ز دینی و عقبی رضای تست

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی: «راه کسانی را به ما بنما که به فضل خود، نعمت معرفت و شناخت نبوت و ولایت به ایشان مرحمت کردی.»

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» نه راه آنانکه بر ایشان خشم گرفته ای یعنی آنها که در آغاز به دین اسلام گرویدند اما سرانجام، به علت گمراهی و بدعت گذاری در دین حق، مغضوب در گاه تو شده اند.

«وَلِئَلَّا الضَّالِّينَ» یعنی: «نه راه گمراهان، که به ادیان دیگر روی کرده اند و چه بسا مقصود کسانی هستند که صراط مستقیم ولایت را پذیرفته ولی در آن ثابت قدم نمانده اند که ایمان و ولایت و ثبات قدم در آن، جز به فضل خدای حاصل نخواهد شد که خداوند در قرآن فرمود: «.. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...» (۱) و شاید «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» کسانی باشند که به حق

ص: ۱۹۲

امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعتراف کرده لیکن برای او شریک قائل شده اند و «ضالین» همان یهود و نصاری و پیروان مذاهب دیگرند که اساساً به ولایت اقرار نکرده اند.

نباید ایراد شود که چرا تنها به توضیح مفصل کلمه جلاله «الله»

پرداخته ایم در حالی که اسماء دیگر خداوند مانند رحمن و رحیم و ربّ و مالک که در سوره حمد آمده است، شرح مبسوطی در مورد آنها داده نشده است؟ ایراد مذکور از این جهت روا نیست زیرا: اولاً کمی دانش و اطلاعات این حقیر اجازه توضیح بیشتر در مورد این اسماء را نداد ثانیاً کلمه جلاله «الله» اسمی است جامع جمیع صفات جمال و جلال خداوند و در حقیقت، شرح این اسم جامع، ما را از شرح سایر اسماء بی نیاز می سازد.

شبلی از پیر روزگار جُنید

کرد نیکو سؤالی از پی صید

گفت پیرا نهاد جمله علوم

مر مرا کن در این زمان معلوم

تا بدانم که راه عقبی چیست

مرد این راه زین خلاق کیست

گفت بر گیر خواجه زود قلم

تا بگویم تو را ز سرّ قلم

شبلی اندر زمان قلم برداشت

وانچه او گفت یک به یک بنگاشت

گفت بنویس از این قلم «الله»

چونکه بنوشت شد سخن کوتاه

گفت دیگر چه؟ گفت نیست جز این

خود همین است و کردم تلقین

علمها جمله زیر این کلمه است

هست صورت یکی ولیک همه است

علم جمله جهان جز این مشناس

خود بدان فرق فربهی ز آماس

این بدان و، ز قیل و قال گریز

جمله این است و زان دگر پرهیز

ص: ۱۹۳

و خداوند خود فرمود: «.. قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ ..» (۱)

بعد از سوره مبارکه حمد، باید یک سوره دیگر از قرآن، قرائت گردد.

افضل آنست که یکی از دو سوره توحید و قدر خوانده شود و سوره قدر چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». یعنی: «ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم.»

شب قدر شبی است که حق تعالی هر چه در آن سال پدید خواهد آمد، تقدیر و اندازه آنها را معین می فرماید و خداوند فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.» (۲) یعنی: «چیزی نیست مگر آنکه خزائن آن نزد ماست اما جز به مقدار معینی از آن فرو نخواهیم فرستاد.»

در شب قدر، مقدرات آن سال از عالم امر به عالم خلق نازل می شود.

گفته اند: تمام قرآن در شب قدر، از لوح محفوظ به بیت المعمور، آمده و از آنجا وسیله جبرائیل به مدت بیست و سه سال، اندک اندک و آیه آیه و بر حسب مورد و مصلحت به پیامبر مکرم نازل شده است.

و در آیه ۹۷ سوره بقره آمده است: «..فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» یعنی: «جبرائیل است که این آیات قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است...» و از آنجا که پیامبر خاتم، اکمل انبیاء خداوند بود، وحی با تمام مراتب آن بر حضرتش نازل می شد؛ هم به قلب مبارکش الهام می گشت و هم جبرائیل نزدش می آمد و ندایش را می شنید.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ». یعنی: «و تو چه می دانی که شب قدر

ص: ۱۹۴

۱- سوره انعام، آیه ۹۱.

۲- سوره حجر، آیه ۲۱.

چیست.» در واقع با خطاب «ما» ادراک نفی دانش از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نشده بلکه خواسته اند. عظمت شب قدر را بیان فرمایند.

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» یعنی: «شب قدر، بهتر از هزار ماه است.»

ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی

هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» یعنی: «در آن شب، فرشتگان و روح که اعظم ملائکه می باشد به فرمان پروردگارشان برای انجام همه کارها فرود می آیند.» و در روایت است که فرشتگان و روح در شب قدر، بر امام زمان علیه السلام با برشعیان خاص و خالص آن بزرگوار، نازل می شوند.

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» یعنی: «این شب تا بامدادان که فجر طالع شود، همه سلام و برکت است بر امام وقت علیه السلام.»

و از پاره ای احادیث استفاده می شود که مقصود از آیه، نزول ائمه اطهار است از عالم امر به عالم خلق و مراد از «لیله القدر» حضرت زهرا سلام الله علیها است که فرزندان معصوم او، امامان، تا قیام قیامت، باقی بوده و برکات خدا وسیله وجود گرامی ایشان، بر خلائق، نازل می گردد و مقصود از «مَطْلَعِ الْفَجْرِ» صبح قیامت است و شاید اشاره به این معنی باشد که ای پیامبر اگر بنی امیه هزار ماه غصب حکومت کردند، دل خوش دار که حکومت فرزندان تو تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

بعد از سوره حمد سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یعنی سوره توحید نیز خوانده می شود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یعنی: ای پیامبر، او خدایی

است یگانه» احد آن است که دو ندارد و او را همانندی نیست و در صفات کمال و جلال، منفرد است.

«اللَّهُ الصَّمَدُ» یعنی: «خدایی که از همه بی نیاز است و نیاز همه عالم به اوست» و ممکن است صمد آن باشد که بسیط است و ترکیب در آن راه ندارد.

احد است و شمار از او معزول

صمد است و نیاز از او مخدول

آن احد نه که عقل داند و فهم

آن صمد نه که حس شناسد و وهم

«لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» یعنی: «کسی را نزاده و چیزی از او جدا نشده و خود نیز زاده دیگری نیست و از چیزی جدا نشده است.

معنای این دو جمله به اختصار نفی کثرت است.

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی: «احدی همتایش نیست. این اثبات توحید است پس از آن شایسته است که بگوید: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» یعنی: «آری، چنین است پروردگار و مربی من».

پس از درنگی کوتاه و گفتن تکبیر، به رکوع رود و در آن حالت، ذکر

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» یک بار و سه بار و پنج بار تا آنجا که حال و نشاط دارد، تکرار کند. اما بر امام جماعت سزاوار است که به رعایت اضعف مأمومین، از سه مرتبه تجاوز ننماید. معنای ذکر رکوع اینست: «پروردگار عظیم خود را از هر چه لایق کبریائی نباشد، تنزیه و تقدیس می کنم و در ثنا و ستایش اویم».

نماز گزار با این ذکر، در سُویدای قلب خود، پروردگار را از همه چون و چراها که در کار او دارد، منزّه داشته و خود را غرقه دریای مرحمت و نَعَم او می یابد تا آنجا که نماز و عبادت خود را نیز به توفیق حق می بیند و به همین

جهات، تحسین و تحمید پروردگار از نهادش برخاسته و بر زبانش جاری می‌گردد و از او می‌خواهد که به رحمت گسترده خود از جهالت و بی‌پرواییش چشم ببوشد.

در حدیث آمده که از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که راست و کشیده داشتن گردن در رکوع، به چه اشارت دارد؟ فرمود: با این تأویل که اگر گردنم را به تیغ جدا کنی از ایمان خود به تو و به رحمت دست بر نخواهم داشت.

گر تیغ بارد در کوی آن ماه

گردن نهادیم الحکم لله

پس از رکوع راست می‌ایستند و در این حالت می‌گویند: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی: «هر که حمد و ستایش خداوند را کند او می‌شنود و ستایش ویژه خداست که مربی جهانیان است.» و با تکبیری دیگر به سجود در می‌آید و پیشانی بندگی به خاک مذلت می‌گذارد و می‌گویند: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» یعنی: «پاک و منزّه است خداوند بزرگ و

پرورش دهنده من از آنچه لایق جناب او نیست در حالیکه غرق در نِعَم او هستم و مشغول حمد و ستایش و تنزیه او از آنکه مرا توفیق سجود بخشوده است.» سزاوار است نمازگزار این ذکر را در سجده خود تا حال و نشاط دارد، تکرار کند اما امام جماعت به جهت رعایت مأمومین بهتر است که از سه بار تجاوز ننماید.

حالت سجده برای نمازگزار، نهایت خشوع و خضوع او را در برابر

پروردگار بزرگ خود نشان می‌دهد. نمازگزار باید چون به خاک می‌افتد، با حضور قلب، در حضرت باری تعالی خاشع و خاضع باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: به خدای قسم که زیان نکرد هر که حقیقت سجود را چنانکه باید بجا آورد اگر چه در همه عمر یک نوبت باشد و زیان می کند هر که در حال سجود از او غافل باشد چونکه نزدیکترین عبادت به خداوند سجده است. همانطوریکه خداوند در قرآن کریم فرموده است: «سجده کن و نزدیک شو و این سجده بهترین افعال نماز است و فرو رفتن در یاد حق تعالی در حال سجده و رکوع دعوی بندگی است. در حال

سجود انسان باید خود را هیچ بداند مثل آنکه اول از خاک بوده و هیچ بوده است و هر چه حالت نیستی و فناى او در ساحت خداوند در حال سجود بیشتر باشد حق برای او بیشتر ظاهر می شود. در اندیشه خود آورد که خداوند تو منزهی از آنکه در مقابل تو موجودی باشد اگر در خیال من آنانیت و هستی است ترا از آن منزه می دانم و اگر در امور عالم با تو چون و چرائی دارم از نادانی من است نه نسبت جهل و ظلم به جناب تو.

از هستی خویش تا که غافل نشوی

هرگز به مراد خویش نائل نشوی

از بحر ظهور تا به ساحل نرسی

در مذهب اهل عشق کامل نشوی

از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از تأویل سجدهتین پرسیدند فرمود: سجده اول اشارت است که مرا از خاک آفریدی و سر که از سجده بر می داری اشارت است به اینکه مرا از زمین خارج کردی و توفیق عبادت به من دادی و مرا مکلف نمودی و استغفار بین سجدهتین یعنی خداوند اگر در این عالم دنیا در شرایط عبودیت قصور و سهل انگاری کرده ام مرا به لطف و

محبت خودت ببخش. و دو مرتبه که سر بر زمین می گذاری اشاره است که دو مرتبه داخل خاک می شوم و خاک خواهم شد و باز که سر بر می داری یعنی دو

مرتبه مرا از خاک، به عالم آخرت، برای ثواب و عقاب بیرون می آوری.

دعائی است که حضرت سجّاد علیه الصلوٰه والسلام در سجده نماز قرائت می فرمودند و چه نیکوست که در سجده نماز گفته شود: «سَجَدَ لِمَكَ سَوَادِي وَ حَيَّالِي وَ آمَنَ بِحُكِّ فُؤَادِي وَ أَبُوءُ إِلَيْكَ بِالنُّعْمِ وَ اعْتَرِفُ لَكَ بِالذَّنْبِ الْعَظِيمِ عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفِرْ لِي ذُنُوبِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقُوبَتِكَ وَ أَعُوذُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ نِقْمَتِكَ وَ أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أَبْلُغُ مِدْحَتَكَ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْكَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ اسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ.»

تفسیر: الدعاءُ إشارةً إلى الأَوَّلِ إلى تَوْحِيدِ الأَفْعَالِ وَ إلى الثَّانِي إلى مُلَاحَظَةِ الأَسْمَاءِ وَ إلى الثَّلَاثِ إلى مُلَاحَظَةِ الصِّفَاتِ وَ إلى الرَّابِعِ إلى تَوْحِيدِ الذَّاتِ لَا أَبْلُغُ إِشَارَةً إِلَى الإِعْتِرَافِ بِالْعَجْزِ عَنْ دَرْكِ الحَقَائِقِ وَ الفَنَاءِ فِي الذَّاتِ.

ترجمه: سجده نمود از برای تو حقیقت وجود من و خیال من (بود و نمود من) و ایمان آورد به تو قلب من. اقرار می کنم به نعمتهای تو که مرا فرا گرفت و اعتراف می کنم در نزد تو به گناهان بزرگ. مرتکب اعمال زشت شدم و ظلم کردم به نفس خود پس پیامرز مرا که در نمی گذرد از گناهان من کسی جز

تو.

بار خدایا پناه می برم من به عفو تو از عقاب تو و پناه می برم به رحمت تو از نِقْمَتِ تو (از اعمالی که در نزد تو زشت است) و پناه می برم به رضای تو از سَخَطِ تو (از اعمالی که رضای تو در آن نیست و پناه می برم به تو از ترس اشاره شده است به پناه بردن اوّل از شرک در توحید افعال یعنی همه افعال را از

خداوند بداند همچنانکه خداوند فرمود «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (۱) اشاره است از پناه دوم به سوی توحید در اسماء و اشاره است از پناه سوم به سوی توحید در صفات و اشاره است از پناه چهارم به سوی توحید در ذات که می فرماید اَعُوذُ بِكَ مِنْكَ یعنی پناه می برم به تو از تو.

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

یعنی هر چه هست توئی پس بدین جهت فقط به تو پناه می برم. عاجز است ادراک من از مدح تو و ثناء بر تو باد همچنانکه مدح کردی نفس خودت را. طلب آمرزش می کنم از تو و باز می گردم به سوی تو اشاره است به اعتراف و ناتوانی از درک حقایق الهی و پناه در ذات خداوند.

طالب قرب شهی واقف رفتارت باش

بس پیاده است که از یک حرکت فرزین است

نماز گزار در رکعت دوم پس از قرائت حمد و سوره دو دست نیاز به درگاه خداوند بلند کرده و هر دعائی که مایل است می خواند از جمله می گوید: .. «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (۲) یعنی: خداوندا به من عطا فرما در دنیا نیکی و نعمتهای خوب خود و در آخرت آمرزش و دخول در بهشت را و محفوظ بدار مرا از آتش جهنم. و از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت شده که فرمودند مراد از حسنه دنیا در این آیه محبت ما اهل بیت و حسنه در آخرت حشر با ما اهل بیت و

ص: ۲۰۰

۱- سوره صافات، آیه ۹۶.

۲- سوره بقره، آیه ۲۰۱.

مراد از عذاب آتش جدائی از اهل بیت می باشد.

و دعای دیگر: «... رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» (۱)

یعنی: «پروردگارا رحمت خود را به ما عطا فرما و در کار ما رشد و اصلاح مقرر کن.»

و بهتر است در قنوت این دعا را که از حضرت امیرالمؤمنین و ولی

رَبِّ الْعَالَمِينَ و مقتدای اهل ایمان و دین مروی است بخوانند «اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ، وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ، وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ، وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ، وَ سِرِّي بِإِسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ؛ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» خداوند نورانی گردان ظاهر مرا به بندگی خودت و باطن مرا به دوستی خود و قلب مرا به شناسائی خود و روح مرا به دیدار خود و هستی مرا متکی به حضرت خود قرار داده ای صاحب جلال و کرامت.

در تشهد و تسلیم مستحب است دو زانو بنشیند دستها را بر رانها گذاشته و انگشتانرا بهم چسبانیده و به کنار خود نظر کند و بگوید «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ» یعنی به نام خدا و به توفیق او «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ثناها و حمدها همه از آن خداست و «خَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ» و بهترین نامها حق راست «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، شَهَادَتِ

می دهم به اینکه معبودی و موجودی به جز خداوند نیست. «وَحْدَهُ» در حالیکه یکتا و منفرد است «لَا شَرِيكَ لَهُ» که او را نه در عبادت نه در خلق نه در افعال و نه در صفات شریکی نیست.

وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ صفتش

و هو الفرد اصل معرفتش

شرك را سوی وحدتش ره نی

عقل از گنه ذاتش اگه نی

ص: ۲۰۱

۱- سوره كهف، آیه ۱۰.

هست در راه کبریا و جلال

شرك نالایق و شریك محال

«أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» یعنی: «شهادت می دهم که محمد «ص» بنده و فرستاده خداوند است. برخی از علماء گفته اند اگر پس از شهادت به رسالت حضرت محمد «ص» شهادت سوّمی بر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام که «وَأَشْهَدُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» می باشد به قصد تیمن

و تبرک گفته شود نه تنها خللی در نماز نباشد بلکه موجب کمال آن باشد و معنای آن گواهی می دهم که امیر المؤمنین علی علیه السلام ولی خداوند است.

و از حضرت امام صادق صلوات الله وسلامه علیه روایت شده است که حضرتش فرمود: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيَقُلْ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ» یعنی: «هر کس که خدای را به یکتایی و توحید یاد کرده و محمد را رسول و فرستاده خدا می گوید، باید که پس از آن به ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام) نیز لب بگشاید.

در کتاب مصباح المجالس صفحه ۱۴۲ تألیف شمس الواعظین مولانا مولوی سید ظفر حسن حامد، آمده است که: کلمه مبارکه أَشْهَدُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ داخل اذان بوده است. بعد می نویسد ابو اللیث هروی در ریاض الصادقین چنین می نویسد: در حین حیات حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پنج بار در مدت ششماه یا نه ماه اتفاق این مقال افتاد و رَفَضَهُ را از این جا دست داده که این الفاظ را در اذان و اقامه می گویند اما نمی دانند که این حکم منسوخ شده است که مشایخ صحابه هرگز آنرا در زمان خلافت

خود در اذان و اقامه نگفته اند بلکه اگر احدی جرأت این امر کردی حضرت عمر فاروق او را به تأدیب شدید می گرفت.

ص: ۲۰۲

معلوم شد خلیفه دوم بعضی از واجبات را در زمان خود تحریم کرد از قبیل آنکه: «مُتَعْتَانِ كَانَتَا فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا ... الخ» (دو مُتَعْتَه حلال در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده و من آنرا حرام کرده ام الی آخر این کلمه مبارکه را هم تحریم نمود و چونکه ایام تقیه بوده به تدریج از اذان و اقامت ساقط شده است.

فی تفسیر البرهان فی ذیل آیه: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَوْسِيِّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ... فَخَرَجَ ذَاتَ الْيَوْمِ إِلَى جَبَلِ حِرَاءٍ فَهَتَفَ بِهِ جِبْرِيلُ وَلَمْ يَبْدُو لَهُ فَعَشِيَ عَلَيْهِ .. إِذَا كَانَ غَدَاهُ .. فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) وَ إِذَا هُوَ بِجِبْرِيلَ فِي أَحْسَنِ صُورِهِ وَ أَطْيَبِ رَائِحِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ رَبِّكَ يَقْرُوكَ السَّلَامُ وَ يَخْصُوكَ بِالتَّحِيَّةِ وَ الْإِكْرَامِ وَ يَقُولُ لَكَ أَنْتَ رَسُولِي إِلَى الثَّقَلَيْنِ فَادْعُهُمْ إِلَى

عِبَادَتِي وَ أَنْ يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ فَضْرَبَ بِجَنَاحِهِ الْأَرْضَ فَتَبَعَ عَيْنُ مَاءٍ فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهَا وَ تَوَضَّأَ وَ عَلَّمَهُ: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ إِلَى آخِرِهَا وَ عَرَجَ جِبْرِيلُ إِلَى السَّمَاءِ وَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ حِرَاءٍ فَمَا مَرَّ بِجَبْرٍ وَ لَا مَدْرٍ وَ لَا شَجْرٍ إِلَّا وَ نَادَاهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاتَى حُدَيْجَةَ وَ هِيَ بِأَنْتِظَارِهَا وَ أَحْبَبَهَا بِذَلِكَ فَفَرِحَتْ بِهِ وَ سَلَامَتِهِ وَ بَقَائِهِ.

در تفسیر برهان در ذیل آیه اقرأ باسم از علی بن ابراهیم الأوسی: ابن عباس گفت روزی حضرت به کوه حراء تشریف بردند . صدای جبرئیل را شنیدند ولی او را ندیدن و برای حضرت حالت غشوه ای رخ داد ... فردا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به کوه حراء رفت و جبرئیل را در نیکوترین صورت و خوشبو ترین

رایحه ای دید. پس جبرئیل عرض کرد ای محمد (صلی الله علیه و آله) پروردگارت سلامت می رساند و تو را به تهنیت و اکرام مخصوص گردانیده است و می گویدت که تو به سوی جن و انس رسول منی پس آنها را به عبادت من بخوان که بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی و لئی الله (خدائی جز خدای یکتا نیست بن محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر خداست و علی (علیه السلام) ولی خداست و بعد جبرئیل بال

خودش را به زمین زد و چشمه آبی ظاهر شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن آب نوشید و وضو گرفت و جبرئیل اقرأ باسم را الی آخر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعلیم کرد و بعد جبرئیل به سوی آسمان عروج کرد و حضرت (صلی الله علیه و آله) از کوه حراء خارج شدند در حالی که بر هیچ چیزی نمی گذشتند مگر آنکه آن شیء ندا می داد: درود بر تو ای پیامبر خدا. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نزد حضرت خدیجه بازگشتند که در انتظارشان بود و حضرت هر چه را بر ایشان گذشته بود به اطلاع خدیجه

رسانید، زد. و او بسی خوشحال شد.

فی مشارقِ الأنوارِ (ص ۵۴) عَنْ أَبِي الْحَمْرَاءِ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) (يَوْمًا يَا أبا الْحَمْرَاءِ انْطَلِقْ وَ ادْعُ لِي مَائَةً مِنَ الْعَرَبِ وَ خَمْسِينَ رَجُلًا مِنَ الْعَجَمِ وَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنَ الْقَبِيطِ وَ عِشْرِينَ رَجُلًا مِنَ الْحَبَشَةِ. قَالَ فَذَهَبْتُ وَ اتَيْتُ ، بِهِمْ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) فَصَفَّ الْعَرَبَ ثُمَّ صَفَّ الْعَجَمَ خَلْفَ الْعَرَبِ ثُمَّ صَفَّ ، الْقَبِيطَ خَلْفَ الْعَجَمِ ثُمَّ الصَّفَّ الْحَبَشَةَ خَلْفَ الْقَبِيطِ ثُمَّ حَمَدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ مَحَامِدٍ لَمْ تَسْمَعْ الْخَلَائِقُ مِثْلَهَا ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَالْقَبِيطِ

وَ الْحَبَشَةَ شَهَادَةَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِي اللَّهُ قَالُوا نَعَمْ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثَةَ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ ائْتِنِي بِمَدَوَاهِ وَ بِيَاضِ فَأَتَاهُ بِهِمَا فَقَالَ : اَكْتُبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَقَرَّتْ بِهِ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ وَ الْقَبِيطُ وَ الْحَبَشَةُ أَقَرُّوا بِأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ

لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَيْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيُ اللَّهُ ثُمَّ خَتَمَ الصَّحِيفَةَ وَ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

در مشارق الانوار صفحه ۵۴ از ابی الحمرء - گفت: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود ای ابا الحمرء برو و بیاور از برای من صد نفر از اعراب - پنجاه نفر از عجم - سی مرد از قبط . و بیست نفر از حبشی. رفتم و آنها را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آوردم. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر پای ایستاد و اعراب را در صف اول قرار داد، پشت سر عرب عجم را و پشت سر عجم قبطی ها را و پشت سر قبطی ها حبشی ها را. بعد خدا را حمد و ثنا گفتم به نحوی که

هیچیک از آفریدگان نظیرش را نشنیده بود. پس فرمود ای معاشر عرب و عجم و قبطی و حبشی شاهد باشید که جز خدای یکتای بی شریک خدائی نیست و اینکه محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و پیامبر اوست و اینکه علی (علیه السلام) فرمانروای مؤمنان و ولی خداست همه گفتند بلی شنیدیم. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) سه بار فرمود خدایا شاهد باش که من گفتم و آنان شنیدند. پس فرمود ای علی از برای من دواتی و بیاضی بیاور. پس حضرت علی (علیه السلام) هر دو را آوردند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود بنویس: به نام خداوند بخشنده مهربان - اینست آنچه عرب و عجم و قبطی و حبشی به آن اقرار و اعتراف کردند - اقرار کردند که جز خدای یکتا که بی شریک است معبودی نیست و اینکه محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و پیامبر اوست و اینکه علی (علیه السلام) امیر المؤمنین و ولی خداست و بعد حضرت صحیفه را مهر فرموده آن را به حضرت علی علیه السلام داد.

عَنِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ رَوَى عَنِ الْعَالِمِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَطَرَ بِإِلَيْكَ عَظَمَتُهُ وَ جَبْرُوتُهُ أَوْ بَعْضُ صِفَاتِهِ شَيْءٌ مِّنْ

الأشياء فقل لا إله إلا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيُّ اميرِ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ عُدْتَ إِلَى مَحْضِ الْإِيمَانِ (سفينه ج ۲، ص ۶۵۵)

در جلد ۲ سفینه صفحه ۶۵۵ ابی عبيده حذاء از امام کاظم (علیه السلام) روایت کرده است که حضرت فرمودند هرگاه درباره عظمت و جبروت یا بعضی از صفات خداوند وسوسه ای در دلت خطور کرد بگو لا اله الا الله محمداً رسول الله و علی امیر المؤمنین و هرگاه که این را بگوئی به مهد ایمان بازگشته ای.

أَسْلَفَهُ فِي أَمْرِ الْخِلَافَةِ مَخْطُوطٌ فِي الْمَكْتَبَةِ الظَّاهِرِيَّةِ بِدِمَشْقَ تَأْلِيفُ الشَّيْخِ عَبْدِ اللَّهِ الْمِرَاعِي مِنْ أَعْلَامِ أَصْحَابِ السُّنَّةِ فِي الْقَرْنِ السِّيَّابِ الْهَجْرِيِّ أَنَّهُ أَذَّنَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ فَرَفَعَ الصَّحَابَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ زَادَ فِي الْأَذَانِ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ فَيَجِيبُهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِالتَّوْبِيخِ وَ التَّنْيِيبِ اللَّادِعِ وَ أَقْرَأَ لِسَلْمَانَ هَذِهِ الزِّيَادَةَ.

در کتاب السلافه فی امر الخلافه خطی در مکتب ظاهریه عربیه (دمشق) تألیف شیخ عبد الله المراغی از بزرگان اهل سنت در قرن هفتم هجری نقل می کند که سلمان فارسی اذان گفت بعد صحابه او را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بردند و عرض کردند که سلمان در اذان اشهد ان علیاً ولی الله را زیاد کرده است پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) آنها را مورد توبیخ و سرزنش قرار دادند و برای سلمان این زیادتی را تنبیه و تصویب فرمودند.

وَ سَمِعُوا أَبَا ذَرًّا الْغِفَارِيَّ بَعْدَ بَيْعَةِ الْغَدِيرِ يَهْتَفُ بِهَا فِي الْأَذَانِ فَرَفَعُوا

ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ لَهُمْ أَمَا وَعَيْتُمْ خُطْبَتِي يَوْمَ الْغَدِيرِ لِعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوِلَايَةِ أَمَا سَمِعْتُمْ قَوْلِي فِي أَبِي ذَرٍّ مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَ لَأَقَلَّتِ الْعُبْرَاءُ عَلَيَّ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ إِنَّكُمْ لَمُنْقَلِبُونَ بَعْدِي عَلَيَّ

أَعْقَابِكُمْ.

و همچنین شنیدند از اباذر غفاری بعد از بیعت غدیر که این کلمه را در اذان بلند می گوید باز اباذر را نیز خدمت پیغمبر بردند که ببینید اباذر چه می گوید. حضرت فرمودند آیا خطبه مرا درباره ولایت حضرت علی علیه السلام در روز غدیر شنیده اید و یا فراموش کرده اید؟ آیا سخن مرا درباره اباذر شنیده اید که هیچ درخت یا کوهی بر صاحب سخنی راستگوتر از اباذر سایه نیفکنده است به درستی که شما بعد از من دوباره به کمر خودتان باز

می گردید.

فِي مَنَاقِبِ شَهْرِ اشْرَبِ ج ٣، ص ٣٤٠ حَدِيثِ مُفَضَّلٍ فِي وِلَادَةِ حَضْرَةِ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ:

فَنَطَقْتُ فَاطِمَةَ وَ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ؛ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَ وُلْدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ الْخ.

در مناقب شهر آشوب در جلد سوم، ص ۳۴۰ در حدیث مفضل دارد که همینکه حضرت زهرا (علیه السلام) متولد شدند به سخن آمدند و فرمودند شهادت می دهم که خدائی جز خدای یگانه نیست و اینکه پدرم پیامبر خدا و سرور پیامبران است و همسر سرور اوصیاء است و فرزندان من سرور همه فرزندها.

فِي مَنَاقِبِ ج ٢، ص ١٥٦

وَفِي حَدِيثِ وَ كَيْعٍ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مَعْنَى بَرَاءِ عَلِيٍّ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ.

در مناقب جلد ۲، ص ۱۵۶ در حدیث وکیع ابوسعید گفت یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) معنای برات علی (علیه السلام) چیست؟ رسول خدا فرمود لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ

ص: ٢٠٧

رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ.

أَبُو جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ فِي الْأَمَالِي عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْفَحَامِ بِالإِسْنَادِ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله) إِذْ أَقْبَلَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَاوَلَهُ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) حِصَاةً فَلَمَّا اسْتَقَرَّتِ الْحِصَاةُ فِي كَفِّهِ نَطَقَتْ بِإِلَهِ الْإِلَهِ اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَتْ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِعَلِيٍّ وَلِيًّا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَصْرَبَ مِنْكُمْ رَاضِيًا بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ

أَمِنَ خَوْفَ اللَّهِ وَعِقَابِهِ.

در امالی شیخ طوسی از ابن ابی مریم از سلمان: سلمان گفت من و پیغمبر خدا (صلى الله عليه و آله) نشستیم که ناگاه علی بن ابیطالب (علیه السلام) وارد شدند پس پیغمبر خدا (صلى الله عليه و آله) مشتى ريگك به كف دست حضرت امير (علیه السلام) گذاشتند و حضرت امير آنها را در مشت خود نگاه داشتند و به محض آنکه ريگها را به كف گرفتند ريگها به صدا آمدند که لاله الا الله محمد رسول الله رضىت بالله رباً و بمحمد نبياً و بعلي ولياً پس پیغمبر خدا فرمود هر کس از شما صبح کند و به ولایت علی (علیه السلام) راضی باشد از خوف خدا و عقاب او ایمن باشد.

مِنْ دَلَائِلِ ابْنِ عُقْدَةَ أَبُو اسْحَقَ السَّبْعِيُّ وَالْحَارِثُ الْأَعْوَرُ: رَأَيْنَا شَيْخًا بَاكِيًّا وَهُوَ يَقُولُ أَشْرَفْتُ عَلَى الْمَاءِ وَ مَا رَأَيْتُ الْعَدْلَ إِلَّا سَاعَةً فَسِئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَنَا حِجْرُ الْحَمِيرِيِّ وَ كُنْتُ يَهُودِيًّا أَبْنَاءَ الطَّعَامِ قَدِمْتُ يَوْمًا نَحْوَ الْكُوفَةِ فَلَمَّا سِرْتُ بِالْقُبَّةِ بِالْمَسْجِدِ فَقَدْتُ حِمَارِي فَدَخَلْتُ الْكُوفَةَ إِلَى الْأَشْتَرِ فَوَجَّهَنِي إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا رَأَنِي قَالَ يَا أَخَا الْيَهُودِ إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ الْبَلَايَا وَ الْمَنَايَا مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ أَخْبِرُكَ أَمْ تُخْبِرُنِي بِمَاذَا جِئْتَ فَقُلْتُ بَلْ تُخَلِّزُنِي فَقَالَ (عليه السلام) أَخْتَلَسْتَ الْجَنُّ مَالَكَ فِي الْقُبَّةِ فَمَا تَشَاءُ قُلْتُ إِنَّ تَفَضَّلْتَ عَلَيَّ أَمِنْتُ بِكَ فَانْطَلَقَ مَعِيَ حَتَّى إِذَا أَتَى الْقُبَّةَ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَ دَعَا بِدُعَاءٍ وَ قَرَأَ:

ص: ٢٠٨

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (الآيه) ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا لِهَذَا الْعَبْثُ وَاللَّهِ مَا عَلَيَّ لِهَذَا بَايَعْتُمُونِي وَعَاهَدْتُمُونِي يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ فَرَأَيْتُمْ مَالِي يَخْرُجُ مِنَ الْقَبْرِ فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ ثُمَّ إِنِّي لَمَّا قَدِمْتُ الْآنَ وَجَدْتُهُ مَقْتُولًا قَالَ ابْنُ عُقَدَةَ إِنَّ الْيَهُودِيَّ مِنْ سَوَارَتِ الْمَدِينَةِ. (١)

دلایل ابن عقده: از ابواسحق سبعی و حارث اعور: پیر مردی را دید. که می گریست و می گفت به صدسالگی رسیده ام ولی اجرای عدالت را جز به ساعتی ندیده ام. بعد از او پرسیدیم که علت گریه تو چیست؟ گفت من حجر حمیری هستم و یهودی بودم و شغلم گندم فروشی بود. روزی به کوه می رفتم همینکه به مسجد قبه رسیدم الاغم را گم کردم. پس به کوفه در آمدم

به مالک اشتر برخوردیم - اشتر مرا خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برد. چون حضرت مرا دیدند فرمودند ای برادر یهودی به درستی که علم بلایا و منایا و آنچه بوده و خواهد بود نزد ما است آیا من ترا خبر بدهم و یا تو مرا از آنچه سبب آمدنت به اینجا شده خبر می دهی؟ عرض کردم تو مرا خبر بده حضرت فرمودند که مال تو را در قبه اجنه برده اند. اینک بگو چه می خواهی گفتم اگر بر من نفضلی کنی به تو ایمان می آورم.

بعد حضرت با من به راه افتادند تا اینکه ب قبه رسیدیم. حضرت، دو رکعت نماز بجا آوردند و دعائی خواندند و این آیت را قرائت کردند: که اگر طغیان و کفر بگرائید خدا بر سر شما شراره هائی از آتش و مس گذاخته فرود آورد تا هیچ نصرتی و نجاتی نیابید. (٢) بعد فرمودند ای بندگان خدا این چه کار

ص: ٢٠٩

١- مناقب شهر آشوب، جلد ٢، ص ٣٠٦.

٢- سوره الرحمن، آیه ٣٥.

عربی بود که کردید و ای مَعَشَرِ جَنِّ برخلاف عهد و پیمانی که با من بسته بودید، عمل کرده اید. پس دیدم که مال من از قبه بیرون آمد و گفتم شهادت می دهم که معبودی جز خدا نیست و اینکه محمد پیامبر اوست و اینکه علی ولی اوست.

پس اکنون که اینجا آمده ام آن شخص را مقتول می بینم.

این یهودی از اطراف مدینه بود.

عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ طَاوُسٍ فِي كِتَابِ الطَّرْفِ صَفْحَةَ ۱۱ وَ ۱۲ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَيْسَى الْمُسْتَفَادِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ لِأَبِي ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ وَ مَقْدَادٍ أَشْهَدُونِي عَلِيٌّ أَنْفُسَكُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (إِلَى أَنْ قَالَ) وَ أَنَّ عَلِيَّ ابْنَ أَبِيطَالِبٍ وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ أَنَّ مَوَدَّةَ أَهْلِ

بَيْتِهِ مَفْرُوضَةٌ وَاجِبَةٌ عَلَيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مَعَ إِقَامِ الصَّلَاةِ لَوْ قَتَلَهَا وَ إِخْرَاجِ الزَّكَاةِ مِنْ حِلِّهَا وَ وَضْعِهَا فِي أَهْلِهَا وَ إِخْرَاجِ الْخُمْسِ مِنْ كُلِّ مَا يَمْلِكُهُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ حَتَّى يَرْفَعَهُ إِلَيَّ وَ لِيِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمِيرِهِمْ وَ مَنْ بَعْدَهُ مِنْ وُلْدِهِ فَمَنْ عَجَزَ وَ لَمْ يَقْدِرْ إِلَّا عَلَى التَّيْسِيرِ مِنَ الْمَالِ فَلْيُدْفَعْ ذَلِكَ إِلَى الضُّعْفَاءِ مِنَ أَهْلِ بَيْتِي مِنْ وُلْدِ الْأَئِمَّةِ فَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى ذَلِكَ وَ لَشِيعَتِهِمْ مِمَّنْ لَا يَأْكُلُ بِهِمُ النَّاسُ

وَ لَا يُرِيدُ بِهِمْ إِلَّا اللَّهُ (إِلَى أَنْ قَالَ) فَهَذِهِ شُرُوطُ الْإِسْلَامِ وَ مَا بَقِيَ أَكْثَرُ. (۱)

در جلد ششم وسائل الشیعه، ص ۳۸۶::

ص: ۲۱۰

موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اباذر و سلمان و مقداد مرا شاهد بگیرید بر خودتان به شهادت اینکه معبودی جز خدا نیست تا آنجا که فرمود و این که علی بن ابی طالب وصیّ محمّد و امیرالمؤمنین است و طاعت او طاعت خدا و رسول است و همین طور ائمه معصومین که از اولاد او هستند طاعت آنها هم طاعت خدا و رسول است و

اینکه دوستی اهل بیت بر هر مرد مؤمن وزن مؤمنه واجب است به همراه برپا داشتن نماز به وقتش و خارج کردن زکوة از مال حلال و دادن به مستحقش و خارج کردن خمس از آنچه هر کس به دست می آورد تا اینکه آن را به ولیّ مؤمنین و امیر آنها بدهد و از بعد از امیرالمؤمنین به ائمه از فرزندان علی (علیه السلام). و اگر کسی عاجز شد و نتوانست به ائمه و اولاد آنها برساند آنها را به ضعفاء از اهل بیت من و از فرزندان فرزندان من (سادات) برساند و اگر به سادات و ضعفاء اهل بیت من هم دست نداشت به شیعیان آنها به کسانی که ضعیف و مسکینند تا آنجا که حضرت فرمود اینها شروط اسلام است. (۱)

ص: ۲۱۱

۱- در کتاب سّرالایمان تألیف عبدالرزاق موسوی که در سال ۱۳۷۴ هجری قمری در نجف اشرف به چاپ رسیده، فهرست اسامی علماء و مراجع تقلیدی که حکم به استحباب شهادت سوّم را داده اند آورده که نام عده ای از آنها به شرح زیر میباشد محمدباقر مجلسی، بحارالانوار. شیخ یوسف بحرانی: حدائق. سید بحرالعلوم: منظومه. شیخ جعفر کبیر: کشف الغطای، شیخ محمدرضا نجف: عدّه النجفیّه، سید علی طباطبائی، ریاض، محقق قمی: الغنائم. نراقی: المستند. میرزای کرباسی: مناہج. صاحب جواهر: جواهر و نجات العباد. شیخ مرتضی انصاری: النخبه. سید علی بحرالعلوم: برهان قاطع. سید حسین ترک: رساله عملیه. شیخ جعفر شوشتری: منهج الرّشاد. میرزا محمدحسن قمی: مصباح الفقاهه. میرزای شیرازی بزرگ: مجمع الرسائل. شهرستانی: حاشیه بر نجاه العباد. سید اسماعیل نوری: شرح نجاه العباد. آقا رضا همدانی: مصباح الفقیه. شیخ محمد طه نجف: حاشیه بر نجاه العباد. میرزا حسین خلیلی: حاشیه بر نجاه العباد. آخوند ملاکاظم خراسانی: ذخیره العباد. شیخ محمد تقی آقا نجفی: رساله عملیه. مرحوم سید محمد کاظم یزدی: طریق النجاه. میرزا محمد تقی شیرازی: رساله عملیه. سید اسماعیل صدر: انیس المقلّین. شیخ الشریعه: الوسیله. شیخ عبدالنبی نوری: حاشیه بر مجمع المسائل. شیخ عبدالله ممقانی: مناہج المتقین. میرزای نائینی: وسیله النجاه. شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی): الوسیله. آقا سید ابوالحسن اصفهانی: ذخیره العباد. آقا سید صدرالدین صدر: حاشیه. شیخ عبدالحسین رشتی حاشیه بر ذخیره العباد. و کلیه علمای عصر حاضر نیز به همین امر فتوا داده اند. البته بعضی از علمای گذشته نیز فتوا به وجوب داده اند.

در رکعت سوم و چهارم نماز، تسیحات اربعه سه بار گفته می شود: «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» یعنی: «خداوند پاک و منزّه است از هر چه لایت مقام کبریایی او نباشد و ستایش، مطلقاً از آن خداست و معبودی جز خدا نیست و خدا بزرگتر از آنست که به توصیف آید.

و آنگاه که نماز گزار از تشهد واپسین در نماز خود، فراغت یابد، باید به اینگونه سلام دهد:

۱. نخست: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» یعنی:

سلام بر تو ای پیامبر و رحمت و برکات خداوند بر تو باد.»

۲ - دوم گوید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» یعنی: «سلام بر ما و بر بندگان شایسته خداوند.»

۳- سوم گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» یعنی: «سلام بر شما و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.»

۴. مستحب است بعد از سلام اول سلامهای زیر را اضافه کند: «السَّلَامُ

عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّنَ. السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الْهَادِيْنَ الْمَهْدِيِّنَ.

السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ مَلَائِكَهَ الْمُقَرَّبِينَ.» یعنی: «سلام بر محمد بن عبدالله خاتم پیامبران. سلام بر امامان رهنما و ره یافته. سلام بر همه پیامبران خدا و فرشتگان مقرب او.»

و در حدیث آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: سلام در پایان نماز، امان برای نمازگزار است.

و به طور کلی می توان گفت: هر کس امر خداوند متعال و سنت پیامبر او را با خشوع و خضوع انجام دهد، امان از بلاهای دنیوی و برات آزادی از عذاب آخرت به او داده می شود.

و در روایات است که نمازگزار پس از سلام نماز، زمانی در جای خود بنشیند و به ذکر خدا و دعا پردازد و بهترین ادعیه که همه علماء و فقهاء عظام بر آن متفقند، این است که بعد از سلام و پیش از آنکه سخنی بگوید، ابتدا آیه الکرسی را تلاوت کند و تسیحات حضرت زهراء علیها السلام را بجای آورد. آنگاه سه مرتبه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را تلاوت کند و سه بار صلوات

فرستد و در پایان، آیه شریفه « وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا » یعنی: «هر کس که از خدای بپرهیزد، خداوند وسیله رهایی از مشکلات برای او فراهم کند و از راه بی گمان او را روزی رساند و هر کس بر خدا توکل کند، خداوند، او را کفایت خواهد کرد که خدا بر کار خود مقتدر است و برای هر چیز قدری معین مقرر کرده است.»

و چون این ذکر را خواند به طرف بالای سر بدمد به قصد فتح باب و حدیث است هم از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و هم از حضرت صادق (علیه السلام) که این

ذکر برای وسعت رزق و طول عمر و با ایمان از دنیا رفتن است.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود: نماز گزار بعد از اداء هر نماز، این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ عَافِيَةٍ وَ بَلَاءٍ وَ اجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ مَتْوَى وَ مُنْقَلَبٍ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتِي مَمَاتِهِمْ وَ اجْعَلْنِي مَعَهُمْ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا وَ لَا تَفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ» «إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». یعنی: «خداوندا مرا در هر عافیت و بلاء با محمد و آل محمد قرار ده و در هر منزل و طریق، همراه ایشان کن. خداوندا حیات مرا همچون حیات آن بزرگواران و مرگم را همانند مرگ ایشان مقرر فرما و در هر موطن و مکان، مرا در کنار آن سروران، جای ده و هرگز میان من و ایشان، جدایی میفکن که تو بر هر چیز توانایی»

و بعد از اداء فریضه صبح و تعقیبات یاد شده، هفتاد مرتبه «یا فتاح

بگوید و یازده بار به اینگونه صلوات بفرستد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَ لِيَّكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الْمَهْدِيِّ».

و آیه های مبارکه زیر را یک مرتبه تلاوت کند: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَمَّا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (۱).

و آیه: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْلِلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ

ص: ۲۱۴

یعنی: «بگو ای خداوند که قدرت و فرمانروایی از آن تو است، به هر که خواهی سلطنت دهی و از هر کس بخواهی بازپس گیری، هر کس را بخواهی عزت می دهی و هر کس را بخواهی خوار سازی، خیر در انحصار تو است و تو بر هر کاری توانایی. تویی که شب را در روز و روز را در شب فرو می کشی و تویی که زنده از مرده و مرده از زنده بیرون می آوری و هر کس را بخواهی بی حساب، روزی می دهی.» و یکصد و ده مرتبه بگوید: «... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (۲). یعنی: «معبودی جز تو نیست. از همه عیب و نقص پاک و منزهی و منم که از شمار ستمکارانم.» سپس ۳ مرتبه بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ - بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ -

لَا يَسْوِقُ الْخَيْرَ إِلَّا اللَّهُ - بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ مَا يَكُونُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ - بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.» یعنی: «به نام خدا آنچه خدا بخواهد، همان می شود. جز خدا کسی نتواند بدی را از آدمی دور کند. به نام خدا، آنچه خدا خواهد، همان می شود، هیچ کس جز خدا نتواند که به آدمی خیری برساند. به نام خدا، هر چه خدا خواهد همان می شود، هیچ نعمتی نیست جز آنکه از سوی خداوند است. به نام خدا هر چه خدا خواهد، همان می شود، هیچ حرکتی و هیچ نیروئی نیست جز آنکه از خداوند عالیقدر و بزرگ است.

به نام خدا، هر چه خدا خواهد، همان می شود صلوات خدا بر محمد و خاندان پاک او باد.» روایت است که این دعا بعد از نماز مغرب نیز سه مرتبه

ص: ۲۱۵

۱- سوره آل عمران، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲- سوره انبیاء، آیه ۸۷.

و بعد ۷۰ مرتبه برای تقویت نفس: لَا فِتْيَ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ بَرَاءِ وَسَاوَسِ شَيْطَانِي ۳۳ مرتبه لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

و به جهت دفع دشمن و آفات و بلیات این دعا را بخواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ خَيْرَ الْأَسْمَاءِ، بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ سَمٌّ وَلَا دَاءٌ، بِسْمِ اللَّهِ أَضْيَبْحَتْ، وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ، بِسْمِ اللَّهِ عَلَى قَلْبِي وَنَفْسِي، بِسْمِ اللَّهِ عَلَى دِينِي وَعَقْلِي، بِسْمِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِي وَمَالِي، بِسْمِ اللَّهِ عَلَى مَا أَعْطَانِي رَبِّي، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ، وَلَا فِي السَّمَاءِ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، وَاعْزُ وَأَجِلُّ مِمَّا أَخَافُ وَأَخِذْ، عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ، وَلَمَّا إِلَهَ غَيْرُكَ . اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ شَدِيدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَمِنْ شَرِّ قَضَاءِ الشُّوْءِ، وَمِنْ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ، (إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ)، (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

و بعد این دعا را بخواند:

اللَّهُمَّ اقسِمْنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَعْصِيَتِكَ وَ مِنْ طَاعَتِكَ مَا تَبْلُغُنَا بِهِ رِضْوَانَكَ وَ مِنْ الْيَقِينِ مَا يَهْوُنُ عَلَيْنَا بِهِ مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا اللَّهُمَّ ائْتِنَا بِأَسْمَاعِنَا وَ أَبْصَارِنَا وَ قُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا وَ اجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا وَ اجْعَلْ ثَارَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا وَ انصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا وَ لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا وَ

لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمًّا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا وَلَا تَسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و صبح و شب این صلوات را ۳ مرتبه بخواند:

□
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَوَّلِينَ، وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ فِي الْآخِرِينَ، وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ فِي الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْعَامِ، وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ فِي الْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِيلَةَ وَالدَّرَجَةَ الْكَبِيرَةَ. الرَّفِيعَةَ اللَّهُمَّ إِنِّي آمَنْتُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ أَرَهُ، فَلَا تَحْرِمْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ رُؤْيَاهُ وَأَرْزُقْنِي صُحْبَتَهُ، وَتَوَفَّنِي عَلَيَّ مِلَّتِهِ، وَأَشْفِقْنِي مِنْ حَوْضِهِ مَشْرَبًا رَوِيًّا سَائِعًا هَنِيئًا لَا أَظْمَأُ بَعْدَهُ أَبَدًا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ كَمَا آمَنْتُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ أَرَهُ فَأَرِنِي فِي الْجَنَانِ وَجْهَهُ. اللَّهُمَّ بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ عَنِّي تَحِيَّةً كَثِيرَةً وَسَلَامًا.

نیز در موقع طلوع و غروب آفتاب ۱۰ مرتبه بخواند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

و نیز در موقع طلوع و غروب ۱۱۰ مرتبه در دل بگوید:

□
هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

همچنین در موقع طلوع و غروب آفتاب ۱۰ مرتبه بخواند:

أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

ص: ۲۱۷

۱- آداب سیر و سلوک

چونکه افرادی در اثر مطالعه این کتاب مراجعه می نمایند و می گویند ما می خواهیم در راه سلوکِ اِلی الله به طریقه ائمه معصومین علیه السلام باشیم چون نه خود حقیر اهلیت ارشاد را دارم و نه کسی را می شناسم.

ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نباید داد دست

لازم دیدم به قدر فهم خود از برای طالبین تذکراتی داده شود:

در مرحله اول طلب شخص کاملی است که یافت نمی شود.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتم که بافت می نشود گشته ایم ما

گفت آنچه یافت می نشود آنم آرزوست

و حضرت امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمودند: که اگر جستجوی مرد کاملی را کردید و پیدا نشد و عمرت سرآمد ناراحت نباش که در راه طلب، عمرت تمام شده و مأجوری. کما قال سبحانه: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (۱)

شرط اول در سلوک طهارت ظاهر و باطن است. طهارت ظاهر از

نجاسات می باشد و طهارت باطن از اخلاق رذیله است.

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب

جاروب زن به خانه و پس میهمانطلب

شرط دوم: کسب روزی حلال است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ایمان در آخر زمان ده جزء است. نه جزء آن طلب روزی حلال است و یک جزء آن عبادات جسمی و روحی می باشد.

شرط سوم: انجام نمازهای پنج گانه می باشد با شرایط آن. که خداوند فرمود: إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا یعنی به درستی که نماز بر مؤمنین امری واجب و لازم است در وقتی که معین شده. و قال علی علیه السلام صَلِّ الصَّلَاةَ لَوْ قَنَتْهَا الْمَوْقِيتِ لَهَا وَ لَا تَعْجَلْ وَقْتَهَا لِفِرَاغٍ وَ لَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِلاِسْتِغَالِ وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَوَتِكَ یعنی بجای آور نماز را در وقتی که معین گردیده از برای آن و عجله نکن وقت او را از برای فراغت و به تأخیر هم نینداز از وقت خودش از برای انجام

کاری و بدانکه هر چیزی از عمل تو تبع است از برای نماز تو و بدانکه ترک نماز سبب دخول در آتش است.

ص: ۲۱۹

هر آنکس غافل از حق یک زمان است

در آندم کافر است اما نهان است

اگر آن غافلی پیوسته بودی

در اسلام بر روی بسته بودی

خداوند در قرآن فرموده که ملائکه سؤال می کنند از اهل جهنم:

«مَيَّا سَأَلَكُم فِي سَيِّئَاتِكُمْ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمَسْكِينِ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» (۱) یعنی چه چیز سبب ورود شما به جهنم شد گفتند که نبودیم ما از نمازگزاران و نبودیم ما از اطعام کنندگان به مساکین و ما با اهل باطل به باطل پرداختیم. و دیگر اینکه نماز را با حضور قلب و طمأنینه انجام دهد و بفهمد با خداوند چه می گوید. کما قال سبحانه: «وَلَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ». یعنی نزدیک نشوید به نماز در حالیکه آمادگی ندارید به سبب خستگی یا خواب آلودگی یا پرخوری، تا اینکه بفهمید چه می گوئید.

شرط چهارم: انجام نماز شب می باشد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت امیر فرمودند یا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِصَلْوَةِ اللَّيْلِ عَلَيْكَ بِصَلْوَةِ اللَّيْلِ

عَلَيْكَ بِصَلْوَةِ اللَّيْلِ فَمَنْ اسْتَحَفَّ بِصَلْوَةِ اللَّيْلِ فَهُوَ لَيْسَ مِنِّي. یعنی با علی بر تو باد به نماز شب و بر تو باد به نماز شب و بر تو باد به نماز شب پس هر کس سبک شمارد نماز شب را نیست از من. و خداوند به پیغمبر فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا» (۲). یعنی بعضی از شب را بیدار باش و به جا آور نماز شب را تا خدایت به مقام محمود مبعوث گرداند.

و همچنین در علل از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده: عَلَيْكُمْ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَإِنَّهَا سُنَّةُ نَبِيِّكُمْ وَ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَ مَطْرَدَةٌ الدَّاءِ عَنِ أَجْسَادِكُمْ.

ص: ۲۲۰

۱- سورة المدثر، آیات ۴۲ تا ۴۵.

۲- سورة الاسراء، آیه ۷۹.

فرمود بر شما باد به نماز شب به درستی که نماز شب سنت پیغمبر شماست و عادت صیلاحی گذشته است و دورکننده دردهاست از اجساد شما.

شرط پنجم: همیشه به یاد خداوند بودن است. قال سُبْحَانَهُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید خداوند را یاد کنید یاد بسیار. و غافل بودن از خداوند رأس همه گناهان می باشد. كما قال

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (الْغَفْلَةُ رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ). یعنی غفلت از خداوند سر همه گناهان است. پس باید همیشه به یاد خداوند بود مخصوصاً در وقت طلوع و غروب آفتاب. كما قال سبحانه «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصِيَالِ وَلَمَا تُكْنُ مِنَ الْغَافِلِينَ» یعنی یاد کن خدایت را در نفس خودت در حال زاری و پنهانی در دلت نه به زبان به صبح و شب و نبوده باش از غافلین. لذا نباید غافل شد از یاد خداوند هیچ آنی.

یک چشم زدن غافل از آن ماه مباحثید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

و مخصوصاً از تهلیلات و استعاذه در طلوع و غروب آفتاب به ترتیبی که از حضرت امام صادق (علیه السلام) در مفاتیح الجنان روایت شده است نباید غافل بود و بهتر آنست که صد و ده مرتبه در دل خود بگوید: «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ».

سید قاسم انوار که از بزرگان است فرموده:

صَمْتُ وَجُوعٍ وَسَهَرٍ وَعِزْلَةٍ وَذِكْرٍ بِدَوَامٍ

ناتمامان جهان را بکند کار تمام

مراد از صمت سکوت از غیبت و تهمت و حرف لغو و مزاح که پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

ص: ۲۲۱

فرمودند: إِنَّ الْمِزَاحَ يُمِيتُ الْقَلْبَ به درستی که مزاح می میراند قلب را.

و جوع یعنی پر نخوردن که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: قرار بده معده خود را به سه قسمت یک قسمت برای طعام، یک قسمت از برای آب و یک قسمت از برای تنفس و قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): أَنَّ اللَّهَ يَبْغُضُ بَطْنَ الْمَلَأَنِ یعنی خداوند دشمن می دارد شکم پر را و اما انسان اگر به مقام صدیقین رسید آنجا گرسنگی طعام اوست که گفته شده الْجُوعُ طَعَامُ اللَّهِ يُحْيِي بِهِ الْأَبْدَانَ الصِّدِّيقِينَ یعنی گرسنگی طعام خداست و زنده نگه می دارد به گرسنگی بدن صدیقین را.

و سَهَرٌ یعنی بیداری شب که حداقل یک ساعت قبل از اذان صبح بیدار باشد و نماز شب بجا آورد و قدری قرآن بخواند که خداوند فرمود: «... إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (۱) یعنی تلاوت قرآن سحر مشهود است.

حضرت امیر (علیه السلام) فرموده اند:

عَجَبًا لِلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنَامُ

كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُحِبِّ حَرَامٌ

خواب بر چشم عاشق است حرام

و شبهای جمعه بهتر آنست که تا صبح بیدار باشند. عطار می فرماید:

شب هر جمعه ای می دار زنده

ز من بشنو تو ای مرد رونده

و عزلت یعنی دوری از مردم ولی معاشرت با نیکان و علماء لازم است.

مراد دوری از جهّال است یعنی معاشرت باید از برای خدا باشد یا از برای کسب روزی حلال یا زیارت برادر مؤمن و صیّله رَحِمٍ وَالْأَخْدَانِ می فرماید:

ص: ۲۲۲

«رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ...» (۱)

یعنی مرد آنست که در بین مردم مشغول به تجارت و کار باشد و از خدا غافل نباشد ولی عمده عزلت از نفس خود انسان است که اگر عزلت از نفس نباشد عزلت خارج فایده ای ندارد.

از خود بُر زغیر بریدن چه فایده

تن پاره ساز جامه دریدن چه فایده

چون کس ز ناوک غم او جان نمی برد

ای صید تیر خورده دویدن چه فایده

ذکر به دوام یعنی همیشه به یاد خدا بودن است و در دل نام او بردن است. باباطاهر گوید:

خوشا آنان که الله یارشان بی

که حمد و قُلْ هُوَ اللهُ کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

بهشت جاودان مأوایشان بی

خداوند می فرماید «الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (۲) مراد همین ذکر به دوام است که خداوند در جایی دیگر می فرماید: «.. أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرٍ» (۳) یعنی بپا بدار نماز را از برای یاد من پس هرکس که مدام به یاد خدا بود مثل اینکه مدام در حال نماز است. از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) سؤال نمودند از ذکر حق فرمودند: نَسِيَانُ النَّفْسِ يَعْنِي خُودَ رَا فَرَامُوش كُنْد تا ذکر شود و الا وورد

ص: ۲۲۳

۱- سورۃ النور، آیه ۳۷.

۲- سورۃ المعارج، آیه ۲۳.

۳- سورۃ طه، آیه ۱۴.

است و بعضی گفته اند حضور المذکور فی النفس حاضر دانستن خداوند است در دل همچنانکه مرحوم شیخ قدس سره فرمود:

خوش آنکه دلش ز ذکر پرنور شود

و از پرتو ذکر نفس مقهور شود

اندیشه کثرت از میان برخیزد

ذاکر همه ذکر و ذکر مذکور شود

فَلَمَّا أَضَاءَ الصَّيْحُ أَصْبَحْتُ مَوْقِنًا بِأَنَّكَ مَذْكُورٌ وَ ذَكْرٌ وَ ذَاكِرٌ: چون صبح حقیقت دمید یقین کردم ذکر ذاکر مذکور یکی بوده است.

باید متوجه به این نکته بود که بعد از عبادات واجب جسمانی بزرگترین عبادت خدمت به خلق است. از حضرت امام باقر (علیه السلام) رسیده است: عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ. یعنی عبادت کرده نشده خداوند به عملی که محبوبتر باشد در نزد خدا از داخل کردن سرور در دل مؤمن و همچنین از امام صادق (علیه السلام) رسیده است فرمودند: مِنْ أَحَبِّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ إِشْبَاعُ جَوْعَتِهِ أَوْ تَنْفِيسُ كُرْبَتِهِ أَوْ قَضَاءُ دَيْنِهِ. یعنی از محبوبترین اعمال نزد خداوند عزوجل ادخال سرور بر مؤمن است یا او را سیر کند از گرسنگی یا رفع غصه او را بنماید یا قرض او را بدهد.

عبادت به جز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

و بهتر آنست که شخص سالک در منزل خود محلی را مخصوص عبادت خود گرداند که همیشه در آن محل به یاد خدا و در حال عبادت باشد.

مَسْمَعُ كَرْدِينَ كُفْتُ نُوْشْتَه شَد بَه سُوِي مِنْ نَامَه اِي اَز حَضْرَت صَادِق (عَلِيْهِ السَّلَام) اِنِّي اُحِبُّ لَكَ اَنْ تَتَّخِذَ فِي دَارِكَ مَسْجِدًا فِي بَعْضِ بِيُوْتِكَ ثُمَّ تَلْبَسَ ثَوْبَيْنِ

ص: ۲۲۴

طَمْرَيْنِ غَلِيظَيْنِ ثُمَّ تَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُعْتِقَكَ مِنَ النَّارِ وَأَنْ يُدْخِلَكَ الْجَنَّةَ وَلَا تَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ بَاطِلٍ وَلَا بِكَلِمَةٍ بَغْيٍ. یعنی دوست دارم من از برای تو اینکه قرار بدهی در خانه ات مسجدی را در بعضی از اطاقهایت بعد می پوشی دو لباس کهنه ضخیم بعد سؤال می کنی خداوند را که آزاد کند تو را از آتش و داخل کند تو را به بهشت و سخن مگو در آن مکان به سخن باطلی یا سخنی که سبب فساد بشود.

۲- آداب نماز شب و اعمال شب جمعه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» (۱). یعنی: «ای پیامبر، پاره ای از شب را به تهجد و نماز شب، صرف کن که نافلة ای خاص تو است، باشد که خدایت به مقام محمود مبعوث گرداند.»

مؤمن در اعمال عبادی باید به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تأسی کند و از او پیروی نماید که خداوند فرموده: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۲).

یعنی: بدون تردید، شخص رسول الله برای شما مقتدای پسندیده و نمونه کاملی است و در آیه دیگر فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ...» (۳).

ص: ۲۲۵

۱- سوره اسراء، آیه ۷۹.

۲- سوره احزاب، آیه ۲۱.

۳- سوره انعام، آیه ۹۰.

یعنی: این پیامبران، کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است، پس به

روش و راه ایشان اقتدا کن ...

این، دستوری است برای امت مسلمان که در عبادت، نیت اقتدا به

رسول الله کنند که این خود سبب قبولی طاعات و عبادات ایشان می گردد.

مؤمن باید که در تهجد خود به قلب خویش خطور دهد که: چون پیامبر

گرامی، نافله شب و تهجد می گزارد، من هم به او تاسی کرده و آن را انجام می دهم.

اکنون با آن همه فضیلت که برای تهجد و نافله شب است، بر اهل ایمان و

پایندگان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، سزاوار است که از این عبادت

غافل نشوند و با قصد بیدارشدن آخر شب و انجام تهجد به بستر روند و در

حدیث آمده که هنگام خواب با طهارت، سر بر بالین گذارند و اگر دسترسی به آب نباشد و یا موجب مشقت گردد، می توان بر روی انداز پنبه ای تیمم کرد و چون سر بر بالین نهند، تسبیحات حضرت زهراء سلام الله علیها را بگویند و سبحان الله را بر الحمد لله مقدم آورند. سپس آیه الکرسی و سه مرتبه سوره مبارکه قل هو الله احد را تلاوت کنند و این دعا را بخوانند: «وَضَعْتُ جَنبِي لِلَّهِ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ وَ وِلَايَةِ مَنْ افْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ، مَا شَاءَ اللَّهُ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ!» و چون برای تهجد از خواب برخیزند، بگویند: "سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ لَأ إِلَهَ غَيْرُهُ عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَعْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِاعْبُدَهُ وَ أَشْكُرَهُ. سپس وضو ساخته

مشغول نوافل شب شوند و در رکعت اول از نافله شب بعد از حمد سوره

کافرون تلاوت کرده و بعد از دو رکعت اول به تضرع بگویند:

خالقا پروردگارا مُنِعِما

پادشاهها کارسازا مکرما

بی گنه نگذشته بر من ساعتی

با حضور دل نکردم طاعتی

دست من گیر و مرا فریادرس

دست برسرچند دارم چون مگس

تهجد عبارت است از هشت رکعت نافله شب که هر دو رکعت به یک

سلام همچون نماز صبح خوانده شود، و بعد از آن دو رکعت نماز شفع است

و بهتر آنکه در رکعت اول نماز شفع بعد از حمد، سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ خوانده شود و سپس یک رکعت نماز وتر است و مستحب است که در این نماز بعد از حمد، سه مرتبه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و یک بار قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ تلاوت شود و هفتاد مرتبه استغفار از گناهان کنند و بگویند: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ وَ در قنوت نماز گفته شود: اول دعا را بخواند و بعد استغفار بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَ ارْحَمْنِيْ وَ تُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ ارْحَمْ. و مستحب است، اسم چهل نفر مؤمن را گفته و برای ایشان دعا و استغفار کنند و کاملتر آنکه علاوه از موارد یاد شده، چهل و یک مرتبه بگویند: «لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ» و پس از سلام نماز وتر برخیزند و به ادب تمام به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه سلام و عرض ارادت کنند و به این عبارت به جناب ایشان سلام دهند: سَلَامٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ نَحْوَ جَنَابِكُمْ فَاِنَّ سَلَامِيْ لَا يَلِيْقُ بِاَبْنِكُمْ» و چه نیکوتر که صلوات معروف خواجه نصیر به صورت ذیل خوانده شود: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ، وَ زِدْ وَ بَارِكْ، عَلٰی صَاحِبِ الدَّعْوَةِ النَّبَوِيَّهِ،

وَ الصَّوْلَةِ الْحَيْدَرِيَّهِ، وَ الْعِصْمَةِ

الفاطمِيَّة، وَالْحِلْمِ الْحَسَنِيَّة، وَالشَّجَاعَةِ الْحُسَيْنِيَّة، وَالْعِبَادَةِ السَّجَادِيَّة،

وَالْمَأَثَرِ الْبَاقِرِيَّة، وَالْآثَارِ الْجَعْفَرِيَّة، وَالْعُلُومِ الْكَاطِمِيَّة، وَالْحُجُجِ الرَّضَوِيَّة،

وَالجُودِ التَّقْوِيَّة، وَالتَّقَاوَةِ النَّقْوِيَّة، وَالْهَيْبَةِ الْعَسْكَرِيَّة، وَالْغَيْبَةِ الْإِلَهِيَّة،

القَائِمِ بِالْحَقِّ، وَالدَّاعِي إِلَى الصِّدْقِ الْمُطْلَقِ، كَلِمَةِ اللَّهِ، وَ أَمَانِ اللَّهِ، وَ حُجَّةِ اللَّهِ، الْقَائِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ، الْمُقْسِطِ لِدِينِ اللَّهِ، الْقَائِمِ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَ الدَّابِّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ، إِمَامِ السِّيَرِ وَالْعَلَنِ، دَافِعِ الْكَرْبِ وَالْمِحْنِ، صَاحِبِ الْجُودِ وَالْمِنَنِ، الْإِمَامِ بِالْحَقِّ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ، وَ خَلِيفَةِ الرَّحْمَانِ، وَ مُظْهِرِ الْإِيمَانِ، وَ سَيِّدِ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ، صَلَوَاتِ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.»

سپس گفته شود: «یا مَوْلای اَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أُمَّتِكَ الْمُتَمَرُّ

بِالرَّقِّ وَ التَّارِكِ لِلْخِلَافِ عَلَيْكُمْ وَ الْمُوَالِي لَوْلِيكُمْ وَ سَهْ مَرْتَبَهُ الْمُسْتَعَاثُ بِكَ

یا صَاحِبِ الزَّمَانِ.

شعر زیر از مولانا جلال الدین محمد بلخی است و مرحوم حاج شیخ

فرموده اند سحر گاهان امکاناً زیر آسمان، یازده بار خوانده شود:

ای باد صبح مشکبو

سوی نجف آور تو رو

با حیدر صفدر بگو

بانفس پیغمبر بگو

با ساقی کوثر بگو

با خواجه قنبر بگو

کلبت سلامت می کند .

جان را غلامت می کند

مستی ز جامت میکند کلبت سلامت میکند

اشعار زیر از شیخ صفی الدین اردبیلی درباره نماز شب است.

بقولِ همچو دُر آن تاج مؤمن ، نماز قصد یقین معراج مؤمن

ص: ۲۲۸

چو معراج پیمبر در شب آمد
نماز شب به معراج آنسب آمد
طریق سیر و ترتیب ترقی
از این جا بازجوگر مرد حقی
اگر خواهی میان هر دو توفیق
قیام شب بُراقی دان به تحقیق
چو شوق از جبرئیل آمد عبارت
گذشتن از طبیعت وان طهارت
چو زاب و خاک کَلّی دست شستی
عروج ملو را چالاک و چستی
سماوات است تکییرات سبعه
که با رفع یدش کردی تو قطعه
چو مرغی کو زند بالش به طیران
نمودی تا بهشت عَدَن سیران
اگر تاویل شَفَع و وترِ پرسی
دو رکعت شَفَع میدان عرش و کرسی
خدای عرش و کرسی چونکه فرد است
نبی هم ختم آن بر وتر کرده است

در اینجا مناسبت می بینم، اشعاری را که حضرت شیخ صفی در مدح و
منقبت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سروده است متذکر گردم تا

برخی از کمی اطلاع، بعضی نسبت ها را به آن مرد بزرگ ندهند و اینک آن

اشعار مزبور:

سزاوار محراب و منبر علی است

که بر شهر علم نبی در علی است

خدا مادح و جبرئیلش معین

رسولش مرّبی بتولش قرین

دُر بحر عرفان و دریای علم

سما سَخاگستر و کوی حلم

ولی خدا و وصی رسول

امام اُمم در فروع و اصول

سر اولیا شاه دُلدل سوار

شجاع جهان صاحب ذوالفقار

چو دارد شرف ذات او بی شکی

بسی دارد اسم و مسمی یکی

همه نامهایش بزرگ و جلیّ

یکی چون علی دیگری چون ولی

علی و ولی هر دو نام خداست

نگوئی که اسم از مسمی جداست

ص: ۲۲۹

یکی شاه مردان بود از رجال

یکی شیر یزدان به وقت قتال

چه شاهی که شاهان گدای ویند

چه شیری که شیران فدای ویند

از نام علی خوبتر نام نیست

از جام علی صاف تر جام نیست

چه جامی که حق ساقی وی بود

شراب طهور اسم آن می بود

شَرَابُ الْمَحَبَّةِ خَيْرُ الشَّرَابِ

وَ كُلُّ شَرَابٍ سِوَاهُ سَرَابٌ

چه جامش پر از باده داور است

دگر نام او ساقی کوثر است

نهایت ندارد کرامات او

کرامات او در خور ذات او

بلاغت ز نهجش نمایان تمام

كَلَامُ الْأَمِيرِ أَمِيرِ الْكَلَامِ

همه انبیا همنشین ویند

همه اولیا خوشه چین ویند

محمد اگر چه حیب خداست

حیب حیب خدا مرتضی است

جز او طیر با مصطفی کس نخورد

تصدّق به نجوی جز او کس نکرد

جز او بر فراش نبی کس نخفت

جز او لَوْ کُشِفَ مَنْ عَرَفَ کس نگفت

صفات کمالش ندارد کنار

کناری ندارد صفات کبار

همین بس که منصوص الله بود

همین بس که ممسوس فی الله بود(۱)

همین بس که وی را خدا گفته اند

نگویم که ایشان خطا گفته اند

امامت جز از وی نباشد قبول

که نفس رسول است و زوج بتول

اگر نفس احمد نباشد به پای

تواند که غیری نشیند به جای

چو شیر خدا باشد اندر مصاف

دلیری روبه بود از گراف

تقدّم خسان را به صدر کسان

چو تقدیم تبت بر اخلاص دان

منافق حسد می برد بر اسد

ولیکن اسد را چه باک از حسد

بیندیش از جور و ظلم و شرار

کسی کو قسم نعیم است و نار

ص: ۲۳۰

۱- حلیه الاولیاء و مناقب آل ابی طالب عن کعب بن عجزه عن أبیه عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا تسبوا علینا فإنه ممسوس فی ذات الله.

نه من وصف ساقی کوثر کنم
از دریای مدحش لبی تر کنم
خرد عاجز آمد ز ادراک او
چه جای خرد جان و دل خاک او
نکو گفت آن تازی بس فصیح
دوبیتی مدیحش به لفظ ملیح

الَامُ الْأُمُّ وَ حَتَّى مَتَى

أَعَاتِبُ فِي حُبِّ هَذَا الْفَتَى

فَهَلْ زَوَّجَتْ فَاطِمَةَ غَيْرُهُ؟

وَ فِي غَيْرِهِ هَلْ أَتَى، هَلْ أَتَى؟

اعمال شبهای جمعه

۱. در صورت امکان شبهای جمعه را تا صبح بیدار ماند.

شب هر جمعه ای می دار زنده

ز من بشنو تو ای مرد رونده

۲- دعای کَمِيل را بخواند.

۳- نماز امام زمان عَجَل الله تعالى فَرَجَه را بجای آورد.

۴- یک سوره یس و پس از آن صد صلوات ثوابش هدیه برای ارواح مقدس

مؤمنان مدفون در وادی السلام نجف.

۵- دو رکعت نماز در هر رکعت پنجاه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و بعد از سلام بخواند

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْعَرَبِيِّ وَ آلِهِ.

۶- ۱۱۰ مرتبه بخواند:

حلّ مشکل سروردين معنی امّ الكتاب

يا على يا ايليا يا با الحسن با برتراب

و اگر وقت و حال باشد زیارت جامعه و زیارت وارث را بخواند و از قرائت قرآن کریم غافل نشود با تدبّر در معانی بهتر است
اقلاً ۵۰ آیه هر صبح

قرائت شود.

ص: ۲۳۱

فصل هفتم: در جبر و اختیار

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ مَجُوسٌ وَ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ
الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا قَدَرَ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْمَشِيئَةَ وَ الْقَدَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَهُمْ.

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است

نبی فرموده او را دین گبر است

حضرت شیخ رحمه الله علیه می فرمودند هر که در اول جبر، گبر و هر که

در آخر نه جبر، گبر چونکه تا جبر به علم است گبری آورد و چون شهود شود

ایمان شود.

«... لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...» (۱) وَ قَالَ اللَّهُ «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...» (۲).

عارف قیومی ملای رومی فرماید:

گر ز جبرش آگهی زاریت کو

جنبش زنجیر جباریت کو

ص: ۲۳۲

۱- سوره قصص، آیه ۸۸.

۲- سوره قصص، آیه ۶۸.

بسته در زنجیر چون شادی کند

چوب اشکسته عمادی چون کند

کی اسیر حبس آزادی کند

کی گرفتار بلاشادی کند

وَر تو می بینی که پایت بسته اند

بر تو سرهنگان شه بنشسته اند

پس تو سرهنگی مکن با قاهران

زانکه نبود خوی و طبع عاجزان

چون تو جبر او نمی بینی مگو

ورهمی بینی نشان دید کو؟

در هر آن کاری که میلست بدان

قدرت خود را می بینی عیان

انبیاء در کار دنیا جبریند

کافران در کار عقبی جبریند

انبیاء را کار عقبی اختیار

کافران را کار دنیا اختیار

كما قال الله: «... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۱) خداوند در کار آخرت فرموده لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى و در کار دنیا فرموده است: «... نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ...» (۲). «وَكَايْنٍ مِنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ...» (۳)

... تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ...» (۴)

زانکه هر مرغی به سوی جنس خویش

می پرد او در پس و جان پیش پیش

وَفِي أُخْتِصَاصِ الْمُفِيدِ: قَالَ الرَّاوى ذُكِرَ عِنْدَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجَبْرُ

وَ التَّفْوِيزُ فَقَالَ (عليه السلام) أَلَا أُعْطِيكُمْ فِي هَذَا أَضْلاً لَا تَحْتَلِفُونَ فِيهِ وَ

لَا يُخَاصِمُكُمْ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا كَسَرَ تُمُوهُ قُلْنَا إِنَّ رَأَيْتَ ذَلِكَ فَقَالَ (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ

ص: ۲۳۳

۱- سوره نجم، آیه ۳۹.

۲- سوره زخرف، آیه ۳۲.

۳- سوره عنكبوت، آیه ۶۰.

۴- سوره آل عمران، آیه ۲۶.

تَعَالَى لَمْ يُطْعَ بِإِكْرَاهٍ وَ لَمْ يُعْصَ بِالْغَلَّةِ وَ لَمْ يُهْمَلِ الْعِبَادُ فِي مُلْكِهِ؛ هُوَ
 الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ ائْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ
 يَكُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادِقًا وَ لَا مِنْهَا مَانِعًا وَ إِنْ ائْتَمَرُوا بِمَعْصِيَتِهِ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ
 بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ الْفِعْلِ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ وَ فَعَلُوهُ فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ ثُمَّ
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يَضْبُطْ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ فَقَدْ خَصِمَ مَنْ يُخَالِفُهُ. یعنی: در

کتاب «اختصاص» مفید آمده است که راوی گوید: نزد حضرت رضا علیه السلام، از مسأله جبر و تفویض سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: آیا

می خواهید که در این مسأله، اصلی و ضابطه ای به شما بدهم که دیگر در آن اختلاف نظر نداشته باشید و در مباحثه با مخالف پیروز باشید؟ گفتند اگر

مصلحت می دانید، بفرمایید. امام فرمود: بدانید خداوند متعال، به اکراه و اجبار، اطاعت نمی شود و معصیت او هم به قدرت و توانایی عاصی صورت نمی گیرد. خداوند بندگان خود را در ملک خود، آزاد و رها نکرده است. اوست مالک آنچه به ایشان داده و اوست قادر نسبت به آنچه به ایشان

توانایی و قدرت داده است. در صورتیکه بندگان، در صدد اطاعت از خدا

باشند، خداوند مانع ایشان نمی گردد و اگر تصمیم به معصیت داشته باشند، می تواند میان ایشان و معصیت، مانع ایجاد فرماید ولی اگر مانع معصیت ایشان نشد و آنرا انجام دادند، نباید تصور کرد که خداوند ایشان را به آن کار واداشته است. پس از آن امام فرمود: آنچه گفتم اگر یاد گیرند و حدود آن را بشناسند، بر هر مخالفی، چیره می گردند.

مرحوم آخوند ملاصدرا در تفسیر خود در این باب مثلی فرموده که انسان مثل اسبی است که راکب آن گاهی افسار آنرا رها می کند و آن را به حال

خود می گذارد که راه برود و گاهی افسار را می کشد و اختیار را از اسب سلب

می کند و گاه آن را به تاخت می برد و در هر دو حال مرکب در حرکت اختیاری و حرکت اضطراری خود مجبور به میل و اراده راکب خود می باشد. آفتاب که طلوع می کند همه روشنیها مُنَدَكْ و محو نور آفتاب می شوند. اراده حق و اولیاء او مثل آفتاب است که لازمه ضعیف آن است که در قوی محو شود بی آنکه در قوی چنین اراده ای باشد. آفتاب هیچ اراده ای ندارد که انوار ضعیف، محو و مقهور او شوند ولی لازمه قهّاریت آفتاب این است.

این نه جبر این معنی جَبّاری است

ذکر جَبّاری برای زاری است

زاری ما شد دلیل اضطرار

خَجَلت ما شد دلیل اختیار

گر نبودی اختیار این شرم چیست؟

و این دریغ و خَجَلت و آزرَم چیست؟

ص: ۲۳۵

فصل هشتم: شرحی در شریعت . طریقت □ حقیقت

قال الله تعالى: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ..» (۱) یعنی: دین در نزد خداوند، اسلام است. و در جای دیگر فرماید: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۲) یعنی: هر کس، دینی جز اسلام، طلب کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در عالم دیگر از زیانکاران است.

ای دل تو دمی مطیع رحمان نشدی

و از کرده خویشتن پشیمان نشدی

صوفی و فقیه و عالم و دانشمند

اینجمله شدی ولی مسلمان نشدی

دین از زمان حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلوات الله علیه و

ص: ۲۳۶

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲- سوره آل عمران، آیه ۸۵.

الله و سلم، يك جمله بيش نبود: و آن كلمه طيبه «لا إله إلا الله»، و اعتقاد به وحدانيت حضرت حق تعالى است. اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمايد: لَأَنْشِبَنَّ الْإِسْلَامَ نَسَبَهُ لَمْ يَنْسِبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي: الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْإِدَاءُ وَ الْإِدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ.

يعني: اسلام را به گونه اي تعريف مي كنم كه پيش از من، هيچكس چنين توضيحي از آن نداده است: اسلام، همان تسليم است و تسليم، همان يقين است و يقين، همان تصديق است و تصديق، همان اقرار است و اقرار، همان اداء تكاليف است و اداء تكاليف، همان عمل كردن و انجام آنهاست.

قال ابن عباس في ثلاث كلمات: لا إله إلا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ رِبَاطٌ الْأُخْرَى وَ هِيَ الْمَسْئُولُ فِي الْقَبْرِ وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «... إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (١) فَالسَّمْعُ لِلتَّوْحِيدِ وَ الْبَصِيرُ لِلنَّبُوَّةِ وَ الْفُؤَادُ لِلْوِلَايَةِ. يعني: ابن عباس

گفت: سه جمله لا إله إلا الله و مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، هريک، قرار گاه جمله بعدي است به اين معنی که از نخستين جمله به جمله دوم و از جمله دوم به سومين آنها انتقال حاصل می شود.

پس از آن، گفت: در قبر، از همين سه جمله سؤال خواهد شد و خداوند در قرآن مجيد به آنها اشاره کرده و فرموده است: سمع و بصر و فؤاد يعني گوش و چشم و قلب، مورد سؤال قرار می گيرد. گوش و شنوايي برای توحيد و بصر و بينايي، برای نبوت و فؤاد و قلب، برای ولايت است. و خلاصه آن که جمله لااله الاالله، همان شريعت است و محمد رسول الله، طريقت و علي

ص: ۲۳۷

ولّی الله، حقیقت می باشد و در کتاب غوالی اللّالی از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و اله، روایت شده که فرمود: شریعت، همان گفته های من است و .

طریقت، افعال و کارهای من و حقیقت، حالات من است و معرفت، سرمایه من و عقل، اساس دین من و محبت، پایه من و شوق، مرکب من و خوف، همنشین من و دانش، سلاح من و شکیبایی، دوست من و توکل، توشه من و قناعت، گنج من، و راستی، منزل من و یقین، پناهگاه من و فقر مایه افتخار من

است و به فقر خود، در میان سایر انبیاء و مُرسَلین، افتخار می کنم.

متن روایت شده، این است: الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَ الطَّرِيقَةُ أَعْمَالِي وَ الْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي وَ الْمَعْرِفَةُ رَأْسُ مَالِي وَ الْعَقْلُ أَصْلُ دِينِي وَ الْحُبُّ أَسَاسِي وَ الشَّوْقُ مَرْكَبِي وَ الْخَوْفُ رَفِيقِي وَ الْعِلْمُ سِلَاحِي وَ الْحِلْمُ صَاحِبِي وَ التَّوَكُّلُ زَادِي وَ الْقَنَاعَةُ كَنْزِي وَ الصَّدَقُ مَنزَلِي وَ الْيَقِينُ مَأْوَايَ وَ الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ.

شیخ نوری رحمه الله علیه در مستدرک کتاب وسایل گوید: عالم عارف متبحر سید حیدر عاملی در کتاب انوار الحقیقه روایت کرده است: الشَّرِيعَةُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَ الطَّرِيقَةُ أَنْ تَخْضُرَهُ عِنْدَ الْعِبَادَةِ وَ الْحَقِيقَةُ أَنْ تَشْهَدَهُ. یعنی: شریعت، آن است که خدای را پرستی و طریقت، آن است که در عبادت، خدای را حاضر داری و حقیقت، آن است که او را مشاهده نمایی.

آنچنانش پرست در کونین

که بینی ورا به رأی العین

مسلمان در اذان نماز خود، می گوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ. یعنی: شهادت می دهم که خدایی جز پروردگار عالم نیست و شهادت می دهم که محمد رسول و علی ولی

خداست و بدیهی است که شهادت، باید براساس رؤیت و شهود باشد، نه آنکه تنها به آن، علم و یقین داشته باشیم.

شریعت، در حکم صدر است و خداوند فرمود: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (۱) یعنی: آیا سینه تو را گشاده نکردیم؟ و طریقت، به منزله قلب است و خداوند فرمود: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (۲) یعنی: روح الامین، قرآن را به قلب تو نازل کرده است تا از ترسانندگان باشی. و حقیقت، حکم فؤاد و قلب دارد و خداوند فرمود: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (۳).

یعنی: آنچه فؤاد و قلب پیامبر دید، دروغ نبود.

عارف بزرگ، نجم الدین کبری در مورد سه کلمه شریعت، طریقت و حقیقت، فرموده است: يُقَالُ الشَّرِيعَةُ كَالسَّفِينَةِ وَالطَّرِيقَةُ كَالْبَحْرِ وَالْحَقِيقَةُ كَالدَّرِّ فَمَنْ أَرَادَ الدَّرَّ رَكَبَ فِي السَّفِينَةِ ثُمَّ شَرَعَ فِي الْبَحْرِ ثُمَّ وَصَلَ إِلَى الدَّرِّ فَمَنْ تَرَكَ هَذَا التَّرْتِيبَ لَمْ يَصِلْ إِلَى الدَّرِّ وَلَوْ رَأَيْتَ شَخْصًا يَطِيرُ فِي الْهَوَاءِ وَيَمْشِي فِي الْبَحْرِ وَيَأْكُلُ النَّارَ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يُشَبِّهُ الْكِرَامَاتِ فَأَفْهَمَ أَنَّهُ كَذَّابٌ فِي الدَّعَوَاتِ وَ لَيْسَ فِعْلُهُ الْكِرَامَاتِ فَأَوَّلُ شَيْءٍ وَجَبَ عَلَى الطَّالِبِ هُوَ الشَّرِيعَةُ وَالْمُرَادُ بِالشَّرِيعَةِ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولُهُ مِنَ الْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ

وَ الصَّوْمِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ تَرْكِ الْحَرَامِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَمْرِ وَ النَّوَاهِي وَ الطَّرِيقَةُ الْأَخْذُ بِالتَّقْوَى وَ مَا يَقْرَبُكَ إِلَى الْمُؤَلَّى (وَ هُوَ النَّوَافِلُ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى النَّوَافِلِ) مَعَ قَطْعِ الْمَنَازِلِ وَ الْمَقَامَاتِ وَ أَمَّا الْحَقِيقَةُ فَهِيَ الْوُضُوءُ إِلَى الْمُقْصَدِ (وَ هُوَ لِقَاءُ اللَّهِ) قَالَ سُبْحَانَهُ: «... فَمَنْ كَانَ

ص: ۲۳۹

۱- سوره انشراح، آیه ۱.

۲- سوره شعراء، آیه ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳- سوره النجم، آیه ۱۱.

يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۱)

یعنی: گفته می شود که شریعت، همانند کشتی و طریقت، همانند دریا و حقیقت، همچون درّ و گوهر است، پس هر آنکس که در جست و جوی گوهر است، باید در کشتی نشیند و در دریا کاوش کند تا آنکه به درّ و گوهر دست یابد و آنکس که این ترتیب را رعایت نکند، به گوهر نخواهد رسید و اگر کسی را دیدی که چون پرندگان، در هوا پرواز می کند یا آنکه بر دریا راه می رود و یا

آتش می خورد و یا کارهای دیگری شبیه کرامات، از او صادر می شود، بدان که در ادّعی خود، دروغ می گوید و کار او را نباید به حساب کرامت گذاشت. بنابراین، نخستین کار که بر سالک راه، لازم است مراعات شریعت است و شریعت، همان دستوره‌های خدا و پیامبرش می باشد از قبیل وضوء و نماز و روزه و زکات و حجّ و ولایت و همچنین ترک محرمات و بالاخره مراعات اوامر و نواهی دیگر و طریقت، همانا پرهیزگاری و انجام اموریست که انسان را به مولیٰ نزدیک می سازد (و مقصود، نوافل است همانگونه که خداوند در حدیث قدسی فرموده، بنده من با نوافل به من، تقرّب حاصل می کند) با قطع منازل و مقامات معنوی. اما حقیقت، وصول به مقصد است (مقصود، لقاء الله است) هم چنانکه خداوند در قرآن مجید فرموده: «هر کس که امید به لقاء

پروردگار خود دارد، باید که عمل صالح انجام دهد و هیچ کس را در عبادت، با خداوند، شریک نسازد.»

خَلِيلِي قَطَاعُ الْفِيَا فِي إِلِي الْحَمِي

وَلَكِنْ أَرْبَابُ الْوُصُولِ قَلِيلٌ

و امام صادق علیه السلام فرمود: إِنَّ شَيْعَتَنَا مَنِ اقْتَدَى بِنَا وَ اتَّبَعَ آثَارَنَا.

ص: ۲۴۰

یعنی: شیعه ما اهل بیت، کسی است که از ولایت ما پیروی کند و از آثار ما تبعیت نماید.

خلاصه مطلب، این است که هر کس به ولایت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، معتقد بوده و به واجبات، عمل کند و از کارهای حرام، پرهیزد و به مستحبات و مکروهات نیز توجه داشته باشد، چنین کسی دارای شریعت و طریقت و حقیقت است.

آن باده که لاله الاالله است

ساقیش محمد رسول الله است

مقصود ز باده و ز ساقی نشأه است

آن نشأه یقین، علی ولی الله است

از مرحوم پدرم حاج شیخ حسنعلی شنیدم که: درویشی به خدمت مرحوم شیخ انصاری شرفیاب شد و از ایشان درخواست کرد چهل روز در خدمتش باشد. چون چهل روز خدمت به پایان رسید عقاید دینی خود را به شیخ عرضه کرد. بعد از شیخ پرسید: «در این مدت از من، خلافتی دیدی؟»

شیخ فرمود: «نه تنها خلافتی که ترک اولایی هم از تو ندیدم.» پس از آن پرسید:

«با آنکه رفتار مرا مطابق شریعت، اعلام فرمودی، پس این خصومت که میان آخوند و درویش هست، از کجاست؟» شیخ، لختی در اندیشه فرو رفت و آنگاه گفت: «آخوندی چون من با درویشی چون تو هرگز خصومتی ندارد، دیگران را نیز از خودشان بیرس»

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

خداوند سبحان در قرآن فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ

حَسَنَةٌ...» (۱) یعنی: رسول الله، نمونه نیکویی برای شماست ...

شریعت، علم به احکام دینی است و طریقت، عمل کردن به آنها و پیروی از اعمال و سنت پیامبر خداست. و اما حقیقت، وصول به حق است که: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (۲)

یعنی: پروردگار خود را عبادت نما تا به مقام یقین نائل و واصل گردی.

این همه گفتیم لیک اندر بسیج

بی عنایات خدا هیچیم، هیچ

بی عنایات حق و خاصان حق

گر ملک باشد سیا هستش ورق

که راه طریقت، طریقی دشوار است و گفته اند: این ره عشق است ره حَمَام نیست.

و فی مستدرک الوسائل عَنْ أَحَدِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: الْأَنْبِيَاءُ وَ أَوْلَادُهُمْ وَ اتَّبَاعُهُمْ خُصَّوْا بِالثَّلَاثَةِ: السُّقْمُ فِي الْبَدَنِ وَ خَوْفُ السُّلْطَانِ وَ الْفَقْرُ.

یعنی: در کتاب مستدرک وسایل از یکی از امامان معصوم علیهم السلام روایت شده که فرمود: پیامبران و اولاد و پیروان ایشان به سه چیز اختصاص یافته اند: یکی بیماری در تن و دیگری خوف از سلطان و سوم، فقر مالی و در عین این مشکلات، طالب حق و سالکِ اِلی الله می باشند.

خونریز بود همیشه در کشور ما

جان، عود بود همیشه در مجرم ما

داری سر ما بیا تو اندر بر ما

ما دوست گشیم و تو نداری سر ما

امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود: لَوْ أَحْبَبْنِي جَبَلٌ لَتَهَافَّتْ.

ص: ۲۴۲

۱- سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲- سوره حجر، آیه ۹۹.

یعنی: اگر مرا کوه که سنگ است دوست داشته باشد بر اثر دوستی من فروپاشیده می شود پس به طریق اولی در انسان باید مؤثرتر باشد که از متیت انسان بر اثر دوستی حضرت چیزی در او باقی نمی ماند و محل نزول بلاها باشد.

کَمَا قِيلَ «الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ» یعنی: بلا مخصوص دوستان است.

عشق چون دعوی بلا دیدن گواه

چون گواهِت نیست دعوی شد تباه

ص: ۲۴۳

بختی در مورد علم غیب و علم انبیاء و ائمه طاهرین

در مورد علم پیامبران و ائمه میان علماء اختلاف نظر است: برخی از ایشان به دلیل آیه شریفه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...»^(۱) علم به امور پنهان را ویژه خداوند متعال دانسته و معتقدند حق تعالی به انبیاء خود وحی می فرموده و ایشان به اوصیاء خود خبر می دادند و یا آنکه وحی خدا

علاوه بر پیامبر بر اوصیاء ایشان نیز نازل می گردیده است و دلیل دیگرشان آیه شریفه «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^(۲) است.

اما باید دانست: اولاً، نزد خداوند متعال چیزی غایب نیست تا آنکه به علم غیب نیازمند باشد که در حقیقت ذات حق تعالی مُظْهِرِ همه اشیاء است و خود فرموده: «وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ»^(۳) یعنی: «آنچه بر بندگان،

ص: ۲۴۴

۱- سوره انعام، آیه ۵۹.

۲- سوره هود، آیه ۱۲۳.

۳- سوره یس، آیه ۳۲.

غیب است در نزد ما حاضر می باشد.»

ثانیاً غیب بر سه گونه است:

نخست، غیب زمانی، چنانکه هزار سال گذشته و یا آینده برای خلق، غیب است.

دوم، غیب مکانی، چنانکه آنچه در هند می گذرد برای مردم ایران، غیب است.

و سوم، غیب ماوراء زمان و مکان، و آیه شریفه «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» به معنای غیب آسمانها و زمین است که جز ذات حق کسی آن را نمی داند و آن، باطن ولایت مطلقه است.

اما غیب زمانی و مکانی نزد پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله و ائمه طاهرین، به طور اطلاق، ظاهر بوده لیکن برای انبیاء دیگر و علماء عاملین از اولیاء الله به قدر ظرفیت و استعدادشان، مکشوف می شده است و خداوند فرموده: «... وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۱) و در خطبه ای از

حضرت امیر علیه السلام: «إِنَّ عِلْمِي بِالْأَشْيَاءِ عِلْمٌ الْإِحَاطَةِ لَا عِلْمُ الْمُشَاهَدَةِ» اما علم اولیاء خدا علم مشاهده است.

حضرت ولی الله الأعظم امیرالمؤمنین که علمش بر اشیاء احاطه داشته، خود می فرمود: «سَيَلُونِي قَبِيلَ أَنْ تَفْقِدُونِي لِأَنِّي أَعْلَمُ بِطُرُقِ السَّمَاءِ مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ.»

هر چه می خواهی از اسرار جهان

از علی جو زانکه جام جم علی است

و نقل است که امیرالمؤمنین هنگام دفن جسد مطهر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

ص: ۲۴۵

چون می خواست بند از کفن آن حضرت در لحد بگشاید، مطالبی اظهار کرد و از آن جمله گفت: «رُوحُهُ نَسِيخُهُ الْأَحَدِيَّةِ فِي اللَّاهُوتِ وَ جَسَدُهُ صُورَةُ مَعَانِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ وَقَلْبُهُ خَزَائِنَةُ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ،.» و جمله اخیر اشاره به این است که: آنچه مخزون و مکنون حق تعالی است، در قلب پاک حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ نهاده شده است.

علمش چنانکه در بر او جبریل

چون کودکان معلّم بود

استاد جبرئیل عجب نبود

کز انبیا به علم مقدّم بود

مرحوم شیخ رحمه الله علیه فرمودند:

روزی یکی از دوستان ضمن بحث علمی که داشتیم، اظهار کرد که حضرات عامّه و اهل سنّت فضیلتی برای خفتن حضرت امیرالمؤمنین در بستر پیامبر در شب پر مخاطره فرّاش، قائل نیستند و چنین می گویند: «بنا به اعتقاد شیعه، علی بن ابی طالب به ما کان و مایکون آگاهی داشته پس می دانسته که در آن شب، خطری بر او نیست و بنابراین آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» نمی تواند در شأن او و عمل او نازل شده باشد.» آن دوست می گفت: این شبهه را به گروهی از علماء و متکلمین شیعه و از آن جمله به جناب آخوند ملا محمد کاشی و جهانگیرخان عرضه کرده اند و پاسخ به سزا به آن داده نشده است و از من خواست تا جوابی دهم. من نیز در آن وقت، چیزی در رفع این شبهه به خاطر نمیامد ولی

پس از چند روز، مسأله را با مادرم در میان نهادم ایشان گفت: اگر امیرالمؤمنین از این جهت که می دانست در آن شب گزندی نمی بیند، در فرّاش پیامبر خفت و اگر می دانست که خطری برای او خواهد بود، به این کار اقدام نمی کرد، پس

باید که در شب نوزدهم رمضان هم از خانه بیرون نمی آمد و سر به تیغ دشمن نمی سپرد؟ گفتیم: «سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (آیه ۲۶۶ سوره انبیاء و آیه ۶ سوره تحریم).

صلوات زیر از یک کتاب خطی استنساخ گردیده و به خاطر جامع بودن و فصاحت آن درج گردید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ شَافِعِ يَوْمِ الْعَرْضِ الَّذِي فَضَّلَ لَأُمَّتِهِ

أَحْكَامَ النَّدْبِ وَالْفَرْضِ وَأَشْرَقَ بُنُورِ بُنُورَتِهِ أَفْطَارَ الْأَفَاقِ ذَاتِ الطُّولِ وَالْعَرْضِ مُحَمَّدٍ الْمُصِطَفَى الَّذِي اجْتَبَيْتَهُ لِرِسَالَتِهِ . اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَصِيِّهِ وَ عَيْنِ سِرِّهِ وَ وَارِثِ عُلُومِهِ وَ شَاهِقِ طُورِهِ وَ نَاصِرِهِ فِي غَيْبَتِهِ وَ حُضُورِهِ عَلَى الْمُتَرَتِّبِ الَّذِي نُورُهُ مِثْلُ نُورِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَالِقِ الْإِضْبَاحِ وَ الْبَاكِيهِ فِي كُلِّ عُمْدَةٍ وَ رَوَاحِ وَ الْعَابِدِهِ فِي آنَاءِ الْمَسَاءِ وَ الصَّبَاحِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ الَّتِي مَثَلُهَا الْعُلْيَا كَمِشْكُوهُ فِيهَا مَضِيحُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى رِيحَانَتِي الرَّسُولِ الْيَدْرِىِّ الشَّهِيدِ بِيَدِي كُلِّ فَاجِرٍ قَهْرِي الَّذِي بُنُورِهِمَا

يَهْتَدِي الْبَرِّيُّ وَ الْبَحْرِيُّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِذْهُمَا الْمَصْبُوحُ فِي زُجَاجِهِ الزُّجَاجُ كَأَنَّهُمَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى ذِي الشَّجَرَةِ الْمُتَمِيمُونَهُ الَّذِي هِيَ بِالْإِمَامَةِ مَقْرُونَةٌ وَ بِالْعِزَّةِ وَ الْكِرَامَةِ مَشْحُونَةٌ عَلَى زَيْنِ الْعَابِدِينَ الَّذِي يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مَبَارَكِهِ زَيْتُونَهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُظْهِرِينَ لِلْمِلَّةِ النَّبَوِيَّةِ الْمُرْشِدِينَ لِأَخْلَاقِ الْمَرْضِيَّةِ الْمُعَلَّمِينَ لِسُنَّةِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ

الصَّادِقِ الْهَادِيَيْنِ إِلَى الطَّرِيقَةِ السَّوِيَّةِ لِأَشْرَافِهِ وَ لِأَغْرِيْبِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى السَّيِّدِ السَّنَدِ الْبَهِيِّ وَ الْإِمَامِ الزَّكِيِّ الْمَرْضِيِّ الْبَدْرِ الْكَامِلِ الْمُضِيِّ مَوْسَى

الْكَاظِمِ الَّذِي هُوَ زَيْتُونُهُ بِنُورِ اللَّهِ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى السَّيِّدِ السَّنَدِ الْأَبْرَارِ الضَّامِنِ لِمَنْ زَارَهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ الْمَسْمُومِ بِيَدِ الْفَاجِرِ الْغَدَّارِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الَّذِي هُوَ عَلِيٌّ عَلِمَ وَ لَوْ تَمَسَّ سَهْ نَارًا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ أَتَمَّهُ الصُّدُورِ الَّذِينَ هُمْ بِسَمَاءِ الْإِمَامَةِ بُدُورٌ وَ لِشَيْعَتِهِمْ قُوَّةٌ أَعْيُنٌ وَ سُرُورٌ مُحَمَّدٌ التَّقِيُّ وَ عَلِيُّ التَّقِيُّ وَ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ الرَّكِيُّ الَّذِينَ هُمْ

نُورٌ عَلِيٌّ نُورٌ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مَنْ يَعْجُزُ عَنْ نَعْلِهِ قَلَمُ الْإِنْشَاءِ وَ يُظْهِرُهُ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ حَتَّى شَاءَ وَ الْحُجَّهَ عَلِيٌّ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ وَ أَنْشَأَهُ الْإِمَامَ الْمَهْدِيَّ صَاحِبَ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ الَّذِي يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ عَبْدِكَ بِنُورِ الدِّينِ عَلِيٍّ صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (١)

احاديثی از رسول اکرم (صلی الله عليه و آله) و حضرت امیر (عليه السلام)

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «الْقَلْبُ عَلِيٌّ ثَلَاثَةً أَنْوَاعٍ، قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالدُّنْيَا وَ قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْعُقْبَى وَ قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْمَوْلَى وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالدُّنْيَا فَلَهُ شِدَّةٌ وَ عُقُوبَةٌ وَ بَلَاءٌ وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْعُقْبَى فَلَهُ الدَّرَجَاتُ الْعَالِيَّةُ وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْمَوْلَى فَلَهُ الدُّنْيَا وَ الْعُقْبَى وَ الْمَوْلَى.»

نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله قلب مردم بر سه قسم است: اول قلبی که مشغول به دنیا است. دوم قلبی که مشغول به آخرت است و سوم قلبی که مشغول به خداوند است. اما قلبی که مشغول به دنیا است از

ص: ۲۴۸

برای او شدت و عقوبت و بلاست و اما قلبی که مشغول به آخرت است از برای او درجات عالی است و اما قلبی که مشغول به خداوند است از برای او دنیا و آخرت و خداوند است.

دنیا طلبی تو دائماً رنجوری

عقبی طلبی تو از حقیقت دوری

مولا طلبی تو داغ مولا داری

اندر دو جهان مظفر و منصور

قال علی علیه السلام: «الناس نیام أی محجوبون بنفوسهم الحيوانیه و حُطُوظهم البشريه عن الحقائق الملكوتیه فإذا ماتوا أی آنسَلُوا عن الصفات البشريه و تخلَّقوا بأخلاق الملكیه. انْتَبَهُوا أی آنكشَفَ لَهُم عِنْدَ الْإِنْتِبَاهِ مِنْ هَذَا الْمَوْتِ حَقَائِقُ الْعَالَمِ الَّتِي كَانُوا بِنُفُوسِهِمْ مَحْجُوبِينَ عَنْهَا لِأَنَّ الْأَسْرَارَ الْمَلَكُوتِيَّةَ مَحْجُوبَةً عَنْ قَلْبِ الْمُدَنَسَةِ بِحُبِّ الدُّنْيَا الَّتِي اسْتَتَعَرَّتْ أَكْثَرَ هِمَّتِهَا فِي طَلَبِ الْعَاجِلِ.»

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مردم خوابند یعنی به سبب نفس حیوانی و لذائذ بشریت از درک حقایق ملکوتی محجوبند. پس هر گاه بمرند یعنی از صفات بشریت جدا شوند و متخلّق بشوند به اخلاق ملائکه، آنگاه بیدار می شوند یعنی روشن می شود از برای آنها در موقع بیداری از مرگ حقایق عالم آنچنانی که به سبب نفوس بشریت از درک حقایق آن محروم بودند به جهت آنکه اسرار ملکوتیه از قلبهائیکه آلوده به دوستی دنیا است

پنهان است. آن دلهائیکه بیشتر همتشان در طلب دنیای گذرا مستغرق گردیده است.»

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخْفَى فِي أَرْبَعَةٍ. أَخْفَى أَوْلِيَاءَهُ فِي خَلْقِهِ فَلَا تَحْقِرَنَّ أَحَدًا فَرُبَّمَا كَانَ ذَلِكَ الْوَلِيَّ وَ أَخْفَى غَضَبَهُ فِي مَعْاصِيهِ؛ فَلَا تَحْقِرَنَّ الْمَعْاصِيَ شَيْئًا فَرُبَّمَا كَانَ غَضَبُهُ فِيهِ وَ أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الطَّاعَاتِ شَيْئًا فَرُبَّمَا كَانَ رِضَاهُ فِيهِ وَ أَخْفَى لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ.»

«فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله خداوند تبارک و تعالی پنهان داشته است چهار چیز را در چهار چیز. پنهان داشته است دوستان خود را در بین خلق خود پس کوچک نشمارید احدی از خلائق را چه بسا بوده باشد آن شخص از اولیاء، و پنهان داشته است غضب خود را در معاصی پس کوچک نشمارید از معاصی چیزی را چه بسا غضب خداوند در آن معصیت باشد، و پنهان داشته است رضای خود را در طاعات خود پس کوچک نشمارید از

طاعات چیزی را چه بسا رضای خداوند در آن طاعت باشد و پنهان داشته است شب قدر را در ماه رمضان.» پس احیاء بدارید تمام شبهای ماه رمضان را.

ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی

هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی

سعادت و شقاوت غالباً اثر عملی است که در یک لحظه از انسان

سر می زند پس انسان باید در تمام لحظات به یاد خدا باشد و از حرکات و سکنات خود غافل نباشد در دعا وارد است: وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا.

خداوندا هیچگاه مرا به نفس خودم وامگذار حتی در یک چشم بهم زدن.

لذا گفته شده است دنیا لحظه ای بیش نیست یعنی آن لحظه ای است که انسان را جزو شیعیان می نماید مثل حُر رحمه الله علیه یا اینکه انسان را جزو اشیعیان می نماید مانند افرادی که با حضرت سید الشهداء علیه السلام بودند و در شب عاشورا جدا شدند. وَالْحِظْنِي بِالْحِظَّةِ مِنْ لَحْظَاتِكَ تُنَوِّرُهَا قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ وَ مَعْرِفَهُ أَوْلِيَايَكَ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شده است خداوندا مرا مورد عنایت خود قرار بده به لحظه ای از آن لحظاتی که روشن می شود قلب من در آن لحظه به شناخت تو و شناخت دوستان تو به درستی که تو بر هر شیئی قادری.

مَلَأَ مِي فَرَمَايِد:

ساعتی کافر کند صدیق را

ساعتی زاهد کند زندیق را

آنچه پیدا عاجز و پست و زبون

آنچه ناپیدا چنان تند و حرون

ما شکاریم این چنین دامی کراست

گوی چو گانیم چو گانی کجاست

می درد می دوزد این خیاط کو

می دمد می سوزد این نفاط کو

زانکه مخلص در خطر باشد مدام

تا ز خود خالص نگردد او تمام

زانکه در راه است و رهنز بیحد است

آن رهد کو در امان ایزد است

إِعْلَمْ كَمَا أَنَّ سَمَاءَ مِنَ السَّمَوَاتِ السَّعِ مَحَلُّ كَوْكَبٍ فَكَذَا كُلُّ طَوْرٍ مِنْ أَطْوَارِ الْقَلْبِ مَعْدِنٌ لِيَجُوهَرَ مِنَ الْجَوَاهِرِ إِمَّا رَحْمَاتِيًّا وَ إِمَّا نَفْسَانِيًّا كَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ».

بدان همانگونه که هر آسمانی از آسمانهای هفتگانه محل ستاره ای است همچین هر طوری (درجه ای) از اطوار قلب نیز کانون جوهری است از جواهر رحمانی یا نفسانی، مثل فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «مردمان معادنی هستند همچون کانهای طلا و نقره».

أَمَّا طَوْرُ الْأَوَّلُ يُقَالُ لَهُ الصَّدْرُ وَ هُوَ مَعْدِنُ الْإِسْلَامِ - كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صِدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ...» (۱) فَإِذَا مَنَعَ ذَلِكَ الْمَعْدِنُ مِنَ الْإِسْلَامِ فَصَارَ مَعْدِنَ الظُّلْمِ وَ الْكُفْرِ وَ مَحَلَّ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ وَ تَسْوِيلِ النَّفْسِ إِنْمَا هُوَ صَدْرٌ لِأَعْيَرٍ وَ لَا تَصِيرُفَ لَهَا إِلَّا فِي الصَّدْرِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «الَّذِي يُوسُّوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (۲) تَحَقَّقَ أَنَّ مَحَلَّ الْوَسْوَاسِ إِنْمَا هُوَ الصَّدْرُ وَ هُوَ غِشَاءُ الْقَلْبِ وَ لِأَسْبَابِ لِنَلْسِكِ الْوَسْوَاسِ إِلَى جَوْفِ الْقَلْبِ لِأَنَّهُ خِزَانَةُ الرَّبِّ كَقَوْلِهِ تَعَالَى شَأْنُهُ: «لِكُلِّ مَلِكٍ خِزَانَةٌ وَ خِزَانَتِي فِي الْأَرْضِ قَلْبَ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» (۳) وَ لِأَنَّ الْقَلْبَ فِي الْوُجُودِ بِمَنْزِلَةِ السَّمَاءِ فِي الْإِكْوَانِ فَكَمَا إِنَّ الشَّيَاطِينَ مَرْجُومُونَ مِنْهَا بِالثَّوَابِ فَكَذَا هُنَا يُطْرَحُونَ بِلَمَعَاتِ آثَارِ الْجَلَالِ وَ

ص: ۲۵۲

۱- سورة الزمر، آیه ۲۲.

۲- سورة الناس، آیه ۵.

۳- حدیث قدسی.

اما طور (درجه) اول که نامش را صدر گفته اند که جایگاه و کانون اسلام است همچون فرمایش خداوند تعالی: «آیا کسی که خداوند دلش را (صدرش را) به اسلام گشاده است از سوی پروردگارش از نور هدایت برخوردار است؟» پس هرگاه این جایگاه از اسلام منع کرده شود تبدیل به کانون ظلم و کفر و محل وساوس شیطان و تسویل نفس می گردد. شیطان را جز در صدر

تصرف و تسلطی نیست همچون فرمایش خداوند که: «در صدرهای بشری وسوسه می کند.» محقق است که صدر است که محل وسوسه شیطان است و صدر پوشش دل است و برای چنین وسواسی راهی به اعماق دل نیست از آن جهت که او گنجینه پروردگار است همچون قول خداوند تعالی که فرموده

است: «هر پادشاهی را گنجینه ایست و گنجینه من در زمین دل بنده مؤمن من است و نیز از آن روزی که دل در عالم هستی همچون آسمان است در عالم پس همچنانکه شیاطین از آسمانها به وسیله ثواب رانده شده و می شوند به همانگونه نیز با درخشش آثار جلال و انوار حضرت ملک جبار رانده

می شوند.

وَالطُّورُ الثَّانِي يُقَالُ لَهُ الْقَلْبُ وَ هُوَ مَعِيدُنُ الْاِيْمَانِ فَلِذَا كَلَّمَا ذَكَرَ فِي الْقُرْآنِ الْاِيْمَانَ زَيْلَهُ بِالْقَلْبِ اَوْ الْقَلْبُ زَيْلَهُ بِهٖ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «... وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ...» (۱). وَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «... اَوْلَىٰ كَكَ كَتَبَ فِي قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ...» (۲) وَ اَيْضًا الْقَلْبُ مَحَلُّ الْاَنْوَارِ الْعَقَلِيَّةِ مِنْ الْعَالَمِ الرُّوْحِيِّهِ النَّوْرِِيِّهِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «... فَتَكُوْنَ لَهُمْ قُلُوْبٌ يَغْفُلُوْنَ بِهَا...» (۳) وَ هُوَ اَيْضًا مَحَلُّ الْبِصَارَةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «... فَانْهَآ

ص: ۲۵۳

۱- سوره النحل، آیه ۱۰۶.

۲- سوره المجاده، آیه ۲۲.

۳- سورۃ الحج، آیه ۴۶.

لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۱)

طور (درجه) دوّم که نامش را قلب گفته اند و آن کانون و معدن ایمان است و از اینرو هرگاه در قرآن ذکری از ایمان شود به کلمه قلب آراسته شده است و با قلب که به ایمان آراسته شده است. مانند قول خداوند تعالی: «آنان کسانی هستند که در قلب هایشان ایمان نوشته شده است.» و نیز قلب محلّ

انوار عقلیه از عوالم روحیه نوریّه است مثل قول خداوند: «از برای آنان قلبی است که به آن قلبها تعقل می کنند و همچنین محل بینائی است مانند قول خداوند: «نه فقط دیدگانست که نابینا می شود بلکه قلبهائی نیز که در اندرون سینه هاست نابینا می گردد.»

وَ الطُّورُ الثَّالِثُ الشُّغَافُ وَ هُوَ مَعْدِنُ الْمَحَبَّةِ وَ الْعِشْقِ وَ شَفَقَةِ الْخَلَائِقِ كَقَوْلِهِ: «.. قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا...» (۲) وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَحَبَّةَ الْخَلْقِ لَا تَتَعَدَّى مِنَ الشُّغَافِ وَ هُوَ غِلَافُ الْقَلْبِ».

طور (درجه) سوم شِغَاف (۳) است و آن کانون محبت و عشق است و مرکز شَفَقَتِ خَلَائِقِ مثل قول خداوند تعالی « محبت زلیخا به یوسف به انتها درجه خود رسید» و بدان که محبت خلق از شِغَاف نمی گذرد که شِغَاف همان غلاف قلب است.

وَ الطُّورُ الرَّابِعُ: «الْفُؤَادُ وَ هُوَ مَحَلُّ الْمَشَاهِدَةِ وَ الرَّؤْيِيَةِ الصَّادِقَةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»» (۴)

طور (درجه) چهارم و آن فؤاد است که محل مشاهده و رؤیت صادقه

ص: ۲۵۴

۱- سورۃ الحج، آیه ۴۶.

۲- سورۃ یوسف، آیه ۳۰.

۳- غلاف قلب.

۴- سورۃ نجم، آیه ۱۱.

است. همچون قول خداوند تعالی: «آنچه دید دلش دروغ نپنداشت».

وَ الطُّورُ الْخَامِسُ يُقَالُ لَهُ مُجْتَدَةُ الْقَلْبِ وَ هُوَ مَعْدِنٌ مُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ وَ يَخْتَصُّ بِهِ.

طور (درجه) پنجم که نامش را مُجْتَدَةُ دل نامیده است و آن کانون و معدن عطایای الهی است و آنجاست که کانون محبت خداوند رحمن است و مخصوص به خود اوست.

وَ الطُّورُ السَّادِسُ يُقَالُ لَهُ السُّوَيْدَاءُ وَ هُوَ مَعْدِنٌ حِكْمِهِ الْأَسْرَارِ الْإِلَهِيَّةِ وَ مَحَلُّ الْأَسْمَاءِ وَ مَحَلُّ مَعْرِفَةِ الْمُسَمِّيَّاتِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...» (۱). وَ يُكْشَفُ فِيهِ أَنْوَاعُ الْعُلُومِ الْإِلَهِيَّةِ الَّتِي تَحُجَّبُ عَنْهُ الْمَلَائِكَةُ.

طور (درجه) ششم که نام آن سُوَيْدَاءُ (۲) گفته اند و آن کانون و معدن حکمتها و اسرار الهی است و محل اسماء و شناخت مسمیات است. مثل قول خداوند تعالی: «همه نامها را به آدم آموخت سپس همه آنها را به فرشتگان عرضه داشت.» و در اینجا است که انواع علوم الهیه همانهاییکه از

فرشتگان نیز پوشیده و پنهان است، بر انسان منکشف می شود.

وَ الطُّورُ السَّابِعُ يُقَالُ لَهُ مُهَجَّةُ الْقَلْبِ وَ هِيَ مَحَلُّ ظُهُورِ أَنْوَارِ التَّجَلِّيَّاتِ الصِّفَاتِ الْأُلُوْهِيَّةِ وَ الْأَسْرَارِ الرُّوحِيَّةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» (۳) وَ هِيَ الْكِرَامَةُ الَّتِي لَا يُدْرِكُهَا شَيْءٌ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ إِلَّا الْإِنْسَانُ وَ فِيهِ مُجْتَمَعُهُ جَمِيعِ صِفَاتِ الْقَلْبِ مَتَى كَانَ سَلِيمًا صَحِيحًا مِنَ الْمَرَضِ النَّفَاقِ كَقَوْلِهِ

تَعَالَى: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...» (۴) وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ تِلْكَ الْأَمْرَاضِ أَضَرُّ مِنْ حُبِّ

ص: ۲۵۵

۱- سوره بقره، آیه ۳۱.

۲- نقطه سیاهی کوچک.

۳- سوره الإسراء، آیه ۷۰.

۴- سوره البقره، آیه ۱۰.

الْمَالِ وَالْجَاهِ كَقَوْلِهِ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱)

طور (درجه) هتم که آنرا مُهجه القلب گفته اند و آن محل ظهور انواع تجلیات صفات الهی و اسرار روحی است مثل قول خداوند تعالی: «که بنی آدم را گرامی داشتیم و این کرامتی است که جز انسان هیچیک از موجودات آنرا درک نمی کند و این مُهجه القلب مجموعه جمیع صفات دل است آن زمان که از بیماری و نفاق سالم باشد مثل قول خداوند: «در دل‌هایشان بیماری است، از این بیماریهای زیانبخش تر از مال دوستی و مقام پرستی دردی نیست مثل قول خداوند تعالی: «این سرای آخرت را برای کسانی بر روی زمین مقرر فرموده ایم که نمی خواهند به سرکشی و تباهی پردازند و عاقبت نیکو از آن پرهیزکاران است».

تحقیقی درباره شمس تبریزی

مرحوم ملا اسماعیل قهپایه ای که از حکمای سنه ۱۱۱۲ می باشد در تقریراتی که به خط خود ایشان است اینطور نوشته اند: (غروب پنجشنبه ماه جمادى الأولى در سال ۶۷۲) در حسن اعتقاد مولانا ملای رومی و شیخ او شمس الدین تبریزی ارباب تتبع را تردیدی نیست و از مؤیدات تشیع او که شمس تبریزی نواده جلال الدین یکی از اعیان اسماعیلیه بوده و جلال الدین مذکور از بعضی عتماید و اعمالی که بعضی از متأخران این طائفه در مذهب اسماعیلیه احداث نموده بودند تبری نموده و به اصل مذهب اهل بیت (علیه السلام)

ص: ۲۵۶

رجوع نموده و دفترها و رسائل اسماعیلیه را سوزانده و شعار اهل ایمان را ظاهر ساخته و اینکه ملاً عبدالرحمن جامی گفته است که نسبت مولانا به شمس الدین تبریزی صحیح نمی باشد، نمی تواند مورد قبول باشد و حال آنکه در دیوان های قدیم مولانا عناید مشتمله بر مناقب ائمه اطهار و مثالب اغیار واقع است که در مقطع اکثر آنها اسم شیخ خود را شمس الدین ذکر

نموده بسیار است لکن ناسخان کتب او از متصوّفه اهل سنّت اکثر آنها را از قلم انداخته و رعایت ناموس بزرگان خود را در آن شناخته اند با وجود این همه اهتمام که در محو آن قِسم کلام داشته اند هنوز سخنان آشنا از مولوی در میان است که دلیل انتظام او در سلک فرقه شیعه است.

هر آنکس را که مهر اهل بیت است

در او نور ولایت بر جبین است

غلام حیدر است ملای رومی

همین است و همین است و همین است

در جای دیگر گوید:

آفتاب وجود اهل صنما

آن امام مبین ولیّ خدا

آن امامی که قائم است به حق

این زمین و زمان و ارض و سماء

ذات او هست واجب العصمه

او منزه ز کفر و شرک و ریا

عالم وحدت است مسکن او

او برون از صفات ما و شما

اوست جان حقیقت انسان

جمله فانی و جان بود بر جا

جنبش او بود ز حیّ قدیم

گردش او بود به گرد بقا

هست باقی چه ذات خالق و هست

آن صفاتش علیّ عالی را

نیست خالی صفات حق از ذات

هست ممسوس او به ذات خدا

او بود کنز مخفی لاهوت

که ز حق او به حق شده پیدا

ص: ۲۵۷

نقد او گنج علم بی پایان

هست مقصود او علیّ علیّ

حکمت او جز او نداند کس

کو حکیم است و عالمُ الاشیاء

اوّل او بود بلا اوّل

آخر او بود بلا آخری

ناصر الانبیاء است او الحق

اولیاء راست دیده بینا

او به حق حاضر است در کونین

تو یقین دان که اوست روز جزا

او به حق است و حق از او ظاهر

او بحق جاودان بود حقاً

لمعه نور روی او گردید

آفتاب از ضیای خود پیدا

بود از نور او دل آدم

آن شده تاج مظهر اسماء

مطلع گشته بر همه اشیاء

آدم از علم آن امام تُقیّ

سجده بردند. نزد او ملکوت

زانکه بُد نور خالق یکتا

شيث در خم بديد نور على

گشت واقف ز عالم اعلى

نوح از او يافت آنچه مى طلبيد

تا رساندش به منزل عليا

کرد ذكرش خليل با خلت

تا كه شد نار لاله حمراء

ياد او كرد يوسف اندر چاه

تا گرفتش سرير ملك آرا

بسكه ناليد پيش او يعقوب

بوى يوسف شنيد و شد بينا

نور او ديد موسى عمران

گشت واله در آن شب يلدا

لطف او بود همدم مريم

گشت عيسى بدان سبب پيدا

بود با جمله انبياء در سرّ

بود با مصطفى معاً جهرا

سرّ او ديد سيد كونين

در شب قرب در منام دنى

از على مى شنيد نطق على

به على جز عسلى نبود آنجا

علم جاوید شد برش روشن

کرد تحقیق سرّ ما أوحی

گفت با امتان ز راه یقین

که علی هست رهنمای شما

ص: ۲۵۸

صادقان جمله روبدو دادند

کو امیر است و هادی و مولا

بی ولای علی به حق خدا

نزند در بهشت آدم پا

گر زند بال و پر فرو ریزد

جبرئیل امین به حق خدا

اوّل و آخر او بود در دین

ظاهر و باطن او بود به خدا

تا بدانی تو رمز این معنی

تا رسی در ولایت والا

تا شود روشنت که والی اوست

با من ای خواجه کم کنی غوغا

در شریعت در مدینه علم

در حقیقت امیر هر دو سرا

رهروان طالبند او مطلوب

ناطقان صامتند او گویا

ما همه ذره ایم و او خورشید

ما همه قطره ایم و او دریا

بنده چهارده به جان می باش

تا برندی به جنّت المأوی

شمس دین چون تو صادقی در عشق

جان فدا کن ز بهر مولانا

تا شود جانت واصل جانان

تا که باشی به عشق راهنما

ترجیح بندی است از مرحوم شاه نعمه الله ولی که در دیوان او نیست:

ای شیر خدا امام اعظم

سالار صحابه مکرم

آموخته علم من لدنی

از تو خضر و شعیب و آدم

از جمله مهاجران تو حاضر

و از جمله صحابه را تو اعلم

آن حال که قنبر تو دارد

حقاً که نداشت قیصر و جم

دوشینه به باغ عالم غیب

بلبل به ترانه گفت آندم

تا هست علی امام عالی است

در مملکت دو کون والی است

دوشینه دری به ما گشودند
اسرار نھان به ما نمودند
از صیقل عشق شاه مردان
زنگ از دل ما همی زدودند
آنها که محبتی ندارند
با آل علی مگر جهودند
آن جمله خارجان جاهل
در دوزخ هفتمین حدودند
دوشم گذری به دیر افتاد
القصّه به ما چنین نمودند
تا هست علی امام عالی است
در مملکت دو کون والی است
شاهی که به مهد حیدری کرد
در روز غزا غضنفری کرد
حقّا که جز او نبود هرگز
شاهی که به جنگ صفدری کرد
صد رستم زال کی تواند
با پنجه او دلاوری کرد
هر رویه لنگ را نشاید
با شیر خدا برابری کرد

پروانه و شمع دوش در جمع
القصه چنین سخنوری کرد
تا هست علی امام عالی است
در مملکت دو کون والی است
دی قصه لاله زار گفتند
وصفی ز گل بهار گفتند
در تخم غدیر و جنگ خیر
از حیدر شهبوار گفتند
از خون حسین صد حکایت
با بلبل و با هزار گفتند
در وقت صبحیان قدسی
از خواجه ذوالفقار گفتند
در عالم غیب می گذشتم
با من همه آشکار گفتند
تا هست علی امام عالی است
در مملکت دو کون والی است

من مهر علی به سینه دارم

جز مهر علی کسی ندارم

گویند مرا به دل چه داری

جز مهر علی دگر چه دارم

آن درّی تیم لُجّه هو

زان در بنگر که شاهوارم

روزی که شوم غبار آن در

زان در نبرد کسی غبارم

عمداً نکنم حدیث او من

ز استاد مراست یاد گارم

تا هست علی امام عالی است

در مملکت دو کون والی است

روح سخنی ز هلّ اَتی گفت

وصفی ز کمال مرتضی گفت

من مدحت ذات او چه گویم

شاهی که ثنای او خدا گفت

گر لحمک لحمی شنیدی

این نکته بدانکه مصطفی گفت

خاک قدمش به چشم روشن

هر کس که بدید طوطیا گفت

در مصطبه ای گذر نمودم
مستی به طرب به گوش ما گفت
تا هست علی امام عالی است
در مملکت دو کون والی است
ماعاشق آل مصطفی ایم
پیوسته گدای مرتضی ایم
بیگانه شدیم از خوارج
با آل علی چو آشنائیم
داریم وفا به آل حیدر
تا ظنّ نبوی که بی وفائیم
در می‌کده همچو نعمه الله
ما مست ز باده خدائیم
اندر ازلّم چنین نمودند
ما نیز به خلق می نمائیم
تا هست علی امام عالی است
در مملکت دو کون والی است

اهل تحقیق گفته اند که نعمت را سه شکر است و محنت را شش شکر - اما سه شکر نعمت آن است که گوئی الحمد لله که از آشناست از بیگانه نیست. بی منت است، با منت نیست. از حلال است، از حرام نیست. اما شش شکر محنت آن است که چون محنتی رسد گوید الحمد لله که به دنیاست و به عقبی نیست. از حق است، از خلق نیست. گذرنده است، پاینده نیست. به حد طاقت است و از طاقت زیاده نیست. عوض دارد، رایگان نیست. بر تن است، بر دین نیست.

وجه در عبادت

در مناجات حضرت امیر (علیه السلام)، مروی از ابن خالویه در مفاتیح الجنان: اِلٰهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ اَجَابَكَ وَ لَاحَظْتَهُ وَصَبَقَ بِهٖ جَلَالِكَ نَاجِيْتَهُ سِرًّا وَ عَمِلَ لَكَ جَهْرًا.

خداوندا مرا از کسانی قرار بده که او را خواندی پس تو را اجابت کرد و به او توجه کردی پس به خاطر توجه تو به سبب جلالت مدهوش گشته (۱) و با او در نهان نجوی کردی و تو را به آشکارا عبادت کرد.

همانطوری که قبلاً نیز ذکر شد حضرت در جایی می فرمایند: وَ اَلْحِظْنِي بِلِحْظِهِ مِنْ لِحْظَاتِكَ تُنَوِّرُهَا قَلْبِي مَعْلُومٌ مِي شُود كِه اِگر خداوند به بنده ای تجلی نماید بنده بیهوش می شود كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: «... وَ خَرَّ مُوسَى

ص: ۲۶۲

۱- باید توجه داشت که مراد از این بیخودی بیهوشی جسمانی نیست بلکه استغراق در تجلی حق است.

این بیهوشی غیر از بیهوشی جسمانی است. در این حال روح چنان در تجلی حق مُسْتَعْرِق می شود که دیگر از خود خبر ندارد همچنانکه حضرت امیر علیه السلام به نَوْف فرمودند مَنْ أَشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ رَبِّي.

یکی از شبها نَوْفِ بِکَالِي حضرت امیر علیه السلام را در زمان حکومتشان دید که از شهر خارج می شوند. نَوْفِ برای پاسداری و حفظ حضرت از پشت سرشان رفت که دید حضرتش به نخلستان کوفه تشریف بردند و به عبادت و مناجات مشغول شدند. ناگاه دید حضرت مدهوش گشته بر زمین افتادند نَوْفِ شتافت و سر حضرت را در دامن گرفت و به گریه افتاد. اشک نَوْفِ به صورت حضرت ریخت. حضرت فرمودند مَنْ أَشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ رَبِّي. من بیهوش نبودم بلکه در حق مُسْتَعْرِق بودم - برای حَارِثَه نیز مشابه این حال رخ داد.

در کتاب «بُرْهَانُ مِنْ أَسْرَارِ عِلْمِ الْمِيزَانِ» صاحب کتاب از عِکْرَمَه و از ابن عباس نقل نموده و شیخ محمد بن خاتون علیه الرحمه نیز در مجموعه خود روایت کرده که گفت:

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ: «جُمِعْنَا فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي وَسْطِنَا يُكَلِّمُ بِكَلَامٍ غَرِيبٍ فِي التَّوْحِيدِ إِذْ وَتَبَ مِنْ وَسْطِنَا حَارِثَهُ وَ هُوَ يَصِيحُ وَجِدًا وَ يَجُولُ فِي وَسْطِنَا جَوْلَانَ الرَّحَى وَ الشَّمْسُ حَامِيَةٌ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِ قَدَمِهِ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَا تَرَى إِلَيَّ حَارِثَهُ يَجُولُ فِي الْمَسْجِدِ كَجَوْلَانِ الرَّحَى قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَظُنُّ قَدْ اسْتَمَرَّ سَهْرُهُ وَ جُوعُهُ وَ جَذْبَتُهُ . إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ

ص: ۲۶۳

حُجْرَتِهِ وَ يَسْمَعُ كَلَامَنَا وَ قَالَ مَا لَكُمْ وَ حَارِثُهُ قَدْ نَصَبَ لَهُ رَحَى الشُّوقِ وَ جَعَلَ فِي صَدْرِهِ زِمَامَ الدُّوقِ وَ هُوَ يَطْحَنُ حَبًّا يَقَعُ عَلَيْهِ مِنْ فَوْقٍ.

وَ أَذَّنَ بِلَالٌ وَ أَقَامَ وَ صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حَارِثُهُ كَانَ فِي جَوْلَانِهِ كَانَ لَمْ يَشْهَدَ آذَانَهُمْ وَ لَا إِقَامَتَهُمْ وَ لَا صَلَوَتَهُمْ قَالَ وَ اجْتَمَعْنَا بَعْدَ الصَّلَاةِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَأَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَنْ تِلْكَ الرَّحَى فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَعَمْ حَجَرُهَا الصُّدْقُ وَ قُطْبُهَا الْوُدُّ وَ زِمَامُهَا قِلَادَةُ الْحَقِّ وَ دَقِيقُهَا وَضْحُ الطَّرِيقِ وَ حُبُّهَا يَذُرُّ الْهَوَى قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ الدَّائِرُ قَالَ (صلى الله عليه و آله) الشَّاهِدُ الْغَائِبُ قُلْنَا فَمَنْ يَفْرُغُ قَالَ (صلى الله عليه و آله) لَا شُغْلَ لَهُ فَسَقَطَ حَارِثُهُ بِوَجْهِهِ فَأَيَّتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ثَبَّ وَ ثَبَّ الْأَسِيدُ وَ أَخَذَ رَأْسَهُ فِي حُجْرَتِهِ وَ مَسَّحَ وَجْهَهُ بِرِدَائِهِ قَالَ أَنَسُ وَ أَنَا كُنْتُ قَائِمًا بَيْنَ يَدَيْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِي رَمِدًا وَ قَالَ لِي خُذْ مِنْ آثَرِ جَوْلَانِهِ فَأَنْبِذْهُ فِي عَيْنَيْكَ فَفَعَلْتُ فَلَمْ أَرِ رَمِدًا بَاقِيَ عُمُرِي وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ يَا بِلَالُ خُذْ إِنْاءَ فِيهِ مَاءً فَأَغْسِلْ يَدَيْهِ وَ وَجْهَهُ وَ اجْمِعْهُ فِي إِنْاءٍ

فَأَتَنِي فَلَمَّا آتَيْتُ بِهِ سَلِمَهُ إِلَيَّ وَ قَالَ رَشَّحُهُ عَلَيْهِ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَأَفَاقَ مِنْ غَشِيَّتِهِ فَصَيَّحَنِي مِنْ سَيِّكْرَتِهِ فَأَخَذَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضَ دِيهِ فَوَقَفَهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ يَا حَارِثُهُ أَيْنَ كُنْتَ قَالَ عِنْدَ رَبِّي فَقَالَ (صلى الله عليه و آله) كَيْفَ وَصَلْتَ فَقَالَ حُطَّ فِيَّ حِجَابٌ كَانَ مَحْجُوبًا وَ كُشِفَ عَنِّي غِطَاءٌ كَانَ مَكْشُوبًا وَ عَايَنْتُ عَلَّامَ الْغُيُوبِ فَجُلْتُ جَوْلَانًا وَ اسْتَوْفَانِي الْحَقُّ وَ أَشْهَدَنِي فَارَانِي الْوَانَا ثُمَّ أَنْشَدَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ:

قُلُوبُ الْعَارِفِينَ لَهُ عُيُونُ

تَرَى مَا لَا يَرَاهُ النَّاطِرُونَ

وَ أَلْسِنَةٌ بِسَرٍّ قَدْ تَنَاجَى

تَغِيبُ مِنَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ

وَ أَجْنِحَةٌ تَطِيرُ بِغَيْرِ رِيَشٍ

إِلَى مَلَكُوتِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

فَتَسْرَحُ فِي رِيَاضِ الْخُلْدِ طُوبَى

وَتَشْرَبُ مِنْ شَرَابِ الْعَارِفِينَا

فَأَوْرَثَهَا الشَّرَابُ لِسَانَ صِدْقٍ

يَفُوقُ عَلَى عُلُومِ الْعَالَمِينَا

شَوْاهِدُنَا عَلَيْنَا نَاطِقَاتٌ

تُبَيِّنُ كَذِبَ دَعْوَى الْمُدَّعِينَا

ابن عباس نما نمود: در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جمع بودیم و

امیرالمؤمنین علیه السلام در وسط ما قرار داشت و به کلماتی که نشنیده بودیم در توحید خداوند سخن می فرمود که ناگاه حارثه از میان بلند شد و فریاد می زد و از شرق به دور خود می چرخید همانند چرخش سنگ آسیا.

در حالیکه آفتاب بر سر ما می تابید و زمین هم از اثر تابش آفتاب گرمی می داد عرض کردم ای امیرمؤمنان آیا حارثه را می بینید که در مسجد مانند سنگ آسیا به دور خود می چرخد؟ حضرت فرمودند گمان می کنم گرسنگی و بیداری و حالت جذبه او بدرازا کشیده است که ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجره خود بیرون آمدند و سخن ما را شنیدند.

حضرتش فرمود از برای شما و حارثه چه واقع شده است به درستی که خداوند برای حارثه آسیائی از شوق قرار داد و زمام ذوق را در سینه او گذاشته و این آسیا، دانه هائی را که از بالا بر او می ریزد آرد می کند. پس بلال اذان و اقامه گفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز را بجای آوردند و حارثه در حال جولان بود مثل اینکه متوجه اذان و اقامه و نماز نشده بود.

ابن عباس گفت بعد از نماز نزد رسول خدا گرد آمدیم. حضرت امیر

علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این آسیا سؤال نمودند.

حضرت فرمودند: سنگ این آسیا از صدق او با حق است.

و قطب آسیا از دوستی او و زمام او قلاده حق است.

و آرد این آسیا واضح شدن راه حق است.

و دانه این آسیا بذر هوی است.

گفتیم ای رسول خدا: گرداننده این آسیا کیست؟

فرمودند: حاضری که غائب است.

عرض کردیم: تا چه زمان حارثه از این جذبه خارج می شود؟

فرمودند: جذبه او تمام شد.

و تا حضرت این سخن را فرمودند حارثه به رو به زمین درافتاد. پس دیدم که حضرت امیر علیه السلام، به سرعت همچون جهش شیر، از جای برخاست و سر حارثه را در دامن خود گرفت و صورتش را با ردای خود از گرد و خاک پاک کرد.

انس گفت من در حضور حضرت ایستاده بودم و چشمم درد می کرد.

حضرت فرمودند از خاکی که حارثه روی آن حرکت می کرد در چشم خود بریز. امر حضرت را اطاعت کردم و تا آخر عمر درد چشم ندیدم.

بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله به بلال فرمودند ظرفی آب ببر و صورت حارثه را با آن آب بشوی و آن آب را در ظرفی دیگر جمع کن و بیاور.

رفتم و دستورات حضرتش را انجام دادم و آب را خدمت حضرت آوردم.

حضرت ظرف آب را به من پس دادند و فرمودند از این آب به صورت حارثه بپاش. تا آب را پاشیدم حارثه به هوش آمد و فریادی زد و از حال مستی خارج شد.

حضرت امیر علیه السلام دست حارثه را گرفتند و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردندش. حضرت فرمودند ای حارثه کجا بودی؟ عرض کرد نزد خدای خود بودم. پس حضرت فرمودند چگونه واصل شدی عرض کرد حجابی که سبب محجوبی من بود ریخته شد و پرده ای که به صورت من

کشیده شده بود برداشته شد و علام الغیوب را دیدم و با حرکتی سخت به حرکت درآمدم و خداوند حق مرا به طور کامل ادا فرمود و نشان داد و رنگهایی را مشاهده کردم. بعد حسان بن ثابت این اشعار را بلند بلند بخواند:

قلوب عارفين را دیدگانی است که می بینند آنچه نظاره کنندگان

نمی بینند..

و زبانی است که در باطن با فرشتگان نجوی می کنند که از چشم ما پنهانند.

و بالهائی است که بدون پر به سوی ملکوت رب العالمین پرواز می کنند و در باغهای خُلد به سیر و سیاحت می پردازند.

خوشا به حالشان که از شراب عارفين می نوشند.

شرابی که صدق کلامی را که بر همه علوم عالم برتری دارد به آنها می رساند.

گواهان ما به سود ما سخن می گویند که ادعای دروغ مدعیان را آشکار می سازد.

ثبات در عبادت

واماندگی است آنکه سالک هرگاه

پرسد ز درازی و ز کوتاهی راه

جز در حق دری نیست که انسان آن در را بزند اگر براند و اگر بخواند بنده ایم.

نقل شده است که عارفی سالها عبادت می کرد و همیشه یک سوّم شب

ص: ۲۶۷

را بیدار بود و روزی به مریدها فرمود دیشب به من گفتند تو قابل قبول این درگاه نیستی و زحمات تو نتیجه ای ندارد.

شب بعد آن عارف دو ثلث شب را بیدار بود از او پرسیدند که شما را مطرود درگاه کرده اند به جای اینکه شب را بخوابید به خلاف هر شب دو ثلث از شب را بیدار ماندید و عبادت کردید. عارف فرمود غیر از حق کسی نیست که او را بخوانیم چه بخواند چه براند باید بندگی کرد.

دیگر آنکه جریان داشتن نام خداوند در زبان خود توفیق و عنایتی است، انسان غافل است.

حضرت سجاد علیه السلام می فرمایند: «وَمِنْ أَعْظَمِ نِعْمَائِكَ عَلَيْنَا جَرِيَانُ ذِكْرِكَ عَلَيَّ لِسَانِنَا» انسان نباید از درگاه حق مأیوس باشد ولو هر قدر گنه کار باشد... إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ. (۱)

ملا می فرماید:

همچو ابلیس از خدای پاک و فرد

تا قیامت عمر تن درخواست کرد

گفت أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْجَزَا

کاشکی گفتمی که تُبْ يَا رَبَّنَا

زندگی بی دوست جان فرسودنت

مرگ حاضر غائب از حق بودنت

عمر و مرگ، این هر دو با حق خوش بُود

بی خدا آب حیات آتش بُود

این هم از تأثیر لعنت بود کو

در چنان حضرت همی شد عمر جو

از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونی است کلی کاستن

خاصه عمری غرق در بیگانگی

در حضور شیر روبه شانگی

عمر بیشم ده که تا پس تر روم

مهلت افزون ده که تا کمتر شوم

ص: ۲۶۸

۱- سورۃ یوسف، آیه ۸۷.

عمر خوش بر قرب جان پروردن است

عمر زاغ از بهر سرگین خوردنست

گر نه گه خوار است آن گنده دهان

گویدم از زاغیم تو وارهان

شیطان رجیم وقتی خداوند فرمود تو مطرود و ملعونی، به جای اینکه بگوید: رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ گفت «.. رَبِّ فَأَنْظِرُنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (۱)

خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود فردا شب که به کوه طور می آیی پست تر از خود کسی را با خود بیاور. حضرت موسی علیه السلام فکر کرد که پست تر از او کیست در حالیکه خود پیغمبر خداوند است و از همه بالاتر است و همه مادون او هستند. ولی فرمان خداوند است باید اجرا شود.

از اینرو حضرت موسی علیه السلام نخست افراد نیک و صالح را در نظر آورد و گفت شاید در آنها صفتی خوب باشد که در من که موسی هستم نباشد و بدان صفت در نزد حق از من برتر باشند.

سپس درباره گناهکاران به تفکر پرداخت و گفت شاید شخص مورد نظر ساعتی دیگر توبه کند و توبه اش مقبول حق قرار گیرد و صفتی خوب در او باشد که در من نباشد. بعد درباره حیوانات به فکر پرداخت و گفت گاو که برای شیار و اسب و الاغ برای بارکشی است و سایر حیوانات وظایف دیگری دارند که هر کدام به خوبی انجام می دهند در صورتیکه من که موسی هستم ممکن است وظایف خود را به طور کامل انجام ندهم پس حیوانات هم از این

ص: ۲۶۹

حيث بر من رجحان دارند.

سپس درباره سگ و خوک که نجس العين هستند به تفکر پرداخت و گفت اينها که به خودی خود بد نيستند خداوند است که آنها را به اين کيفيت آفريده است و هريک وظيفه خود را به خوبی انجام می دهند. سگ برای حراست است و انجام وظيفه می کند.

بعد درباره سگ گری به تفکر پرداخت چون سگ گری حراست نمی تواند بکند. پس به خود گفت اين حيوان ديگر از من برتر نيست. سگ گری را يافت و ريسمانی به گردنش بست و او را با خود تا پای کوه طور برد.

آنجا به خود گفت ای موسی اين سگ که به خواست خود گری نشده است

و اين خداوند است که او را به اين بيماری مبتلا کرده است پس اگر نمی تواند انجام وظيفه کند تقصير از او نيست پس سگ گری را هم به پای کوه طور گذاشت و خود برای مناجات با حضرت ربّ الارباب به بالای کوه رفت.

پس از اتمام مناجات خطاب شد يا موسی مگر نگفتم پست تر از

خودت را همراه بياور. عرض کرد خداوند! نيافتم. خطاب رسيد يا موسی اگر آن سگ گری را آورده بودی از مقام نبوت خلع می شدی که درگاه حق درگاه بی نيازى است.

حافظ گوید:

به هوش باش که هنگام باد استغنا

هزار خرمن طاعت به نیم جو نخرند

خداوند به حضرت موسی عليه السلام فرمود يا موسی از شيطان

ص: ۲۷۰

پند بگیر.

حضرت به شیطان برخورد و بعد از مکالمه ای گفت ای شیطان مرا پندی ده. شیطان عرض کرد من مَظْهَر اسم یا مُضِلّ هستم و شما مَظْهَر اسم یا هادی، من چه پندی به شما می توانم بدهم. حضرتش فرمود امر امر خداوند است.

عرض کرد اگر امر حق است اطاعت می شود: یا موسی من مگو که مثل من نشوی این آنا گفتن دم شیطانی است.

حضرت آدم (علیه السلام) معصیت کرد ولی عرض کرد « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا »، شیطان دو رکعت نماز خواند به شش هزار سال ولی چون « أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ » گفت خطاب لعنت بر او آمد.

زخاری بیندیش کان خنجری است

از موری حذر کن که آن صفدری است

به عزت نگر در مگس زینهار

که او هم در این بارگه مهتری است

مرنجان دل خسته پشه ای

که از هر دلی سوی حضرت دری است

به کفر و به اسلام یکسان نگر(۱)

که هریک ز دیوان او دفتری است

ص: ۲۷۱

۱- «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

خرابات را نیز عزت بدار

که در عرصه مملکت کشوری است

قصیده منسوب الی قُدْوِ الْعَارِفِینِ میر سید ابوالقاسم الفیندیشی قُدْسِ سِرُّهُ به تصحیح مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی
رحمه الله علیه

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد هر چه در بالاستی

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت

بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری

گر ابونصر سستی و گر بوعلی سیناستی

جان اگر نه عارض استی زیر آن چرخ کبود

این بدنها نیز دائم زنده و بریاستی

هر چه عارض باشد آنرا گوهری (جوهری) باید نخست

عقل بر این دعوی ما شاهد و گویاستی

می توان کز نور خورشید این صفتها کسب کرد

روشن است و بر همه تابان و خود تنهاستی

صورت عملی که بی پایان و جاویدان بود

با همه و بی همه مجموعه و یکتاستی

جان عالم گویش گریز ربط جان دانی به تن

در دل هر ذره هم پنهان و هم پیدااستی

هفت ره بر فرق ما از آسمان بگشوده اند

هفت ره از سوی دنیا جانب عقباستی

می توانی از رهی آسان شدن بر آسمان

راست باش و راست رو اینجا نباشد کاستی

ره نیابد بر دری از آسمان دنیا پرست

در نه بگشایند بر وی گر چه درها واستی

هر که فانی شد به او یابد حیات جاودان

ور بخود افتاد کارش بی شک از موتاستی

این گهر در رمز دانایان پیشین سفته اند

پی برد بر رمزها هر کس که او داناستی

از این سخن بگذر که این مهجور اهل عالم است

راستی پیدا کن و این راه رو گر راستی

هر چه بیرون است از ذات نیاید سودمند

خویشتن را ساز اگر امروز اگر فرداستی

خواهشی (خواستی) اندر جهان مر(خواستی) خواهشی را در پی است

خواهشی خواهم که بعد از وی نباشد خواستی

نفس را این آرزو پایند دارد در جهان

تا به بند آرزویی بند این دنیاستی

عقل کشتی آرزو گرداب دانش بادبان

حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی

نیست حدی و نشانی کردگار پاک را

نی برون از ما و نی بی ما و نی با ماستی

ص: ۲۷۳

قول زیبا نیست بی کردار زیبا سودمند

قول باکردار زیبا لایق و زیباستی

گفتن نیکو و نیکوئی نه چون کردن بود

نام حلوا بر زبان راندن نه چون حلواستی

در میاور در میان چیزی و بر خوان الصمد

در میان برداشتن چیزی کرا یاراستی

سلب و ایجاب این دواند و جمله اندر زیر اوست

از میان سلب و ایجاب این جهان پیداستی

در هویت نیست نه نفی و نه ایجاب و نه سلب

زانکه از این ها همه آن لامکان بالاستی

نیست این جا زیر و بالا و نه ایجاب و نه سلب

این چنین هم گر بگوئی کی بود ناراستی

این جهان و آن جهان و با جهان و بی جهان

هم توان گفتن مر او را هم از آن بالاستی

ساحل آمد بحر امکان را وجود

گفته دانا بر ما شاهد و گویاستی

نفس را چون بندها بگسیخت یابد نام عقل

چون به بندی می رسی بندی دگر برجاستی

گفت دانا نفس ما را بعد ما حشر است و نشر

هر عمل امروز کرد او را جزا فرداستی

نفس را نتوان ستود او را ستودن مشکل است

نفس بنده عاشق و معشوق او مولاستی

ص: ۲۷۴

گفت دانا نفس ما را بعد ما باشد وجود

در جزا و در عمل آزاد و بی همتاستی

گفت دانا نفس را آغاز و انجامی بود

گفت دانا نفس بی انجام و بی مبداستی

گفت دانا نفس ما را ماضی و حال است پیش

آتش و آب و هوا و اسفل و اعلاستی

گفت دانا نفس ما را نیست بعد ما وجود

مینماید بعد مانفسی که او را ماستی

گفت دانا نفس هم با جا و هم بیجا بود

گفت دانا نفس نی بی جا و نی با جاستی

گفت دانا نفس را وصفی ندانم هیچ گفت

و نه به شرط شیء باشد نه به شرط لاستی

این سخنها گفت دانا هر کسی بر وهم خویش

در نیابد گفته را کاین گفته هم معماستی

هریکی بر دیگری دارد دلیل از گفته ای

در میان بحث و نزاع و شورش و غوغاستی

بیتکی از بر معین آرم در استشهاد این

گر چه این در باب دیگر لایق این جاستی

هر کسی در حد فهم خویش می گوید سخن

و تا گمان آید که او قسطای بن لوقاستی

کاش دانایان پیشین می بگفتندی تمام

تاخلاف ناتمامان از میان برخاستی

ص: ۲۷۵

نفس را این آرزو پابند دارد در جهان

تا به بند آرزو خوش بندت اندر پاستی

گفت دانا نفس ما را نیست هستی بعد ما

گویمت یک نقطه گر از مردم داناستی

چونکه مرغ آمد برون خود بیضه کی ماند بجا

نیک بنگر این سخن از مردم داناستی

گر تو گوئی جوجه ای از نیستی آید برون

خودبخود گوئی که خوش در گفتگو ناراستی

این غزل از والیه دختر فتحعلی شاه قاجار است که به خط مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی قُدّس سرّه نوشته و به شرح آتی اصلاح شده است:

گرچه در قتل منت غمزه دخیل است دخیل

لیک خونی من آن چشم علیل است علیل

به یکی بوسه اگر جان طلبی عذر مخواه

که در این مسأله لعل تو و کیل است و کیل

چهره بنمودی و جانم به لب آمد اکنون

پرده بردار که هنگام رحیل است رحیل

دلم از شعبده زلف تو ایمن نَبُود

زانکه آن زنگی ایام محیل است محیل

دائمه حال به رویت به چه ماند دانی؟

صحبت آتش نمرود و خلیل است خلیل

آنکه در پرده پی کشتن من جلوه کند

خونبها را ز همان جلوه کفیل است کفیل

چشم بر بند و نظر بر رخ جانان بگشا

باغبان چمن ناز بخیل است بخیل

حبذا جاذبه عشق که سلطان نسبی

چون گدازاده به کوی تو ذلیل است ذلیل

ظلم بر والیه عدل است چو از دوست رسد

جور اگر بار کند کار جمیل است جمیل

مرحوم حاج شیخ این غزل را به صورت زیر اصلاح و دو بیت به آن

الحاق فرموده اند:

بیت دوم -

به یکی بوسه دو صد جان طلبد عذر مخواه

که در این واقعه لعل تو و کیل است و کیل

بیت چهارم اضافه شده -

گر به خلوتگه محاق قدم رنجه کنی

جان نثار قدمت بین که سبیل است سبیل

بیت آخر -

ظلم بر والیه عدل است چو از دوست رسد

جور اگر یار کند و چه جمیل است جمیل

ص: ۲۷۷

بیت الحاقی ایشان □

به نثار لبّت ای والیه این طرفه غزل

گرچه صد جان بدهم باز قلیل است قلیل

اشعار ذیل به خط مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیّه نگاشته شده است.

اهل دین را دم ز پیغمبر بود

کی دمّش از هندوی کمتر بود

چون گرفت افسونگر از استاد دم

آن اثر هم در دمّش شد لاجرم

اهل دین را دم ز قرآن و دعاست

اهل دین را دم ز آل مصطفی است

ای برادر هر که ز ایشان دم گرفت

از دم او هر دو عالم در گرفت

پرده کوی شقاوت می درد

زنگهای کهنه از دل می برد

گر نداری دم از ایشان دم مزین

برف می ریزی دو لب برهم مزین

تا نگریدی خود ز خود فرمان پذیر

کی شود فرمان پذیرت شاه و میر

تا نگردد دل ز درد دین کباب

دم نگردد گرم ای عالی جناب

نفس خود اوّل بُرو در بند کن

وانگهی آغاز وعظ و پند کن

نفس خود ناکرده تسخیر ای فلان

چون کنی تسخیر نفس دیگران

ص: ۲۷۸

به نام نامی حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا ارواح العالمین له الفداء که توفیق تدوین و تألیف و انتشار این دو جلد کتاب از عنایات آن حضرت به خاک نشینان در گهش می باشد کتاب را خاتمه می دهیم.

آقای مسعود عرب شیبانی برای حقیر نقل کرد که: در فسا در دره کوهی باغی و باغبانی داشتیم که باغبان کودکی عقب افتاده داشت که از بدو تولد همچون تکه ای گوشت بیحرکت در گوشه ای افتاده بود و به همین کیفیت به شش هفت سالگی رسیده بود. پدرش از این امر بسیار ناراحت بود و نذر کرده بود که کودک را برای استشفاء به مشهد مقدس ببرد و از ساحت حضرت شفای او را بخواهد ولی به علت بُعد راه و بیماری کودک و ضعف مالی موفق نمی شد نذر خود را ادا کند. باغبان گفته بود: روزی بعد از نماز به حضرتش متوسل شدم و عرض کردم آقا شما می دانید که توانائی تشرّف را با این کودک بیمار ندارم و شما اگر اراده فرمائید که او را شفا دهید دور و نزدیک برایتان

یکسان است عنایتی بفرمائید و او را شفا دهید. در همان لحظه ای که داشتم با حضرتش راز و نیاز و مناجات می کردم ناگاه بچه خودش را به پشت من افکند من که در آن حال غفلت داشتم که بچه قادر به حرکت نیست پرخاش کردم که

چرا خودت را روی من انداخته ای تا این را گفتم بچه فرار کرد و از اطاق خارج شد و به سرعت خود را به میان باغ انداخت.
ناگهان به خود آمدم و دویدم و کودک سالم خود را در میان باغ دربر گرفتم.

مخمسى را كه خود حقير در مدحت حضرت سلطان السلاطين على بن موسى الرضا عليه آلاف التحية و الثنا سالها پيش سروده
ام خاتمه مقاله قرار مى دهم.

حجّت یزدان ولی خالق یکتا

قبله هفتم ملاذ مؤمن و ترسا

چونکه به طوس آمدی توای شه بطحا

ضامن آهو شدی به دامن صحرا

تا که بدانند ضامنی غربا را

کعبه عشاق و قبله گاه محبین

منجی احباب از حرارت سجین

مظهر الهی و حقیقت و التین

هست ولای تو مر نجات محبین

شرط قبولی توئی به لا و به الّا

کعبه کند هر دمی طواف به کویت

خور بکند اکتساب نور ز رویت

آیه و الشمسِ والضُّحیٰ است چورویت

ظلمت شب هست از سیاهی مویت

بضع نبی هستی و نبیره زهرا

چونکه توئی وارث مقام ولایت

کس نرود در نعیم جز به ولایت

گفته نبی مدفنت بود به عنایت

روضه ای از روضه های روز قیامت

آینهٔ حقی و مظاهر اسما

مهر تو جنتِ عداوت تو جحیم است

عبد تو را از عذاب نار چه بیم است؟

خاک سر کوی تو بهشت نعیم است

حضرت جبریل بر در تو متیم است

چونکه توئی کان جود و منزل آلاء

ص: ۲۸۰

بنده درویش ز بندگان تو باشد

ریزه خور خوان آستان تو باشد

عفو گنااهش به لطف عام تو باشد

هست امیدش که کلب باب تو باشد

جمله جهان لا بوند تو الّا

چون خواستم برای تبرک (میمنت اتمام نمایم کتاب را به نام حضرت ولی عصر ارواح العالمین له الفداء صلواتی را که حضرت شیخ رحمه الله علیه در مقدمه مجالس در جلد اول نوشته اند و تألیف خود ایشان است در این جا آوردم و خاتمه ختم کتاب قرار دادیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيَّ عَتَقَاءِ قَافِ الْقَدَمِ الْقَائِمِ فَوْقَ مِرْقَاةِ الْهَمِّ، فَيَاضِ الْحَقَائِقِ بِوُجُودِهِ، قَسَامِ الرَّقَائِقِ بِشُهُودِهِ، الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الْإِلَهِيِّ الْحَاوِي لِلْعِلْمِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِي، قُطْبِ رَحَى الْوُجُودِ مَرَكِزِ دَائِرَةِ الشُّهُودِ، الْمُتَرَشِّحِ بِالْأَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ، الْمُتَرَبِّي تَحْتَ أَسْرَارِ الرُّبُوبِيَّةِ، مَطْلَعِ الْأَنْوَارِ الْمُضِيَّةِ طُفُؤِيَّةِ مَتَبِعِ الْأَسْرَارِ الْمُرتَضَوِيَّةِ، مَشْرَعِ الطَّهَارَةِ الْفَاطِمِيَّةِ، مَجْمَعِ الْمَكَارِمِ الْحَسَنِيَّةِ، وَارِثِ الْعَزَائِمِ الْحُسَيْنِيَّةِ، صَاحِبِ الْمُجَاهَدَاتِ السَّجَّادِيَّةِ، خَازِنِ الْعُلُومِ

الْبَاقِرِيَّةِ، يَنْبُوعِ الْحِكْمِ الصِّادِقِيَّةِ، مَصْدَرِ الْآيَاتِ الْكَاطِمِيَّةِ، مَشْرِقِ الْمَعَارِفِ الرِّضَوِيَّةِ، مَعْدِنِ الْكِرَامَاتِ التَّقْوِيَّةِ، مَخْزَنِ الْمَقَامَاتِ التَّقْوِيَّةِ، مَظْهَرِ الْحُجُجِ الْعَسْكَرِيَّةِ، الْقَائِمِ بِالْحَقِّ وَالِدَّاعِي إِلَى الصِّدْقِ وَالرُّوحِ الْمَلَكِيِّ فِي الْجِسْمِ الْبَشَرِيِّ وَالنُّورِ الْمُسْتَوْدَعِ فِي الْقَلْبِ الْعُنْضُرِيِّ، رِيحَانِ بُسْتَانِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، الْعَالِمِ بِالسِّرِّ الْخَفِيِّ، خَاتِمِ حَدِيقَةِ الْوَلَايَةِ وَشَمْسِ سَمَاءِ الْإِمَامَةِ وَالْوَصَايَةِ، مُرْشِدِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَكَاشِفِ هَذِهِ الْعُمَّةِ، النُّورِ اللَّاهُوتِيِّ وَالْعَالَمِ النَّاسُوتِيِّ إِكْسِيرِ

فَلَزَاتِ الْعُرْفَاءِ مَعْيَارِ نُقُودِ الْأَصْفِيَاءِ، رُوحِ الْأَرْوَاحِ وَ حَيَوِهِ الْأَشْبَاحِ، مِعْرَاجِ الْعُقُوفِ وَ مَوْصِلِ الْأَصُولِ وَ وَعَاءِ الْأَمَانَةِ وَ مُحِيطِ الْأَمَانَةِ،
قُطْبِ الْأَقْطَابِ وَ الْأُوتَادِ وَ مَرَجِ أَرْبَابِ الْإِفَاضَةِ وَ الْإِرْشَادِ الْعَالِمِ بِأَسْرَارِ الْمَبْدَأِ وَ الْمَعَادِ، مُنْجِي أَرْبَابِ الْمُوَالَاتِ وَ مَهْلِكِ أَهْلِ
الْمُعَادَاتِ مَظْهَرِ الْآيَاتِ الْبَاهِرَةِ وَ مَصْدَرِ الْكِرَامَاتِ الظَّاهِرَةِ نَامُوسِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ وَ غَايَةِ نَوْعِ الْبَشَرِ، أَبِي الْوَقْتِ وَ مُرَبِّي الزَّمَانِ خَلِيفَةِ
الرَّحْمَنِ النَّاطِمِ مُنَاطِمِ السِّرِّ وَ الْعَلَنِ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ.

یا ربّ برسان تو مهدی غایب را

فرزند علی ابن ابیطالب را

از دوری او همیشه فریاد زبم

مانند سگی که گم کند صاحب را

لیله چهارشنبه ۱۲ شهر شعبان المعظم ۱۴۱۹ هجری قمری

علی مقدادی اصفهانی

ص: ۲۸۲

مقدمه مؤلف..... ۳

پیشگفتار ۵

فصل اوّل: شمه ای از شرح حال مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه ۷

فصل دوّم: کرامات و حکایات ۱۸

حکایت ۱ □ لوطی شهر حلّه ۱۸

حکایت ۲ - پرسه درویش ۲۱

حکایت ۳. عالم استاد یکی از مدارس اصفهان ... ۲۴

حکایت ۴ - میرداماد و میرفندرسک ۲۷

حکایت ۵ □ مناجات حضرت موسی (علیه السلام) ۲۸

حکایت ۶- از آثار ذکر صلوات ۳۰

حکایت ۷. رسانیدن وجه به مستحق در روز سرد زمستان ۳۱

حکایت ۸. مرحوم امام جمعه گلپایگان ۳۲

حکایت ۹- نقل از مرحوم سرتیپ شوکت ۳۳

حکایت ۱۰. حاجی محمدعلی فاضل ۳۵

- حکایت ۱۱ - نقل از مرحوم آقا ابوالقاسم تولائی ۳۸
- حکایت ۱۲ به نقل از آقای حاج سید مرتضی جزایری ۳۹
- حکایت ۱۳ به نقل از آقای چراغچی باشی ۳۹
- حکایت ۱۴ - نقل از آقای سید محمود سیستانی ۴۰
- حکایت ۱۵ . میرزا ابوالقاسم خان خواهرزاده جان محمد خان ۴۱
- حکایت ۱۶. نقل از آقا سید احمد زنجانی..... ۴۱
- حکایت ۱۷ - دزدیدن و رنگ کردن اسب..... ۴۲
- حکایت ۱۸ - نوشته آقای دکتر شاه طهماسبی... ۴۳
- حکایت ۱۹ - نقل از آقای گلیدی ۴۴
- حکایت ۲۰ - نقل از آقای موسویان حجازی ۴۵
- حکایت ۲۱ به نقل از آقای سید ابو الحسن میرسعیدی... ۴۶
- حکایت ۲۲ - زمان اشغال مشهد به وسیله شوروی..... ۴۷
- حکایت ۲۳ - نوشته حجه الاسلام حاج شیخ محمد حسن منصورزاده ... ۴۸
- حکایت ۲۴- از آقای راجی از تجار تهران ۴۹
- حکایت ۲۵. از آقای محمد تقی حاتمی..... ۵۰
- حکایت ۲۶ - از آقای محمد تقی حاتمی..... ۵۰
- حکایت ۲۷ - از حاج شیخ علیمحمد بروجردی .. ۵۲
- حکایت ۲۸ - نقل از حاج سید محمد حائری قائنی ۵۳
- حکایت ۲۹- در مورد آذرخشی ۵۳
- حکایت ۳۰ - نقل از امام جمعه خلخال ۵۵

حکایت ۳۱- داستان سید عصبانی... ۵۶

حکایت ۳۲- نقل از جلال فانی خلف باقی یزدی... ۵۷

حکایت ۳۳- شرح حال دو برادر اسمعیل و ابراهیم مبتلا به آبله... ۵۷

حکایت ۳۴- از آقای جهانگلو... ۵۸

ص: ۲۸۴

- حکایت ۳۵- از مرحوم سید ناصر مکی ۵۸
- حکایت ۳۶. نقل از آقا محمد لوائی ۵۹
- حکایت ۳۷- نقل از آقای محمدتقی حاتمی ۵۹
- حکایت ۳۸. نوشته از آقای محب الاسلام ۶۰
- حکایت ۳۹ - داستان دیگری از اشغال خراسان به وسیله شوروی
و صولت هزارهای ۶۲
- حکایت ۴۰. نقل از حاجی حسین حسن زاده اهل گراخک ۶۵
- حکایت ۴۱. نقل از آخوند ملا حسین اشگذری ۶۶
- حکایت ۴۲ - نقل از آقای حمید طلائی ۷۱
- حکایت ۴۳ - نقل از مرحوم علی احمدی کرمانی پدر آقای مهندس ابراهیم احمدی ۷۲
- حکایت ۴۴ - نقل از برادر مرحوم آقای مطهری ۷۶
- حکایت ۴۵ - نقل از حاج شیخ مهدی متقین ۷۷
۴۶. نقل از حاج شیخ مهدی متقین ۸۰
- حکایت ۴۷ - نقل از حاج شیخ مهدی متقین . ۸۰
- حکایت - ۴۸ - نقل از آقای مهندس عبدالرضا مولوی ۸۱
۴۹. نوشته آقای جلیل حقیر ۸۱
- حکایت ۵۰- نقل از آقای سید محمود معدل ۸۲
- حکایت ۵۱- نقل از مرحوم آقا سید ذبیح الله امیر شهیدی ۸۳
- حکایت ۵۲- نقل از خانم خسروی شیرازی ۸۳
- حکایت ۵۳ - داستان شخص مبتلا به سرطان غده گردن ۸۵

حکایت ۵۴ - نقل از آقای سید ابوالقاسم شهیدی.....۸۶

حکایت ۵۵ - در مورد قبر مرحوم حاج شیخ از کتاب معراج الاولیاء ۸۶

حکایت ۵۶. نوشته آقای سید عبد الله سیار در کتاب قوای فحقیه ۸۷.

ص: ۲۸۵

فصل سوّم - نامه ها و تقریرات

۱. نامه ها

نامه ۱- نامه به سرهنگ نادری ۸۹

نامه ۲- به جناب آقای غفاری ۹۰

نامه ۳- به یکی از مراجعین ۹۱

نامه ۴- به یکی از آشنایان دزفولی ۹۱

نامه ۵- به آقای مؤید ثابتی ۹۳

۲. تقریرات

در معنای آیه «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ...» ۹۴

متنی به خط عربی از مرحوم حاج شیخ و ترجمه آن ۹۵

القاء به حضرت شیخ هنگام اشتغال به نماز صدرکعتی در شب عاشورا ۹۶

از فرموده های شیخ ۹۶

ایضاً متنی بر خط عربی ۹۷

در مورد وصیت لقمان به فرزندش نوشته اند ۹۷

یک رباعی از مرحوم شیخ ۹۸

از فرمایشات مرحوم شیخ ۹۸

از واردات قلبیه مرحوم شیخ حین اشتغال به قرائت سوره مبارکه حمد ۹۸

چند روایت ۱۰۰

تفسیر و تحقیقی از حضرت شیخ رحمه الله علیه در چند آیه قرآن ۱۰۱

تقریرات مرحوم حاج شیخ در تأیید اصفهان ۱۰۴

۱ □ توحید..... ۱۰۷

نقل اشعاری از حدیقه سنائی..... ۱۱۵

در مذمت اهل تعصب..... ۱۲۶

ص: ۲۸۶

فی المجاهده..... ۱۲۶

تقوی ۱۲۷

۲ □ ولایت..... ۱۲۹

شعری از ملک الشعراى آستان قدس رضوى..... ۱۵۶

قطعه شعری از مؤلف کتاب ۱۵۷

قطعه شعری از حاج میرزا حبیب خراسانى..... ۱۷۱

نقل از آقای افجه ای سردفتر اسناد رسمی در مورد مجله ای خارجی .. ۱۷۷

فصل پنجم

آداب نماز و تعقیبات نمازهای پنجگانه ۱۸۰

فصل ششم

آداب سیر و سلوک و نماز شب و اعمال شب جمعه

۱- آداب سیر و سلوک ۲۱۸

فصل هفتم

در جبر و اختیار .. ۲۳۲

فصل هشتم

شرحی در شریعت □ طریقت و حقیقت..... ۲۳۶

فصل نهم

متفرقات

بحثی در مورد علم غیب و علم انبیاء و ائمه طاهرين ۲۴۴

در مورد علم پیامبران ۲۴۴

گفتار مرحوم شیخ ره در مورد فضیلت خفتن علی علیه السلام در

فراش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ۲۴۶

صلواتی از یک کتاب خطی. ۲۴۷.

ص: ۲۸۷

احادیثی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت امیر (علیه السلام) ... ۲۴۸

اطوار و مراتب قلب ۲۵۲

تحقیقی درباره شمس تبریزی ۲۵۶

ترجیع بندی از مرحوم شاه نعمه الله ولی که در دیوان او نیست ۲۵۹

وجه در عبادت ۲۶۲

ثبات در عبادت ۲۶۸

قصیده میرفندرسکی به تصحیح مرحوم حاج شیخ ره ۲۷۲

غزلی از والیه دختر فتحعلیشاه قاجار به خط و

با اصلاح به وسیله مرحوم حاج شیخ ره ۲۷۶

اشعاری به خط مرحوم حاج شیخ .. ۲۷۸

خاتمه ۲۷۹

مخمسی از مؤلف کتاب ... ۲۸۰

صلواتی که تألیف شخص مرحوم حاج شیخ است و

در مقدمه مجالس در جلد اول آورده شده است .. ۲۸۱

ص: ۲۸۸

فهرست کتابهای منتشره انتشارات جمهوری

- ۱- نشانی از بی نشانها جلد اول علی مقدادی اصفهانی
- ۲- نشانی از بی نشانها جلد دوم علی مقدادی اصفهانی
- ۳- قرآن گلاسه با ترجمه علی اکبر سروری
- ۴- قرآن گلاسه با ترجمه الهی قمشه ای
- ۵- قرآن ۶ رنگ با ترجمه علی اکبر سروری
- ۶- قرآن ۶ رنگ با ترجمه الهی قمشه ای
- ۷- قرآن به خط اهری زاده با ترجمه الهی قمشه ای
- ۸- حلیه المتقین علامه مجلسی
- ۹ - چراغ صاعقه علی انسانی
- ۱۰ - دیوان حافظ غنی و قزوینی
- ۱۱ - دیوان جودی خراسانی مهدی آصفی
- ۱۲ - دیوان حاجب شیرازی مهدی آصفی
- ۱۳ - نوادر یا سفینه شمشیری مهدی آصفی
- ۱۴ - تعلیم و تعلم اخلاق اسلامی حسن منفرد
- ۱۵ - ابو حامد محمد غزالی حسن توانیانفر

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

